شجاعت و اخلاص أبوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذوالنورین رضی الله عنهم از تاریخ راستین اسلام ثابت شده است.

◄ این مقاله مروری مختصر بر مجاهدت های سه خلیفه اول اسلام رضی اللّه عنهم است. (قابل توجه کسانی که با بی انصافی به شجاعت و ایمان و اخلاص این سه بزرگوار طعن و افتراء میزنند.)

شجاعت

ابوبکر صدیق

رضی اللّٰہ عنہ

ابوبکر صدیق رضی اللّه عنه تعدادی از قبیله‌ی فزاره را کشت و تعدادی را به اسارات گرفت

《عَنْ إِيَاسِ بنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: غَزَوْنَا فَزَارَةَ وَعَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، أَمَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا، فَلَمَّا كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَاءِ سَاعَةٌ، أَمَرَنَا أَبُو بَكْرٍ فَعَرَّسْنَا، ثُمَّ شَنَّ الْغَارَةَ، فَوَرَدَ الْمَاءَ فَقَتَلَ مَنْ قَتَلَ عَلَيْهِ، وَسَبَى وَأَنْظُرُ إِلَى عُنُقٍ مِنَ النَّاسِ، فِيهِمُ الذَّرَارِيُّ، فَخَشِيتُ أَنْ يَسْبِقُونِی إِلَى الْجَبَلِ، فَرَمَيْتُ بِسَهْمٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْجَبَلِ، فَلَمَّا رَأَوُا السَّهْمَ وَقَفُوا، فَجِئْتُ بِهِمْ أَسُوقُهُمْ، وَفِيهِمُ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي فَزَارَةَ، عَلَيْهَا قِشْعٌ مِنْ أَدَمٍ – قَالَ: الْقِشْعُ النِّطَعُ - مَعَهَا ابْنَةٌ لَهَا مِنْ أَحْسَنِ الْعَرَبِ، فَسُقْتُهُمْ حَتَّى أَتَيْتُ بِهِمْ أَبَا بَكْرٍ، فَنَفَّلَنِی أَبُو بَكْرٍ ابْنَتَهَا》

🍂🌸 《ایاس بن سلمه به روایت از پدرش می‌گوید : برای جنگ با قبیله‌ی فزاره رفتیم. در آن جنگ، ابوبکر صدیق رَضِیَ اَللهُ عَنْهُ طبق دستور رسول الله صلی اللّٰه علیه وآله وسلم امیر ما بود. هنگامی که میان ما و آبادی فزاره به اندازه‌ی یک ساعت راه، باقی مانده بود، ابوبکر رَضِیَ اَللهُ عَنْهُ دستور داد و ما آخر شب را در آنجا به استراحت پرداختیم. پس از آن، هجوم را آغاز نمود و تعدادی از آنان را در کنار آب به قتل رساند و تعدادی را هم به اسارت گرفت. نگاه من به گروهی از مردم افتاد که زنان و کودکان هم در میان آنان بودند. ترسیدم که زودتر از من به کوه برسند. به همین خاطر، تیری میان آنان و کوه، پرتاب کردم. هنگامی که تیر را دیدند، ایستادند. آنها را جلو گرفتم و آوردم. در میان آنان، زنی از بنی فزاره همراه دخترش بود که آن دختر یکی از زیباترین دختران عرب به شمار می‌رفت. آنها را خدمت ابوبکر رَضِیَ اَللهُ عَنْهُ آوردم. ابوبکر رَضِیَ اَللهُ عَنْهُ آن دختر را به من داد》

📚حدیث 1755 امام مسلم است

تحمل شکنجه

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ فَحَدَّثَنِي أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَانَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَ. قَالَتْ: لَمَّا اجْتَمَعَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانُوا ثَمَانِيَةً وَثَلَاثِينَ رَجُلًا أَلَحَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الظُّهُورِ فَقَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ إِنَّا قَلِيلٌ» فَلَمْ يَزَلْ أَبُو بَكْرٍ يُلِحُّ حَتَّى ظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَفَرَّقَ الْمُسْلِمُونَ فِي نَوَاحِي الْمَسْجِدِ كُلُّ رَجُلٍ فِي عَشِيرَتِهِ، وَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فِي النَّاسِ خَطِيبًا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ فَكَانَ أَوَّلَ خَطِيبٍ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَثَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعَلَى الْمُسْلِمِينَ فَضُرِبُوا فِي نَوَاحِي الْمَسْجِدِ ضَرْبًا شَدِيدًا وَوُطِئَ أَبُو بَكْرٍ وَضُرِبَ ضَرْبًا شَدِيدًا وَدَنَا مِنْهُ الْفَاسِقُ عُتْبَةُ بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين وَيُحَرِّفُهُمَا لِوَجْهِهِ، وَنَزَا عَلَى بَطْنِ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى مَا يُعْرَفُ وَجْهُهُ مِنْ أَنْفِهِ وَجَاءَ بَنُو تَيْمٍ يَتَعَادَوْنَ فَأَجْلَتِ الْمُشْرِكِينَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَحَمَلَتْ بَنُو تَيْمٍ أَبَا بَكْرٍ فِي ثَوْبٍ حَتَّى أَدْخَلُوهُ مَنْزِلَهُ وَلَا يَشُكُّونَ فِي مَوْتِهِ، ثُمَّ رَجَعَتْ بَنُو تَيْمٍ فَدَخَلُوا الْمَسْجِدَ وَقَالُوا وَاللَّهِ لَئِنْ مَاتَ أَبُو بَكْرٍ لَنَقْتُلَنَّ عُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ، فَرَجَعُوا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَجَعَلَ أَبُو قُحَافَةَ وَبَنُو تَيْمٍ يُكَلِّمُونَ أَبَا بَكْرٍ حَتَّى أَجَابَ، فَتَكَلَّمَ آخِرَ النَّهَارِ فَقَالَ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَمَسُّوا مِنْهُ بِأَلْسِنَتِهِمْ وَعَذَلُوهُ، ثُمَّ قَامُوا وَقَالُوا لِأُمِّهِ أُمِّ الْخَيْرِ انْظُرِي أَنْ تُطْعِمِيهِ شَيْئًا أَوْ تَسْقِيهِ إِيَّاهُ فَلَمَّا خَلَتْ بِهِ أَلَحَّتْ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقُولُ: مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا لِي عَلْمٌ بِصَاحِبِكَ، فَقَالَ اذْهَبِي إِلَى أُمِّ جَمِيلٍ بِنْتِ الْخَطَّابِ فَاسْأَلِيهَا عَنْهُ، فَخَرَجَتْ حَتَّى جَاءَتْ أُمَّ جَمِيلٍ فَقَالَتْ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ يَسْأَلُكِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ؟ فَقَالَتْ مَا أَعْرِفُ أَبَا بَكْرٍ وَلَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتِ تُحِبِّينَ أَنْ أَذْهَبَ مَعَكِ إِلَى ابْنِكِ قَالَتْ نَعَمْ. فَمَضَتْ مَعَهَا حَتَّى وَجَدَتْ أَبَا بَكْرٍ صَرِيعًا دَنِفًا، فَدَنَتْ أُمُّ جَمِيلٍ وَأَعْلَنَتْ بِالصِّيَاحِ وَقَالَتْ وَاللَّهِ إِنَّ قَوْمًا نَالُوا هَذَا مِنْكَ لَأَهْلُ فِسْقٍ وَكُفْرٍ، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَنْتَقِمَ اللَّهُ لَكَ منهم. قَالَ فَمَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ هَذِهِ أُمُّكَ تَسْمَعُ، قَالَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْكِ مِنْهَا، قَالَتْ سَالِمٌ صَالِحٌ. قَالَ أَيْنَ هُوَ؟ قَالَتْ فِي دَارِ ابْنِ الْأَرْقَمِ، قَالَ فَإِنَّ لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَذُوقَ طَعَامًا وَلَا أَشْرَبَ شَرَابًا أَوْ آتِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَأَمْهَلَتَا حَتَّى إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَسَكَنَ النَّاسُ، خَرَجَتَا به يتكىء عَلَيْهِمَا حَتَّى أَدْخَلَتَاهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ فَأَكَبَّ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَبَّلَهُ وَأَكَبَّ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، وَرَقَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رِقَّةً شَدِيدَةً. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ بِي بَأْسٌ إِلَّا مَا نَالَ الْفَاسِقُ مِنْ وَجْهِي، وَهَذِهِ أُمِّي بَرَّةٌ بِوَلَدِهَا، وَأَنْتَ مُبَارَك فَادْعُهَا إِلَى اللَّهِ وَادْعُ اللَّهَ لَهَا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَسْتَنْقِذَهَا بِكَ مِنَ النَّارِ. قَالَ فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَعَاهَا إِلَى اللَّهِ فَأَسْلَمَتْ

◄ ترجمه در ادامه ...

عايشه رضی الله عنها میگوید: زماني که اصحاب رسول الله به سي و هشت نفر رسیدند، ابوبکر با اصرار، از رسول الله درخواست کرد تا دعوتشان را آشکارا و علني کنند. رسول الله فرمودند: اي ابوبکر! ما اندکیم.

ابوبکر به قدری اصرار کرد که رسول الله خواسته اش را پذیرفتند. مسلمانان، در قسمتهاي مختلف مسجد پراکنده شدند و هر کدامشان، طوري جا گرفت که درمیان خویشاوندانش باشد. ابوبکر برخاست و شروع به دعوت کرد؛ در آن هنگام رسول الله، نشسته بودند؛ ابوبکر، نخستین خطیبي بود که به راه خدا و رسولش دعوت داد. مشرکان، بر ابوبکر و سایر مسلمانان شوریدند و ابوبکر را به شدت زدند و زیر لگد گرفتند. عتبه بن ربیعه، به ابوبکر نزدیك شد و شروع به زدن ابوبکر با دو کفش پاشنه دار کرد؛ عتبه، تیزي و لبه محکم کفشها را به صورت ابوبکر میزد و خودش را روي شکم آن حضرت میانداخت. ابوبکر طوري زخمي و خونین شد که صورت و بیني اش، معلوم نمیشد. بني تیم خویشاوندان ابوبکر براي دفاع از ابوبکر، به ستیز و دعواي مشرکان برخاستند که در نتیجه مشرکان، دست از زدن ابوبکر کشیدند؛ بني تیم، ابوبکر را در پارچه ای گذاشتند و او را در حالي به خانه اش بردند که در مردنش، شکي نداشتند. بنی تیم دوباره به مسجد برگشتند و گفتند: به خدا سوگند اگر ابوبکر بمیرد، حتماً عتبه بن ربیعه را میکشیم.

این را گفته، به خانه ابوبکر رفتند. ابو قحافه پدر ابوبکر و بنی تیم، با ابوبکر صحبت میکردند تا بلکه از او چیزي بشنوند؛ سرانجام ابوبکر پاسخ داد و در واپسین لحظات آن روز، دهان به سخن گشود و گفت: حال رسول الله چطور است؟

بنی تمیم تعجب کردند و او را سرزنش نمودند که با این حال، چه جاي این پرسش است؟ آنان، به مادر ابوبکر گفتند: حتماً به ابوبکر چیزي بدهي که بخورد.

زماني که مادر ابوبکر با او تنها شد، با اصرار از او خواست که چیزي بخورد؛ اما ابوبکر گفت: حال رسول الله چطور است؟

◄ ادامه ترجمه در صفحه بعد ...

ام خير گفت: به خدا سوگند که من، از حال دوستت، خبري ندارم.
ابوبکر فرمود: به نزد ام جميل بنت خطاب برو و حال پيامبر را از او بپرس. ام خير به نزد ام جميل رفت و گفت: ابوبکر از تو جوياي حال محمد بن عبدالله است. ام جميل گفت: من، نه ابوبکر را ميشناسم و نه محمدبن عبداالله را؛ اما اگر دوست داري با تو به نزد پسرت مي ايم. ام خير گفت: باشد. و با هم به خانه ابوبکر رفتند؛ هنگامي که ام جميل ابوبکر را افتاده و زخمي ديد، جلو رفت و گفت: به خدا سوگند کساني که با تو چنين کرده اند، فاسق و کافرند و من، اميدوارم که خداوند، انتقام تو را از آنان بگيرد. ابوبکر فرمود: حال رسول الله چطور است؟ ام جميل گفت: مادرت، اينجاست؛ ميشنود. ابوبکر گفت: از او به تو آسيبي نميرسد. ام جميل رضي الله عنها گفت: پيامبرص صحيح و سالم هستند.
ابوبکر پرسيد: ايشان، کجا هستند؟ ام جميل رضي الله عنها پاسخ داد: در خانه ابن ارقم. ابوبکر فرمود: به خدا سوگند که تا زماني که به نزد رسول الله نروم، چيزي نميخورم و نمينوشم. ام خير و ام جميل رضي الله عنهما، صبر کردند تا مردم، به خانه هايشان بروند و رفت و آمدشان، قطع شود و سپس او را در حالي که به آنها تکيه داده بود، به نزد رسول الله بردند. رسول اکرم، با ديدن ابوبکر، با شتاب برخاستند و به سوي او رفتند و او را بوسيدند. مسلمانان نيز با ديدن حال زار ابوبکر به سوي او شتافتند. دل رسول الله، بشدت، براي ابوبکر سوخت. ابوبکر فرمود: اي رسول خدا! پدر و مادرم فدايت؛ طوري نيست. فقط آن فاسق، با صورتم چنين کرده اند. اي رسول خدا! اين زن، مادر من است؛ به فرزندش نيکي زيادي کرده و شما هم خجسته و بزرگواريد؛ پس او را به سوي خدا دعوت دهيد و از خدا برايش طلب هدايت کنيد تا بلکه خداوند، او را به وسيله دعوت شما، از آتش جهنم برهاند. راوي ميگويد: رسول الله برايش دعا کردند و او را به اسلام فرا خواندند و بدين ترتيب ام خير همانجا مسلمان شد.

📙البداية و النهاية 30/3

دفاع از رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

أَخْبِرْنِي بِأَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «بَيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا» فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّم.

عروه بن زبير میگوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص خواستم که برایم از شدیدترین رفتارهاي مشرکان با رسول الله، بگوید؛ او، گفت: پیامبر اکرم در کنار کعبه نماز میخواندند که عقبه بن ابی معیط آمد و لباس را در گردن آن حضرت آویخت و بهقدري کشید که نزدیك بود رسول الله خفه شوند. ابوبکر به سوي عقبه شتافت، شانه هایش را گرفت و او رااز پیمبر دور نمود.

📘صحیح بخاری ۳۸۵۶

مِنْ حَدِيثِ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ أَنَّهُمْ قَالُوا لَهَا مَا أَشَدُّ مَا رَأَيْتِ الْمُشْرِكِينَ بَلَغُوا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرَ نَحْو سِيَاق بن إِسْحَاق الْمُتَقَدِّم قَرِيبًا وَفِيهِ فَأَتَى الصَّرِيخُ إِلَى أبي بكر فَقَالَ أدْرك صَاحبك قَالَت فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا وَلَهُ غَدَائِرُ أَرْبَعٌ وَهُوَ يَقُولُ وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ الله فَلَهَوْا عَنْهُ وَأَقْبَلُوا إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَرَجَعَ إِلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ فَجَعَلَ لَا يَمَسُّ شَيْئًا مِنْ غَدَائِرِهِ إِلَّا رَجَعَ مَعَهُ وَلِقِصَّةِ أَبِي بَكْرٍ

در روایت اسماء رضي الله عنها آمده است: شخصي، فریادزنان، به نزد ابوبکر آمد و گفت: دوستت را دریاب و به کمکش بشتاب.« اسماء رضي الله عنها میگوید: ابوبکر در حالي که چهار گیسو داشت، از میان ما برخاست و با شتاب به سوي پیامبرص رفت و فریاد ابوبکر صدیق برآورد که: أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ

مشرکان با شنیدن فریاد ابوبکر، دست از آزار رسول الله کشیدند و به سوي ابوبکر شتافتند و او را زدند. ابوبکر در حالي به خانه بازگشت که از شدت کتکي که به او زده بودند، هر یك از گیسوانش را که دست میزد، کنده میشد و در دستانش قرار میگرفت.

📙 فتح البارى ۷/۱۷۰

◄ الْبَزَّارُ مِنْ رِوَايَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ خَطَبَ فَقَالَ مَنْ أَشْجَعُ النَّاسِ فَقَالُوا أَنْتَ قَالَ أَمَا إِنِّي مَا بَارَزَنِي أَحَدٌ إِلَّا أَنْصَفْتُ مِنْهُ وَلَكِنَّهُ أَبُو بَكْرٍ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَتْهُ قُرَيْشٌ فَهَذَا يَجَؤُهُ وَهَذَا يَتَلَقَّاهُ وَيَقُولُونَ لَهُ أَنْتَ تَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا فَوَاللَّهِ مَا دَنَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا أَبُو بَكْرٍ يَضْرِبُ هَذَا وَيَدْفَعُ هَذَا وَيَقُولُ وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ بَكَى عَلِيٌّ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَمُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ أَفْضَلُ أَمْ أَبُو بَكْرٍ فَسَكَتَ الْقَوْمُ فَقَالَ عَلِيٌّ وَاللَّهِ لَسَاعَةٌ مِنْ أَبِي بَكْرٍ خَيْرٌ مِنْهُ ذَاكَ رَجُلٌ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ وَهَذَا يعلن بايمانه

يك بار علي بن ابيطالب در حال سخنراني پرسيد: اي مردم! چه كسي شجاعتر و دليرتر است؟ مردم گفتند: شما، اي امير مؤمنان!
فرمود: من، با هر كس كه جنگيده ام، شكستش داده ام؛ اما شجاعترين مردم، ابوبكر است. ما براي رسول الله سايه باني درست كرديم و گفتيم: چه كسي حاضر است با رسول الله بماند تا مشركي، به آن حضرت حمله نكند؟ به خدا سوگند تنها ابوبكر براي اين كار قدم پيش نهاد و شمشيرش را از نيام بيرون كشيد و بالاي سر پيامبرص ايستاد و هر مشركي را كه به پيامبرص نزديك ميشد، دور ميكرد؛ پس ابوبكر شجاعترين مردم است.
علي افزود: من، ديدم كه قريشيان، رسول الله را درميان گرفته بودند و اين ابوبكر بود كه به شدت از آن حضرت دفاع ميكرد و آنان را از ايشان دور ميراند. قريشيان به پيامبر(ص) ميگفتند: تويي كه خدايان را منكر شده اى و به جاي اين همه معبود، به خداي واحدي معتقدي؟! در آن هنگام تنها ابوبكر بود كه به آن حضرت نزديك شد و در حالي كه گفته مؤمن آل فرعون را بر زبان داشت، روياروي مشركان ايستاد و آنان را از پيامبرص دور كرد. حال، شما را به خدا سوگند ميدهم كه مؤمن آل فرعون، بهتر است يا ابوبكر؟
مردم، ساكت بودند و چيزي نگفتند. علي فرمود: قسم به خدا، اگر تمام زمين از امثال مؤمن آل فرعون پر شود، يك لحظه ابوبكر از همه آنها بهتر است. زيرا مؤمن آل فرعون، ايمانش را پنهان كرده بود؛ اما اين مرد ايمانش را آشكارا بيان كرد.

📚همان
📙البداية و النهاية ٣/١٧١

💗**در روایت با سند حسن آمده است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما از کسانی بود که در روز حنین فرار نکردند و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم ماند.**

روى الإمام أحمد في "المسند" (23 / 273) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: لَمَّا اسْتَقْبَلْنَا وَادِيَ حُنَيْنٍ قَالَ: انْحَدَرْنَا فِي وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ تِهَامَةَ أَجْوَفَ، حَطُوطٍ، إِنَّمَا نَنْحَدِرُ فِيهِ انْحِدَارًا، قَالَ: وَفِي عَمَايَةِ الصُّبْحِ، وَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ كَمَنُوا لَنَا فِي شِعَابِهِ، وَفِي أَحْنَائِهِ، وَمَضَايِقِهِ، قَدْ أَجْمَعُوا وَتَهَيَّئُوا وَأَعَدُّوا، قَالَ: فَوَاللهِ مَا رَاعَنَا، وَنَحْنُ مُنْحَطُّونَ إِلَّا الْكَتَائِبُ، قَدْ شَدَّتْ عَلَيْنَا شَدَّةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَانْهَزَمَ النَّاسُ رَاجِعِينَ، فَاسْتَمَرُّوا لَا يَلْوِي أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ. وَانْحَازَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ الْيَمِينِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ، هَلُمُّوا إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللهِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ. قَالَ: فَلَا شَيْءَ، احْتَمَلَتْ الْإِبِلُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَانْطَلَقَ النَّاسُ إِلَّا أَنَّ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، غَيْرَ كَثِيرٍ، ثَبَتَ مَعَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ...)

✔ وحسنه محققو المسند. ✔

📘مسند أحمد مخرجا - أحمد بن حنبل

https://sh.lib.eshia.ir/42201/23/273/

جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنه روایت میکند که وقتی به دره حنین رسیدیم از یکی از درّه های عمیق و سخت رد شدیم وقتی در تاریک و روشن صبح، به سختی پایین رفتیم دیدیم دشمن، پیش از ما به دره رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و جمع شده بودند و تدارک دیده و آماده جنگ بود. به خدا سوگند، در حال سرازیر شدن چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن ما را نترساند. سپاه باشتاب عقب نشست بی آن که به یکدیگر توجه کنند. نبي صلي الله عليه وسلم به سمت راست رفت و سپس فرمود: مردم به کجا میروید به سوی من بیایید. من پیامبر خدا هستم من محمد بن عبد اللّه هستم اما کسی نیامد و شترها در هم آویختند. و اکثر مردم فرار کردند و همراه او چند نفر از مهاجرین و انصار و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی دیگر با ایشان صلي الله عليه و سلم ماندند از ان جمله ابوبکر و عمر و از اهل بیت نبی علی بن ابی طالب عباس بن عبدالمطلب بودند.

✔و روایت صفحه قبل در کتب دیگر هم با سند حسن آمده است:

🔎قال يونس، عن ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي عَاصِمُ بنُ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ جَابِرِ بنِ عَبْدِ اللهِ، عن أبيه، قال:🔎:

خرج مالك بن عوف بمن معه إلى حنين، فسبق رسول الله صلى الله عليه وسلم إليها، فأعدوا وتهيأوا في مضايق الوادي وأحنائه، وأقبل رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ، فانحط بهم في الوادي في عماية الصبح. فلما انحط الناس ثارت في وجوههم الخيل فشدت عليهم، وانكفأ الناس منهزمين لا يقبل أحد على أحد، وانحاز رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ اليمين يقول: "أيها الناس، هلموا، إني أنا رسول الله، أنا محمد بن عبد الله". فلا ينثني أحد، وركبت الإبل بعضها بعضا. فَلَمَّا رَأَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ الناس، ومعه رهط من أهل بيته ورهط من المهاجرين، والعباس آخذ بحكمة بغلته البيضاء، وثبت معه علي، وأبو سفيان، وربيعة؛ ابنا الحارث، والفضل بن عباس، وأيمن بن أم أيمن، وأسامة، ومن المهاجرين أبو بكر وعمر. قال: ورجل من هوازن على جمل له أحمر بيده راية سوداء أمام هوازن، إذا أدرك الناس طعن برمحه، وإذا فاته الناس رفع رمحه لمن وراءه فيتبعوه. فلما انهزم من كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من جفاة أهل مكة، تكلم رجال منهم بما في أنفسهم من الضغن، فقال أبو سفيان بن حرب: لا تنتهي هزيمتهم دون البحور. وإن الأزلام لمعه في كنانته.

« و عمر همراه ابوبکر و علی و عباس و فضل و ابوسفیان بن حارث و ربیع بن حارث (عمو زاده های پیامبر) به شکل یک حلقه پولادین پیامبر (ص) احاطه نمودند و سپس در رأس چند صدسپاهی دیگر که به نداهای مکرر پیامبر (ص) به دور اون جمع شدند چنان هجومی به دشمنان کردند که تیراندازان هوازن را به هزیمت ناچار کردند. و از سپاه ثقیف، که از خود مقاومت نشان دادند هفتاد مرد جنگی را زیر پرچم ها به خاک و خون کشیدند و با پیروزی سپاه اسلام و گرفتن اسیران زیاد و غنائم بسیار جنگ حنین پایان یافت»

📚 **نام کتاب : سير اعلام النبلاء - ط الحديث نویسنده : الذهبي، شمس الدين جلد : 2 صفحه : 132**

📚 **نام کتاب : تاريخ الإسلام - ط التوفيقية نویسنده : الذهبي، شمس الدين جلد : 2 صفحه : 332**

✔ **پایداری ابوبکر و عمر رضی الله عنه در جنگ أحد با پیامبر علیه الصلاة و السلام تا پایان نبرد.**

🔎أخبرنا عبد الله بن الحسن الحراني قال: نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن إسحاق قال: كان أول من عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الهزيمة، وقول الناس قتل رسول الله، كما حدثني ابن شهاب الزهري عن عبد الله بن كعب بن مالك أخو بني سلمة قال: قال كعب:🔎

عرفت عينيه تزهران من تحت المغفر فناديت بأعلى صوتي: يا معشر المسلمين أبشروا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأشار إلي أن أنصت، فلما عرف المسلمون رسول الله صلى الله عليه وسلم نهضوا به، ونهض معهم نحو الشعب، معه: أبو بكر بن أبي قحافة، وعمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب، وطلحة بن عبيد الله، والزبير بن العوام، والحارث بن الصمة رضي الله عنهم أجمعين، في رهط من المسلمين، فلما أسند رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشعب، أدركه أبي بن خلف وهو يقول: أين يا محمد أين يا محمد لا نجوت إن نجوت، فقال القوم: أيعطف عليه يا رسول الله رجل منا؟ فقال: دعوه فلما دنا تناول رسول الله الحربة من الحارث بن الصمة، يقول بعض القوم فيما ذكر لي (14-و) . فلما أخذها رسول الله صلى الله عليه وسلم انتفض بها انتفاضة تطايرنا عنه تطاير الشعر من ظهر البعير إذا انتفض بها، ثم استقبله فطعنه بها طعنة تردى بها عن فرسه مرارا.

🔺ترجمه مختصر: کعب بن مالک به مسلمانان مژده قطعی میدهد که پیامبر اکرم (ص) زنده است و او چشمان پیامبر (ص) را میبیند که زیر حلقه های زره میدرخشند، و 👈 ابوبکر و عمر👉 و علی و طلحه و زبیر و حارث بن صمه و گروه دیگری از مسلمانان به خدمت پیامبر (ص) می‌شتابند، پیامبر (ص) همراه آنها به بالای کوه راه می‌افتد.

📚 نام کتاب : سيرة ابن اسحاق = السير والمغازي نویسنده : ابن إسحاق، محمد جلد : 1 صفحه : 331

✔ اسناده حسن

✔ **اولین کسی که در روز أحد به پیامبر اکرم علیه الصلاة و السلام رجوع کرد ابوبکر صدیق بود، آن لحظاتی که همه از دور پیامبر (ص) پراکنده شده بودند.**

روایت شده است: " نخستین کسی که نزد آنحضرت بازگشت، ثانی ایشان در غار، ابوبکر صدیق بود که می‌گفت: در آن روز جنگ احد، همهٔ لشکریان از پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- به دور افتادند. من نخستین کسی بودم که نزد نبی‌اکرم -صلی الله علیه وسلم- بازگشتم. از دور دیدم که مردی رزمنده در حضور ایشان می‌جنگد و از آنحضرت دفاع می‌کند. گفتم:» طلحه باش؛ پدرم و مادرم فدایت باد! طلحه باش؛ پدرم و مادرم فدایت باد! [با آن همه موقعیت که از دستم رفته بود، گفتم: دوست‌تر دارم که مردی از قوم و قبیلهٔ من باشد!؟] دیری نپایید که ابوعبیده بن جرّاح به من رسید. ابوعبیده مانند پرنده می‌تاخت تا به من رسید. شتابان بسوی نبی اکرم -صلی الله علیه وسلم- رفتیم؛ دیدیم طلحه در برابر آنحضرت بر زمین افتاده است. نبی‌اکرم -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:
(دونکم أخاكُم فقد أوجَب).
«برادرتان را دریابید که دارد از دست می‌رود!»
به صورت حضرت رسول‌اکرم -صلی الله علیه وسلم- ضربتی سخت وارد شده بود که دو حلقه از حلقه‌های کلاه خود ایشان در صورتشان فرو رفته بود. من رفتم تا آن حلقه‌های کلاه خود را از صورت ایشان بیرون بکشم؛ ابوعبیده گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم ای ابوبکر که بگذاری که من این کار را بکنم!؟ گوید: با دهانش آن حلقه‌ها را گرفت و آرام آرام تکان می‌داد که مبادا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- آزار بیشتر ببینند. سرانجام یکی از آنها را درآورد؛ اما دندان پیشین وی افتاده بود! ابوبکر گوید: آنگاه رفتم تا دومی را دربیاورم. باز هم ابوعبیده گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که بگذاری من این کار را انجام بدهم!؟ گوید: ابوعبیده حلقه‌ی دومی را نیز با دهانش گرفت و آرام آرام تکان داد تا درآمد؛ ولی دندان پیشین دیگر وی نیز افتاده بود. آنگاه، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: دونکم اخاکم فقد اوجب! گوید: هر دو جلو رفتیم تا او را مداوا کنیم. وی ده و چند ضربت خورده بود. در کتاب تهذیب تاریخ دمشق آمده است: در گودالی در آن حوالی او را بر زمین افتاده یافتیم و دیدیم که شصت و چند ضربت- کم و بیش- از نیزه و تیر و شمشیر خورده است، و دیدیم که انگشت وی قطع شده است؛ از او مراقبت کردیم."

📚رحیق المختوم، صفحه ۲۴۵

📚زاد المعاد، ابن قیم، جلد ۲، صفحه ۹۵

📚 منحة المعبود (2/19) ؛ نگاه کنید به تاریخ الدعوة الإسلامیة ص130 / برگرفته از کتاب بررسی زندگانی ابوبکر صدیق (رض)، دکتر علی صلابی

🔺و باز نقش آفرینی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اُحد

🍂🌸 《عَنْ عَائشَةَ رَضی اللَّه عنها قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رسول الله ﷺ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَانْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ»؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلاً، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ رَضی اللَّه عنهما》

🍂🌸 《عایشه رَضی اللَّه عنها می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ در جنگ احد، زخمی شد و مشرکین رفتند. اما بیم آن می‌رفت که دوباره برگردند، آنحضرت ﷺ فرمود: «چه کسی به تعقیب آنان می‌رود»؟ پس هفتاد تن از صحابه به ندای او لبیک گفتند که ابوبکر و زبیر رَضی اللَّه عنهما نیز از جمله آنان بودند》

📘روایت ۴۰۷۷ صحیح بخاری

✔ **و در روایات دیگر**

زماني که مشرکان اراده کردند، مسلمانان را نابود کنند وآن‌ها را ریشه کن نمایند، پیامبر گرامی اسلام (ص) با یك استراتژی و برنامه‌ی منظم و حساب‌شده، دسیسه‌شان را خنثی نمودند و به مسلمانان دستور دادند به تعقیب مشرکان بپردازند؛ مسلمانان، با وجود جراحات و تلفات شدیدي که در احد متحمل شده بودند، فرمان الله و رسول الله (ص) را لبیك گفتند. عایشه رضی الله عنها به عروة بن زبیر چنین فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! الله متعال، در قرآن عده‌ای را ستوده و فرموده است:

.

« الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ » (آل‌عمران:172)

.

یعنی: «کساني که پس از آن همه زخم‌ها و جراحت‌هایی که برداشتند، فرمان الله و پیامبر (ص) را اجابت کردند (و هنوز زخم‌های جنگ احد التیام نیافته بود که در تعقیب مشرکان به سوی حمراءالاسد شتافتند، کار بس بزرگي نمودند که قابل ستایش است و) آن عده از ایشان که (چنین کار سترگ و) نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند، اجر و پاداش بزرگی می‌یابند.»

.

اي خواهرزاده‌ام! پدرت زبیر (رض) و هم‌چنین ابوبکر (رض) از همین جرگه بودند؛ رسول‌خدا (ص) روز احد و پس از آن که مشرکان رفتند، بدین خیال افتادند که مبادا مشرکان، براي ریشه کن کردن مسلمانان بازآیند؛ بنابراین فرمودند: « چه کسي به تعقیبشان مي‌رود؟ » هفتاد نفر براي این کار آماده شدند که ابوبکر و زبیر از جمله آنان بودند. *

📚* - صحیح مسلم، شماره‌ی 2418 / برگرفته از کتاب بررسی زندگانی ابوبکر صدیق (رض)، دکتر علی صلابی

أبوبكر صديق رضى اللّه عنه و شجاعت در بخشش اموالش (جهاد مالى)

قال ابن إسحاق : وحدثني هشام بن عروة عن أبيه قال : كان ورقة بن نوفل يمر به وهو يعذب بذلك ، وهو يقول : أحد أحد ، فيقول : أحد أحد والله يا بلال ! ثم يقبل على أمية بن خلف ، ومن يصنع ذلك به من بنى جمح ، فيقول : أحلف بالله لئن قتلتموه على هذا لأتخذنه حنانا ، حتى مر به أبو بكر الصديق [بن أبي قحافة] رضي الله عنه يوما ، وهم يصنعون ذلك به ، وكانت دار أبى بكر في بنى جمح ، فقال لامية [بن خلف] : ألا تتقى الله في هذا المسكين ؟
حتى متى ! قال : أنت [الذي] أفسدته فأنقذه مما ترى ، فقال أبو بكر : أفعل ، عندي غلام أسود أجلد منه وأقوى ، على دينك ، أعطيكه به ، قال : قد قبلت ، فقال : هو لك . فأعطاه أبو بكر [الصديق رضى الله عليه] غلامه ذلك ، وأخذه فأعتقه .
ثم أعتق معه على الاسلام قبل أن يهاجر إلى المدينة ست رقاب ، بلال سابعهم : عامر بن فهيرة ، شهد بدرا وأحدا ، وقتل يوم بئر معونة شهيدا ، وأم عبيس وزنيرة ، وأصيب بصرها حين أعتقها ، فقالت قريش : ما أذهب بصرها إلا اللات والعزى ، فقالت ، كذبوا وبيت الله ، ما تضر اللات والعزى وما تنفعان ، فرد الله [إليها] بصرها .
وأعتق النهدية وبنتها ، وكانتا لامرأة من بنى عبد الدار ، فمر بهما ، وقد بعثهما سيدتهما بطحين لها ، وهي تقول : والله لا أعتقكما أبدا ! فقال أبو بكر رضي الله عنه : حل يا أم فلان ، فقالت : حل ، أنت أفسدتهما فأعتقهما ، قال :
فبكم هما ؟ قالت : بكذا وكذا ، قال : قد أخذتهما وهما حرتان ، أرجعا إليها طحينها ، قالتا : أو نفرغ منه يا أبا بكر ثم نرده إليها ؟ قال : وذلك إن شئتما .
ومر بجارية بنى مؤمل ، حي من بنى عدى بن كعب ، وكانت مسلمة ، وعمر بن الخطاب يعذبها لتترك الاسلام ، وهو يومئذ مشرك ، وهو يضربها ، حتى إذا مل قال : إني أعتذر إليك ، إني لم أتركك إلا ملالة ، فتقول : كذلك فعل الله بك ، فابتاعها أبو بكر ، فأعتقها .

📚سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد ٣٦١/٢ — الصالحي الشامي (ت ٩٤٢)

◄ ترجمه در صفحه هاى بعد ...

◄ ترجمه: ابوبکر صدیق، به محل شکنجه بلال رفت و به امیه گفت: از خدا نمیترسي که این بینوا را اینچنین شکنجه میکني؟! تا کي میخواهي به این کار ادامه دهي؟
امیه گفت: تو، خودت او را خراب کردي و به این روز انداختي؛ اگر راست میگویي نجاتش بده.
ابوبکر فرمود: باشد؛ این کار را میکنم. غلام سیاهي دارم که بر دین توست و از بلال، قویتر است. او را به جاي بلال به تو میدهم.امیه نیز پذیرفت و ابوبکر، غلامش را به امیه داد و بلال را از او گرفت و آزاد کرد.
به روایت دیگري ابوبکر صدیق، بلال را به چهل اوقیه طلا خرید.
از آن دست مسلماناني که توسط ابوبکر، آزاد شدند، میتوان به این افراد اشاره کرد: *عامر بن فهیره که در جنگهاي بدر و احد نیز حضور یافت و در بئرمعونه به شهادت رسید. *ام عبیس. *زنیره که هنگام آزادیش نابینا شد و کفار مکه گفتند: او، به گرفت و عذاب لات و عزي، گرفتار شده که بیناییاش را از دست داده است. زنیره رضي الله عنها گفت: به خدا سوگند، آنان دروغ میگویند؛ چراکه لات و عزي نه میتوانند به کسي ضرري برسانند و نه نفعي. خداي متعال، بینایي زنیره رضي الله عنها را دوباره به او بازگردانید.
*نهدیه و دخترش که کنیزان زني از بنی عبدالدار بودند؛ آن زن، نهدیه و دخترش را به آرد کردن گندم و گرداندن آسیاب دستي واداشته بود و میگفت: به خدا که هرگز شما را آزاد نمیکنم. ابوبکر صدیق با دیدن این صحنه و شنیدن قسم آن زن، فرمود: تو، آخرش سوگندت را میشکني. زن گفت: اگر راست میگویي، خودت این کار را بکن و این دو را آزاد نما که خود تو، آنان را خراب کرده ای.« ابوبکر فرمود: هر دو را به چند میفروشي؟
آن زن، قیمتي تعیین کرد. ابوبکرصدیق نیز پذیرفت و فرمود: آن دو را گرفتم و آنها، پس از این آزاد هستند. و سپس رو به نهدیه و دخترش کرد و گفت: آرد و گندم این زن را به خودش بدهید. نهدیه و دخترش پرسیدند: آیا پس از اتمام کار، چنین کنیم؟ ابوبکر فرمود: هر طور که میخواهید. یك بار ابوبکر صدیق، کنیزي دید که توسط عمر بن خطاب شکنجه میشد تا از اسلام برگردد. در آن زمان که عمر، هنوز مسلمان نشده بود، آن کنیز را به حدي زد که خودش خسته شد و گفت: پوزش میخواهم که خسته شدم و دیگر نمیتوانم ادبت کنم! آن کنیز مسلمان گفت: خداوند، با تو نیز چنین کند. ابوبکر، این صحنه را دید، کنیز مسلمان را خرید و آزادش نمود.

◄ ادامه مطالب صفحه قبل ⬇

👌به همین دلیل الله متعال ایات۵-۲۱ سوره لیل را به خاطر مجاهدت های ابوبکر فرو فرستاد:

أخبرنا أبو بكر الحارثي أبو الشيخ الحافظ ، أخبرنا الوليد بن أبان حدثنا محمد بن إدريس ، حدثنا منصور بن [أبي] مزاحم ، حدثنا ابن أبي الوضاح ، عن يونس ، عن [ص: 234] ابن إسحاق ، عن عبد الله : أن أبا بكر اشترى بلالا من أمية بن خلف ببردة وعشر أواق [من ذهب] فأعتقه ، فأنزل الله تبارك وتعالى : (والليل إذا يغشى) إلى قوله : (إن سعيكم لشتى) : سعي أبي بكر ، وأمية بن خلف .

و رسول الله فرمود:
حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ، مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ" قال: فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، وَقَالَ: هَلْ أَنَا وَمَالِي إِلَّا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ

یعنی : هیچ مالی اندازه مال ابوبکر به من سود نرساند!!

📚الشريعة للآجري ١٨٠٣/٤ —— الآجري (ت ٣٦٠)

شجاعت أبوبکر صدیق در فداکردن اعضای خانواده خویش در راه اسلام (أبوبکر رضی اللّه عنه فرزندش عبدالله را فدا می‌کند.)

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ طائف

عده‌ای از اصحاب، در حصار طائف زخمی و برخی هم شهید شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست از محاصره‌ی طائف برداشتند و به مدینه بازگشتند. یکی از شهدای این غزوه عبدالله پسر

۱- مرجع سابق.

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۴۷/۴)

ابوبکر رضی الله عنهما بود؛ وی در این جنگ، هدف تیری قرارگرفت که در مدینه و پس از وفات رسول اکرم ﷺ در اثر جراحات همان تیر به شهادت رسید.[1]

پس از مدتی گروهی از اهل طائف رو به سوی مدینه نهادند تا مسلمان شوند. ابوبکر رضی الله عنه هنگام نزدیک شدن ثقیف (اهل طائف) به مدینه، دریافت که آنان اسلام آورده‌اند و نخستین کسی بود که مژده‌ی مسلمان شدن طائفیان را به اهل مدینه رساند.[2] رسول‌خدا ﷺ پس از اسلام آوردن اهل طائف، وظایفشان را تشریح فرمود و چون اراده نمود، امیری برایشان تعیین کند، ابوبکر رضی الله عنه با اشاره به عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه که از همه جوان‌تر بود، گفت: «ای رسول‌خدا! من این جوان را مشتاق‌تر از دیگران برای تفقه در اسلام ودانش‌پژوهی و فراگیری قرآن می‌بینم. »[3] عادت عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه بر این بود که به وقت خواب نیمروز همراهانش، به نزد رسول‌خدا ﷺ می‌رفت و قرآن و آموزه‌های دینی را فرا می گرفت تا آن‌که آموخته‌هایش افزایش یافت و به رشد علمی مطلوبی دست یافت. وی، این رویه را بدون آن‌که همراهانش بدانند، ادامه می‌داد و چنان‌چه رسول‌خدا ﷺ خواب بودند، از داشته‌های علمی ابوبکر رضی الله عنه بهره می‌جست. این رویه‌ی عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه و شوق و اشتیاقش برای دانش‌اندوزی، رسول‌خدا ﷺ را شگفت‌زده کرده و باعث شده بود تا آن حضرت ﷺ او را دوست داشته باشند.[4]

به ماجرای تیر خوردن عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما باز می‌گردیم؛ پس از آن‌که ابوبکر رضی الله عنه تیراندازی را که سبب شهادت پسرش عبدالله رضی الله عنه شده بود، شناخت، کلماتی بر زبان آورد که نشانه‌ی ایمان راسخ و والای او می‌باشد. قاسم بن محمد می گوید: عبدالله بن ابوبکر در غزو طائف مورد اصابت تیری قرار گرفت که در اثر جراحات آن چهل شب پس از وفات رسول‌خدا ﷺ جان باخت. روزی، هیأتی از طائفیان به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند؛ هنوز تیری که عبدالله رضی الله عنه با آن شهید شده بود، پیش ابوبکر رضی الله عنه بود؛ ابوبکر رضی الله عنه تیر را به آنان نشان داد و گفت: «آیا کسی از شما این تیر را می‌شناسد؟» سعد بن عبید گفت: «این تیری است که خودم برآن پَر گذاشتم و پرتاب کردم. « ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این، همان تیری است که پسرم عبدالله را از پای در آورد؛ الحمد لله که خداوند، او را به دست تو به مقام شهادت رساند و تو

۱- تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۱۵۱

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۹۳/۴)

۳- تاریخ الدعوة الإسلامیة، ص۱۵۲

۴- تاریخ الإسلام از ذهبی، المغازی، ص۶۷۰

را به دست او در حالت کفر نکشت که ناکام و خوار می گشتی؛ خداوند به هر دوی شما فضل زیادی نموده است.»[1]

نقش ابوبکرﷺ در جنگ تبوک

رسول‌خداﷺ با لشکری بزرگ و بالغ بر سی‌هزار رزمنده به قصد جنگ با رومیان شام، رهسپار تبوک شدند. رسول‌خداﷺ پس از بسیج عمومی صحابه برای جنگ تبوک، امیران و فرماندهان را تعیین فرمود و پرچم‌ها را به آنان داد؛ پرچم اصلی و بزرگ را به ابوبکرﷺ سپرد.[2] برخی از مواضع و نقش‌آفرینی‌های ابوبکرﷺ در جنگ تبوک عبارتند از:

۱ـ آن‌چه ابوبکرﷺ در خاک‌سپاری عبدالله ذوالبجادینﷺ گفت...

عبدالله بن مسعودﷺ می گوید: در غزوه‌ی تبوک در تاریکی شب بیرون شده بودم که آتشی برافروخته در کناره‌ای از لشکر مشاهده کردم؛ به سمتش رفتم و آن‌جا، رسول‌خداﷺ را به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دیدم؛ عبدالله ذوالبجادین مزنیﷺ وفات کرده بود و آنان، برایش قبری کنده بودند؛ رسول‌خداﷺ در قبر بودند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جنازه‌ی عبداللهﷺ را پایین می‌دادند؛ رسول‌خداﷺ فرمودند: «برادرتان راپایین دهید.» ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عبداللهﷺ را پایین دادند. رسول اکرمﷺ زمانی که او را در لحد گذاردند، فرمودند: (**اللهمَّ إنّی أمسیتُ راضیًا عنه فارض عنه**) یعنی:«خدایا! من از او راضیم؛ تو هم از او راضی باش.» ابوبکرﷺ در آن هنگام گفت: «ای کاش من صاحب این قبر بودم».[3]
ابوبکرﷺ هرگاه مرده‌ای را در قبر می گذاشت، چنین می گفت: «**بِسمِ اللهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رسولِ اللهِ وَ بِالیَقینِ و بالبعثِ بعدَ المَوْتِ.**»[4]

۲ـ درخواست ابوبکرﷺ از رسول‌خداﷺ برای دعا کردن در حق مسلمانان

عمر بن خطابﷺ می گوید: در سوز گرما به قصد تبوک بیرون شدیم؛ در میانه‌ی راه در جایی اردو زدیم و به قدری عطش و تشنگی بر ما غالب شد که سرهایمان سنگینی می نمود و احساس می کردیم که هر آن، از گردن‌هایمان جدا می‌شود؛ حتی برخی شتر خود را

۱- خطب ابی‌بکر، ص۱۱۸

۲- صفة الصفوة (۲۴۳/۱)

۳- صحیح السیرة النبویة، ص۵۹۸

۴- مصنف عبدالرزاق (۴۹۷/۳)؛ نگاه کنید به موسوعة فقه الصدیق، ص۲۲۲

جهاد مالی ابوبکر صدیق در جنگ تبوک (شجاعت در بخشش اموال)

کشتند، شکمبه‌اش را فشردند و آب بیرون‌آمده از آن را نوشیدند. ابوبکر ﷺ گفت: «ای رسول‌خدا! خداوند متعال، همیشه دعای شما را به نیکی پاسخ داده و پذیرفته است؛ پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد.» رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «آیا تو چنین می‌خواهی؟» ابوبکر ﷺ گفت: «بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید.» رسول‌خدا ﷺ دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارک را نینداخته بودند که باران خفیفی شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آن‌چه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران، دیدیم که فقط محدوده‌ی لشکر، باران باریده است و بس.[1]

۳ـ پشتیبانی مالی ابوبکر ﷺ از جهاد و مجاهدان در جنگ تبوک

شرایط جنگ تبوک از لحاظ کثرت دشمن و دوری مسافت به‌گونه‌ای بود که رسول‌خدا ﷺ را بر آن داشت تا از مسلمانان بخواهند که از داشته‌های مالی خود در این جنگ مایه بگذارند و از جانب خدا وعده دادند که هر کس مال و ثروتش را در این جنگ هزینه نماید، اجر و پاداش وافری خواهد یافت. هر کس به اندازه‌ی توانش در این جنگ مایه گذاشت؛ عثمان ﷺ گوی سبقت را در تجهیز لشکر اسلام ربود و بیش از همه کمک مالی نمود.[2] عمر بن خطاب ﷺ نیمی از ثروتش را برای این جنگ انفاق نمود و در عین حال گمان می‌کرد که خواهد توانست در این امر از ابوبکر ﷺ پیشی بگیرد؛ بیان ماجرا را به خود عمر فاروق ﷺ واگذار می‌کنیم که می‌فرماید: روزی رسول‌خدا ﷺ به ما امر فرمودند که از دارایی خود، (برای تجهیز لشکر اسلام) مایه بگذاریم؛ آن روز با خود گفتم: اگر امروز بر ابوبکر ﷺ سبقت بگیرم، از او پیش افتاده‌ام. بنابراین نصف ثروتم را به حضور رسول‌خدا ﷺ آوردم. رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» عرض کردم: همین‌قدر که به این‌جا آورده‌ام. ابوبکر ﷺ تمام داراییش را آورده بود؛ رسول‌خدا ﷺ به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» ابوبکر ﷺ گفت: «خدا و رسولش را برای آنان گذاشته‌ام.» آن‌جا بود که گفتم: من هرگز نمی‌توانم در انجام نیکی‌ها بر ابوبکر ﷺ سبقت بگیرم.[3]

۱- ابن‌حبان، کتاب الجهاد، باب غزوة تبوک شماره‌ی۱۷۰۷

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص۶۱۵

۳- سنن ابی‌داود، کتاب الزکاة (۳۱۲،۳۱۳/۲)

کار عمرؓ نوعی رقابت در انجام نیکی‌ها است که مباح می‌باشد. اما نکته‌ی قابل توجه در این ماجرا، این است که ابوبکرؓ بدون نظرداشت تنافس و رقابت در نیکی‌ها و صرفاً به رضای خدای متعال، تمام ثروتش را در راه خدا بذل و بخشش نمود.[1]

ابوبکر صدیقؓ امیر حج در سال ۹ هجری

نظام پرورشی جامعه و ساختار حکومتی در عهد رسالت، در تمام جنبه‌های عقیدتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و عبادی در اوج و بالاترین نقطه‌ی ممکن قرار گرفته بود. فریضه‌ی حج، در سال‌های گذشته انجام نشده بود و تنها در سال ۸ هجری حجی صورت گرفته بود که مسلمانان و مشرکان در آن حضور داشتند[2] و هنوز آیات برائت نازل نشده بود. موسم حج، فرا رسید و رسول‌خدا ﷺ آهنگ گزاردن حج نمودند؛ اما فرمودند: «هنوز مشرکان، عریان و برهنه برای طواف خانه می‌آیند و من، دوست ندارم در چنین حالتی حج گزارم.» بنابراین ابوبکرؓ را به عنوان امیرحج در سال ۹ هجری به مکه گسیل فرمودند. پس از خروج ابوبکرؓ و سایر حج‌گزاران، سوره‌ی برائت نازل شد. رسول‌خدا ﷺ علی مرتضیؓ را فرا خواندند و به او دستور دادند خود را به ابوبکرؓ برساند. علیؓ سوار بر مرکب رسول‌خدا ﷺ به نام عضباء در محلی به نام ذوحلیفه به کاروان ابوبکرؓ ملحق شد؛ ابوبکرؓ از علیؓ پرسید: «رسول‌خدا ﷺ تو را به عنوان امیر فرستاده‌اند یا مأمور؟» علیؓ پاسخ داد: «من، به عنوان مأمور آمده‌ام تا تحت امارت تو انجام مسؤولیت کنم.» ابوبکرؓ همانند گذشته با مردم در ماه ذی‌الحجه حج گزارد و آن‌گونه که گفته شده حج آن سال، در ماه ذی‌القعده نبوده است. ابوبکرؓ در روز ترویه (هشتم ذی‌الحجه)، روز عرفه (نهم ذی‌الحجه)، روز نحر (دهم ذی‌الحجه) و پس از بازگشت حاجیان از منی، سخنرانی کرد و مناسک حج را به آنان آموزش داد. علیؓ نیز ضمن قرائت نخستین آیات سوره‌ی برائت در مکان‌های مختلف، ضمن لغو پیمان‌ها، در میان مردم ندا می‌داد که :«تنها انسان مؤمن، به بهشت داخل می‌شود؛ هیچ برهنه‌ای، حق طواف خانه را ندارد؛ پس از امسال به هیچ مشرکی اجازه‌ی حج داده نمی‌شود.[3]

۱- الفتاوی از ابن‌تیمیة (۱۰/۷۲،۷۳)

۲- دراسات فی عهد النبوة از عماد الدین خلیل، ص۲۲۲

۳- صحیح السیرة النبویة، ص۶۲۵

شیعه رافضی به چند نکته دقت کن:

۱) کل تاریخ برای ما نقل نشده.

۲) کثرت قتل دلالت بر شجاعت نیست الزاما بلکه مجرد شرکت در جنگ و قتال خودش حکم مجاهد دارد و لو آنکه کسی را نتواند به قتل برساند.

۳) جهاد فقط شرکت در جنگ نیست بلکه بخشش با مال خود هم جهاد بحساب می آید.

۴) اگر کثرت قتل دلالت بر أفضیلت است پس خود حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم بالاتر میرود. و این دلالت بر کفر شما میدهد.

۵) شما هم هیچ روایتی ندارید از اینکه حضرات سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم در جنگی حتی یک کافر هم کشته باشند پس اگر نداشتن روایت از طرف ما برای هر کدام از خلفای راشدین یا دیگر صحابه دلالت بر عدم شجاعت باشد، پس شما هم در اثبات شجاعت و دلاوری سلمان و ابوذر و مقداد عاجز هستید و باید به آنها هم طعن بزنید . که ابدا این حرف شما درست نیست. زیرا اگر کسی شجاعت نداشته باشد اصلا در غزوات شرکت نمیکند کما اینکه خلفای راشدین همگی در اکثر غزوات شرکت داشته اند و از طرف رسول الله علیه الصلاة و السلام مسئولیتی را بر عهده گرفته اند.

یار غار بودن صدیق رضی اللّه عنه مصداقی از شجاعت ایشان. (ابوبکر صدیق یار غار رسول الله علیه الصلاه و السلام است.)

💗 یکی دیگر از مصداق های شجاعت أبوبکر صدیق رضی الله عنه همراهی و مراقبت ایشان از رسول الله علیه الصلاة و السلام در غار بوده است، در آن شرایط خطرناک که هر یک از آن دو ممکن بود به دست مشرکین بشهادت برسند هجرت کردند و در غار پنهان شدند. و این مأموریت شجاعت هم پیامبر اکرم علیه الصلاة و السلام را میرساند و هم دوست و یار غارش ابوبکر صدیق رضی اللّه عنه را.

یار غار بودن حضرت ابوبکر از قول ایشان :
[عن أبي بكر الصديق:] كُنْتُ مع النبيِّ ﷺ في الغارِ فَرَأَيْتُ آثارَ المُشْرِكِينَ، قُلتُ: يا رَسولَ اللهِ، لو أنّ أحَدَهُمْ رَفَعَ قَدَمَهُ رَآنا، قالَ: ما ظَنُّكَ باثْنَيْنِ اللهُ ثالِثُهُما ...

📘 البخاري (ت ٢٥٦)، ٧ ٤٦٦٣ • [صحيح] • أخرجه البخاري (٤٦٦٣) واللفظ له، ومسلم (٢٣٨١) • شرح رواية أخرى

◄ و در روایات زیادی از کتب شیعه نیز به یار غار بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشاره شده است:

✔روایت صحیح در کتب شیعه مبنی بر یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قول حضرت عمر و ابوعبیده رضی الله عنهم اجمعین :

[عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني بإسناده الصحيح عن رجال ثقة ... إلى أن قال أبو بكر في آخر كلامه للأنصار: إنما أدعوكم إلى أبي عبيدة بن الجراح أو عمر وكلاهما قد رضيت لهذا الأمر وكلاهما أراهما له أهلا. فقال عمر وأبو عبيدة: ما ينبغي لنا أن نتقدمك يا أبا بكر وأنت أقدمنا إسلاما وأنت صاحب الغار وثاني اثنين فأنت أحق بهذا الأمر وأولى به ...]

ترجمه: ابی المفضل محمد بن عبدالله الشیبانی باسناد صحیح خود از جمیع رجال که همه ی آنها ثقه و صحیح القول اند، روایت میکند که ... نوبت به ابوبکر رسید و پس از سخنانی، در پایان کلام به انصار گفت: من شما را فقط به عمر یا ابوعبیده که سزاوار و اهل این مقام اند، دعوت میکنم و هر کدامشان را که انتخاب کنید، من راضی و موافقم. عمر و ابوعبیده گفتند: سزاوار نیست که ما از تو پیشی بگیریم زیرا تو از هر لحاظ بر ما مقدمی. تو پیش از ما مسلمان شدی و یار غار پیامبری بنابراین تو برای مقام خلافت، اولویت داری

📚 الإحتجاج؛ الطبرسي، أبو منصور؛ 1 / 89

✔روایت صحیح در کتب شیعه مبنی بر یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

[حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمَ، قَالا حَدَّثَنِي أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ فُضَيْلٍ الرَّسَّانِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا دَاوُدَ، وَ هُوَ يَقُولُ حَدَّثَنِي بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ، قَالَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ الصِّدِّيقُ وَ أَنْتَ ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ، فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ قَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ أَسْأَلَهُ فَلَا أَكُونَ مِنْهُمْ فَتَعَيَّرَنِي بِذَلِكَ بَنُو تَيْمٍ، قَالَ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ وَ أَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَنْطِقُ الْمَلَكُ عَلَى لِسَانِكَ فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ أَسْأَلَهُ فَلَا أَكُونَ مِنْهُمْ فَتَعَيَّرَنِي بِذَلِكَ بَنُو عَدِيٍّ]

ترجمه: بریده اسلمی میگوید که من از رسول خدا شنیدم که فرمود: جنت مشتاق است به سوی سه کس. در این اثنا حضرت ابوبکر بیامد پس به وی گفته شد که: ای ابوبکر؛ تو صدیق هستی و تو ثانی اثنین اذ هما فی الغار هستی. کاش از رسول خدا می پرسیدی که این سه کس کدام اند؟ ...

📚 إختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي؛ الشيخ الطوسي؛ 1 / 30

◄ علی بن عیسی هَکّاری، مشهور به "بهاءالدین اِرْبِلی" و از اساتیدِ علامه حلی:
[و استتبع رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلّم) أبا بكر بن أبي قحافة و هند بن أبي هالة و أمرهما أن ينتظراه بمكان عيّنه لهما من طريقه إلى الغار ... و رجع هند إلى مكّة بما أمره به النبي (صلّى اللّه عليه و آله و سلّم)، و دخل هو و أبو بكر إلى الغار]

📚 كشف الغمة في معرفة الأئمة؛ المحدث الإربلي؛ 1 / 388

◄ شیخ مفید:
[(جواب) قيل لهم أما خروج أبي بكر مع النبي ص فغير مدفوع و كونه في الغار معه غير مجحود و استحقاق اسم الصحبة معروف]

📚 الإفصاح في الإمامة؛ الشيخ المفيد؛ 1 / 185

◄ طوسی {شیخ الطائفه} :
["ثاني اثنين". وهو نصب على الحال اي هو ومعه آخر، وهو ابوبكر في وقت كونهما في الغار من حيث " قال لصاحبه " يعني ابا بكر " لاتحزن " اي لا تخف. ولا تجزع " ان الله معنا " أي ينصرنا]

📚 التبيان في تفسير القرآن؛ الشيخ الطوسي؛ 5 / 221

◄ محمد باقر مجلسی:
أقول : وساق حديث الغار إلى أن قال : ... و نسج العنكبوت على فم الغار ، ثم أقبل فتيان قريش ، وكان أبوجهل قد أمر مناديا ينادي بأعلى مكة وأسفلها : من جاء بمحمد أو دل عليه فله مائة بعير ، أو جاء بابن أبي قحافة أو دل عليه فله مائة بعير ، فلما رأوا الحمامتين ونسج العنكبوت على فم الغار انصرفوا ...]
📚 بحار الأنوار؛ العلامة المجلسي؛ 19 / 40

همچنین صفحه ی 33 در همین جلد می نویسد:

« ثاني ثاني اثنين إذ هما في الغار » يعني أنه كان هو وأبوبكر في الغار ليس معهما ثالث

🔺و بسیاری روایت دیگر از کتب شیعه که به همین ها بسنده میکنیم ...

فتوحات صدیق رضی الله عنه مهر تأییدی بر شجاعت و زکاوت اوست.

◄ فتوحات أبوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش هم مهر تأییدی بر لیاقت و کاردانی و هوش او و همچنین شجاعت وی می باشد، زیرا پایین کشیدن طواغیت و فتح سرزمین های دیگر کار بس خطرناک و بزرگی است و ممکن بود شکست بخورد و خسارات جانی و مالی زیادی به خودش و مسلمین وارد شود اما به توفیق الله موفق شد.
نبرد با مرتدین و دشمنان اسلام در دوران خلافت صدیق رضی الله عنه و همکاری سیدنا علی رضی الله عنه با وی در این جنگ نیز نشاندهنده شجاعت قلبی و کاردانی اوست.

⚡ مختصری از نقش علی رضی الله عنه در فتوحات و جنگهای دوران حضرت ابوبکر صدیق ⚡

🔷 تشویق به شروع جهاد با رومیان (علیرغم مخالفت برخی صحابه)

و أراد أبو بكر أن يغزو الروم، فشاور جماعة من أصحاب رسول الله، فقدموا و أخروا، فاستشار علي بن أبي طالب، فأشار أن يفعل، فقال: إن فعلت ظفرت. فقال: بشرت بخير! فقام أبو بكر في الناس خطيبا، و أمرهم أن يتجهزوا إلى الروم

📚 تاریخ الیعقوبی ۲/۱۳۱،۱۳۲

ترجمه مختصر: «و ابوبکر خواست تا در مورد حمله به روم با صحابه رسول الله مشورت کند (برخی مخالفت کردند و برخی نیز موافقت) پس با علی بن ابیطالب مشورت کرد و علی گفت: به تو مژده خیر(در روایتی دیگر مژده خیر از جانب رسول الله) داده شده است پس ابوبکر راضی شد و امر کرد تا برای حمله به روم سپاهی تجهیز کنند»

🔷 **دفاع از مدینه**

فردهم فرجع وفد من یلی المدینة من المرتدة الیهم، فأخبروا عشائرهم بقله من اهل المدینة، و أطعموهم فیها، و جعل ابو بکر بعد ما اخرج الوفد علی انقاب المدینة نفرا: علیا و الزبیر و طلحه و عبد الله بن مسعود، و أخذ اهل المدینة بحضور المسجد، و قال لهم: ان الارض کافرة، و قد رای وفدهم منکم قله، و انکم لا تدرون ا لیلا تؤتون أم نهارا! و ادناهم منکم علی برید.

📚تاریخ الطبری ۳/۳۴۵

ترجمه مختصر:«هنگامی که هیئت اعزامی از سوی ممالک بیگانه به مدینه امد و دیدند که مسلمین به دلیل حضور در جبهه مقابل مرتدین در مدینه کم و ضعیف شده اند،، ابوبکر احساس کرد که مدینه در خطر است و دستور داد بر سر تمامی راه های ورودی مدینه نگهبانی دهند،، و علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را مسئول نظارت بر گروه های نگهبانی قرار داد»

🔷 **استفاده از کنیزان و غنایم جنگی**
معروف است که سه تن از فرزندان او حاصل از کنیزهای دوران فتوحات حضرت ابوبکر است:

وعمر الأكبر بن علي ورقية بنت علي وأمهما الصهباء وهي أم حبيب بنت ربيعة بن بجير بن العبد بن علقمة بن الحارث بن عتبة بن سعد بن زهير بن جشم بن بكر بن حبيب بن عمرو بن غنم بن تغلب بن وائل وكانت سبية أصابها خالد بن الوليد حين أغار على بني تغلب بناحية عين التمر

📚طبقات الکبری ۳/۸۰

ترجمه مختصر: «عمر و رقیه فرزندان علی مادرشان صهباء نام داشت که خالد هنگام جنگ با بنی تغلب در عین التمر (نام منطقه) اسیر گرفته بود»

👈و نیز محمد حنفیه که شیخ عثمان الخمیس مینویسد:

و منهم المراة التی تسری بها علی بن ابی طالب فانجبت له محمدا الذی یقال یه محمد الحنفیه

📚حقبة من التاریخ ص۶۱

🔷 **حضور در برخی از میادین جنگی :**
به عقیده برخی از علماء حضرت علی در برخی از میادین نبرد نیز حضور داشته است .
«و كان علي رضي اللّه عنه مطيعا له، سامعا لأمره، ناهضا إلى غزوة بني حنيفة...»

📚الارشاد للجوینی ۱/۱۷۰

✔شجاعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

فقال علي بن أبي طالب -رضي الله عنهُ- إذا حَمِيَ الوطيس كنَّا نحتمي برسول الله -صلّى الله عليه وسلّم-، وكان أبو بكرٍ -رضي الله عنهُ- يتمثل شجاعة الرسول --صلّى الله عليه وسلّم-، وفي غزوة أُحدٍ تخلَّف من تخلّف وفرَّ من فرَّ، فأسرع أبو بكر -رضي الله عنهُ- إلى رسول الله -صلّى الله عليه وسلّم- ليحميه ويذود عنه بعد أن أصيب طلحة -رضي الله عنهُ- بين يدي الرَّسول -صلّى الله عليه وسلّم-، فقال النبي -صلى الله عليه وسلم- لأبي بكرٍ الصديق: (دونكم صاحبكم فقد أوجب).[۱][۲]

كما ظهرت شجاعته في غزوة بدر عند ما تم اقتراح بناء عريش يجلس فيه الرَّسول -صلى الله عليه وسلم- حمايةً لهُ، فوقف أبو بكرٍ الصِّديق -رضي الله عنهُ- أمام العريش شاهراً سيفهُ ليدافع عن الرَّسول -صلّى الله عليه وسلّم-.[۲]

ترجمه: علی بن ابیطالب رضی الله عنه میگوید: هر گاه جنگ شدید میشد به رسول الله (ص) پناه میبردیم، شجاعت ابوبکر رضی الله عنه مانند شجاعت پیامبر (ص) بود.و در غزوه احد که خیلی ها فرار کردند او اولین نفری بود که برای محافظت و حمایت از پیامبر (ص) به سوی او شتافت. و پس از این که طلحه زخمی بر روی زمین افتاده بود ، پیامبر (ص) به ابوبکر (رض) فرمود: «برادرت در کنارتو دارد از دست میرود او را دریابید»

شجاعت او در جنگ بدر هم اینگونه ظاهر شد زمانی که پیشنهاد شد سایبانی برای محافظت از رسول الله (ص) بسازند تا ایشان آنجا در امنیت باشند. ابوبکر صدیق برای دفاع از رسول خدا (ص) مقابل سایبان ایستاد و شمشیر خود را به اهتزاز درآورد.

📚[۱] - رواه شعيب الأرناؤوط، في تخريج زاد المعاد، عن عائشة أم المؤمنين، الصفحة أو الرقم: 3/18، إسحاق بن يحيى بن طلحة بن عبيد الله التيمي وهو متفق على ضعفه

📚[۲]- [محمد حسن عبد الغفار، كتاب شرح أصول اعتقاد أهل السنة للالكائي محمد حسن عبد الغفار، صفحة 7. بتصرّف.

◄ فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه خود گویای شهامت و شجاعت وی می باشد، چون تصمیم به فتح ممالک دیگر خودش شهامت بزرگی میطلبد زیرا اگر شکست بخوری تاوان سختی خواهد داشت و خون های بسیاری ریخته خواهد شد و مال و جان و نوامیس مسلمانان به خطر می افتد. و حتی مال و جان خود خلیفه هم در خطر خواهد افتاد. و اگر پیروز شوی خودش دستاوردی بزرگ است.

◄ در کتاب مغازی واقدی نیز روایاتی در مورد مجاهدت های ابوبکر صدیق و عمر فاروق به چشم میخورد، (نکته: واقدی متهم به دروغگویی است و روایات ضعیف و جعلی زیادی در ذم و طعن به أبوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و غلو در شخصیت حضرت علی رضی الله عنه در آثارش وجود دارد تا جایی که گفته اند شیعه بوده اما تقیه میکرده و تظاهر به اهل سنت مینموده.) فلذا کتب وی فی نفسه آنچنان ارزشی ندارد ولی به بعضی روایات کتاب وی نگاهی می اندازیم 👉

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
مرکز نشر دانشگاهی

مغازی

تاریخ جنگهای پیامبر اعظم (ص)

تألیف محمد بن عمر واقدی
ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی

آنها بدون اعتنا تا منطقهٔ مهراس گریختند، پس پیامبر (ص) به قصد رسیدن به آنها آهنگ گردنهٔ کوه کرد.

موسی بن محمد بن ابراهیم برای من از پدرش نقل کرد: چون پیامبر (ص) به ایشان رسید، همگی همچنان فدایی او بودند.

از ضمرة بن سعید هم برایم روایت کردند که می گفت: چون پیامبر (ص) به ایشان رسید، همه یار و یاور او گشتند. پیامبر (ص) به کنار دره رسید ولی اصحاب او در کوه پراکنده بودند و دربارهٔ کشته‌های خود و مصیبت کشته شدن پیامبر (ص) گفتگو می کردند. کعب گوید: من که در دامنهٔ کوه بودم، اولین کسی بودم که پیامبر (ص) را، با آنکه مغفر بسته بود، شناختم و فریاد کشیدم: این رسول خدا است که زنده و سرپاست! ولی پیامبر (ص) دست خود را روی دهان خویش گذاشتند و به من اشاره فرمودند که ساکت باشم آنگاه، جامه‌های جنگی مرا، که زرد رنگ بود، خواستند، جامه‌های جنگی خود را کندند و آنها را پوشیدند و در حالی که به دو سعد ـ سعد بن عباده و سعد بن معاذ ـ تکیه داده بودند، بر اصحاب خود وارد شدند؛ زره بر تن آن حضرت بود و هنگام راه رفتن کمی به جلو خم می‌شد، در مواقع معمولی هم حالتشان چنین بود. همچنین گفته اند که آن حضرت به طلحة بن عبیدالله تکیه داده بود. پیامبر (ص) مجروح شده بود، به طوری که نماز ظهر آن روز را نشسته گزاردند. طلحه به رسول خدا گفت: من هنوز نیرومندم! پس آن حضرت را از راه اُحد تا کنار سنگی که در راه درهٔ جَزّارین است، حمل کرد. حضرت از آن بخش کوه دور تر نرفتند، طلحه کمك کرد و از همانجا پیامبر (ص) را به بالای کوه رساند. پیامبر (ص) همراه گروهی از یاران خود، که پایداری کرده بودند، همانجا ماند؛ باقی مسلمانان وقتی که این عده را دیدند، پنداشتند که دشمنند و گریختند، تا اینکه ابودجانه با عمامه سرخی که بر سر داشت، به آنها علامت داد؛ آنگاه، مسلمانان ایشان را شناختند و بر گشتند. یا اینکه گروهی از ایشان بر گشتند.

گویند: همینکه پیامبر (ص) همراه چهارده نفری که با او پایداری کرده بودند، که هفت نفر از انصار و هفت نفر از مهاجران بودند، ظاهر شدند، مسلمانان در کوه شروع به فرار کردند. پیامبر (ص) به ابوبکر، که کنارش بود، لبخند زد و فرمود: به آنها علامت بده! ابوبکر شروع به علامت دادن کرد ولی مسلمانان مراجعت نکردند، تا اینکه ابودجانه دستار سرخی را که بر سر داشت، باز کرد و بر کوه بر آمد و شروع به فریاد کشیدن و علامت دادن کرد، پس در همانجا ماندند تا مسلمانها همگی بر گشتند. گویند: ابو بردة بن نیار تیری بر چله کمان خود نهاده بود که به طرف آن گروه پرتاب کند، ولی

پیامبر خودشان دعوت کردند. گفت: نگران نباش. آزادشان بگذار، رسول خدا خود داناتر است.
گوید: پیامبر (ص) آمدند؛ و به اصحاب دستور فرموده بود که به صورت گروههای ده نفری بیایند. آنگاه به ما فرمود: گوشتها را تکه تکه کنید و روی دیگ را هم با پارچه بپوشانید ونان را از تنور بیرون بیاورید و آن را هم در پارچه‌ای بپیچید. و چنین کردیم. ما گوشتها را هم ریز کردیم و روی دیگ را با پارچه پوشانیدیم. بعد که رویش را گشودیم، دیدیم چیزی از آن کاسته نمی‌شود، و نان را از تنور بیرون آورده و رویش را پوشاندیم، و دیدیم که چیزی از آن هم کاسته نمی‌شود. همهٔ مردم خوردند و سیر شدند، و ما هم خوردیم و به دیگران هم دادیم. همهٔ مردمی که در آن روز همراه پیامبر (ص) در خندق کار می‌کردند، و انصار این رجز را می‌خواندند:

نحـنُ الَّذیـنَ بایعـوا محمّـدا   علـی الجِهـادِ مابقینـا ابَـدا

ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده ایم،
برای جهاد تا وقتی زنده باشیم.

و پیامبر (ص) هم می‌فرمود:

اللّهمّ لاخَیرَ اِلاّ خَیرُ الآخِره   فاغفِر لِلانصارِ والمُهاجِره

خدایا خیری جز خیر آخرت نیست،
پروردگارا مهاجران و انصار را بیامرز.

ابن ابی سَبْرَه، از صالح بن محمد بن زائده، از ابی سَلمة بن عبدالرحمن بن عَوف، از ابی واقد لَیثی ، روایت کرد که می گفت: دیدم که پیامبر(ص) ضمن کندن خندق نوجوانان را سان می‌دیدند، و گروهی را اجازه فرمودند و گروهی را رد کردند. همهٔ آنها، حتی نوجوانانی که بالغ نشده و به آنها دستور هم داده نشده بود، در کندن خندق با پیامبر (ص) کار می کردند. ولی هنگامی که کار بالا گرفت و جنگ در شرف آغاز بود، پیامبر (ص) به نوجوانانی که بالغ نشده بودند فرمان دادند که به خانه‌های خود برگردند و همراه زنها و بچه‌ها در کوشکها باشند.

تعداد مسلمانان در این جنگ سه هزار بود، و من خود می‌دیدم که پیامبر (ص) گاهی کلنگ می‌زدند، و گاهی با بیل خاکها را کنار می‌زدند، و گاهی هم با زنبیل خاك حمل می‌فرمودند. پیامبر (ص) در آن روز سخت خسته شده. لذا نشستند و بر لبهٔ چپ خندق به سنگی تکیه دادند و خوابشان برد. من ابوبکر و عمر را دیدم که بالای سر آن حضرت ایستاده بودند و از نزدیك شدن مردم ممانعت می کردند تا ان حضرت بیدار نشوند. اتفاقا همینکه من نزدیك ان حضرت رسیدم بیدار شدند، و برخاستند و فرمودند: ایا مرا بیدار کردید؟ و کلنگ را برداشتند و شروع به ضربه زدن کردند، و می فرمودند:

که شومی او را می‌دانی. و کعب بن اسد برکاری که کرده بود پشیمان شد. ولی چون خداوند متعال ارادهٔ هلاک ایشان را فرموده بود، آنچه می بایست پیش آمد.

در آن موقع که رسول خدا (ص) و مسلمانان در خندق بودند، عمربن خطاب به حضور پیامبر (ص) آمد. آن حضرت در خیمهٔ خود که از چرم بود و کنار مسجدی در بُن کوه قرار داشت بودند. ابو بکر هم همراه پیامبر (ص) بود، و مسلمانان کنار خندق به نوبت کار می کردند و پاسداری می‌دادند. آنان مجموعا سی و چند اسب داشتند.سوارکاران بر دو سوی خندق می‌گشتند و به مردانی که آنها را در مناطق مختلف برای نگهبانی گذاشته بودند سرکشی می‌کردند. در این موقع عمر آمد و گفت: ای رسول خدا، به من خبر رسیده است که بنی قُریظه پیمان را شکسته، و جنگ خواهند کرد. این موضوع بر پیامبر (ص) گران آمد و فرمود: چه کسی را بفرستیم که برای ما خبر صحیح بیاورد؟ عمر گفت: زُبیربن عوّام. و او نخستین کسی بود که پیامبر (ص) گسیل داشتند و به او دستور دادند به طرف بنی قریظه برو. زُبیر رفت و بررسی کرد، سپس برگشت و گفت: ای رسول خدا، من دیدم که حصارهای خود را اصلاح، و راههای خود را آماده می کردند، و چهارپایان خود را جمع کرده بودند. در این هنگام بود که رسول خدا (ص) فرموده بود: هر پیامبری را حواریانی است و حواری من زُبیر پسر عمهٔ من است.

سپس پیامبر (ص) سعدبن مُعاذ، و سعدبن عُباده، و اُسیدبن حضیر را احضار کرده و فرمودند: به من خبر رسیده است که بنی قُریظه پیمان خود را شکسته اند، و تصمیم به جنگ گرفته اند. بروید ببینید آیا این خبری که به من رسیده است حق و صحیح است؟ اگر این مطلب باطل و دروغ بود، وقتی برگشتید آشکارا در میان بگذارید. و اگر دیدید راست است به اشاره بگویید، که خود من بفهمم و مایهٔ تضعیف روحیهٔ مسلمانان نشوید.

این گروه چون پیش کعب بن اسد رسیدند، متوجه شدند که پیمان را شکسته اند. پس آنها را به حق خدا سوگند دادند که پیمان را رعایت کنند و پیش از اینکه کار بالا بگیرد و منجر به خون‌ریزی گردد بر سر عهد خود بازگردند و از حُیَیّ بن اخطب پیروی نکنند. کعب گفت: ما هرگز بر سر آن پیمان بازنمی گردیم، من آن پیمان را چنان بریدم که بند کفش خود را. سپس شروع به دشنام و ناسزا گفتن نسبت به سعدبن مُعاذ کرد. اُسیدبن حُضَیر به کعب گفت: ای دشمن خدا! به سرور خود دشنام می‌دهی و حال آنکه تو همشأن و کفو او نیستی. به خدا سوگند ای یهودی‌زاده، بخواست خدا قریش خواهد گریخت و تو را در خانه ات رها خواهند کرد. آنگاه به سراغت می‌آییم و تو از این حصار فرود خواهی آمد و تن به فرمان ما خواهی داد. و تو می‌دانی که بنی نضیر از تو عزیزتر بودند و توان و قدرت تو نصف قدرت ایشان است، و دیدی

داشت. مسلمانان ساعتی با مشرکان درگیر شدند و صفها در هم ریخته بود. ناگاه مشرکان در حالی که شعار می‌دادند: یا لَلعُزّی، یا آل هُبَل[1]! سخت بر ما حمله کردند و کشتاری سخت انجام دادند. در همان حال، نسبت به رسول خدا دشنام می‌دادند و او را مجروح ساختند؛ ولی سوگند به کسی که محمد (ص) را به حق مبعوث فرموده است، آن حضرت حتی یك وجب از جای خود تکان نخورد و همچنان پا بر جا و رویاروی دشمن ایستاده بود. گاهی گروهی از اصحاب به سوی آن حضرت می‌رفتند و دوباره از نزد آن حضرت پراکنده می‌شدند و من همواره رسول خدا را ایستاده و بر پا می‌دیدم که یا با کمان خود تیر می‌انداخت و یا سنگ پرتاب می‌کرد و تا وقتی که دو گروه از یکدیگر جدا شدند. آن حضرت همراه با گروهی از یاران خود، که چهارده نفر بودند، شکیبایی و پایداری فرمود. آن گروه هفت نفر از مهاجران و هفت نفر از انصار بودند. از مهاجران: علی بن ابی طالب (ع)، ابوبکر، عبدالرحمن بن عَوف، سعدبن ابی وقاص، طلحة‌بن عُبیدالله، ابوعُبَیدة‌بن جَرّاح و زُبیربن عَوّام. از انصار: حُباب‌بن مُنذر، ابودُجانه، عاصم‌بن ثابت، حارث‌بن صِمَّه، سهل بن حُنَیف، اُسَیدبن حُضَیر و سعدبن مُعاذ. برخی سعدبن عباده و محمدبن مَسلَمَه را به جای سعدبن مُعاذ و اُسَیدبن حُضَیر نوشته‌اند. در آن روز، هشت نفر با پیامبر (ص) بیعتِ تا سر حد مرگ کردند، سه نفر از مهاجران و پنج نفر از انصار؛ علی (ع)، طلحه و زبیر از مهاجران؛ ابودُجانه، حارث‌بن صِمَّه، حُباب‌بن مُنذِر، عاصم‌بن ثابت و سَهل بن حُنَیف از انصار؛ که هیچیك از ایشان کشته نشدند. پس پیامبر (ص) آنها را فرا می‌خواند تا آنکه نزدیك مِهراس[2] رسیدند.

از یعقوب بن عمروبن قَتاده برایم روایت کردند که می‌گفت: در جنگ اُحُد سی نفر همراه پیامبر (ص) پایداری کردند و همه می‌گفتند: جان و آبروی ما فدای جان و آبروی تو، و سلام بر تو باد سلام جاودانه.

گویند: چون جنگ سخت شد و دشمن پیامبر (ص) را احاطه کرد، مُصعَب‌بن عُمَیر و ابودُجانه دشمن را از پیامبر (ص) دفع می‌کردند تا آنکه جراحات آن حضرت زیاد شد. پس فرمود: چه کسی جان خود را در راه خدا می‌فروشد؟ پنج جوان از انصار به یاری آمدند که یکی از ایشان عُمارة بن زیادبن سکَن بود. وی چندان جنگ کرد تا کار سامان گرفت و گروهی از مسلمانان به جنگ بازگشتند و چندان پیکار کردند که

---

۱) عُزّی، هُبَل: نام دو بت از بتان بزرگ مشرکان است.

۲) مِهراس: سمهودی گوید: آبی است در کوه اُحُد و کنار درهٔ آن، که باران در گودالهای بزرگ جمع می‌شود و مهراس نام آن گودالهاست (وفاءالوفا، ج ۲، ص۳۷۹).

ما رواه الإمام أحمد في "المسند" (38 / 97) عن أَبِي بُرَيْدَةُ قَالَ: (حَاصَرْنَا خَيْبَرَ، فَأَخَذَ اللِّوَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَانْصَرَفَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهُ مِنَ الْغَدِ عُمَرُ، فَخَرَجَ، فَرَجَعَ، وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَأَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ شِدَّةٌ وَجَهْدٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي دَافِعٌ اللِّوَاءَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يُفْتَحَ لَهُ .

فَبِتْنَا طَيِّبَةٌ أَنْفُسُنَا أَنَّ الْفَتْحَ غَدًا، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الْغَدَاةَ، ثُمَّ قَامَ قَائِمًا فَدَعَا بِاللِّوَاءِ وَالنَّاسُ عَلَى مَصَافِّهِمْ، فَدَعَا عَلِيًّا وَهُوَ أَرْمَدُ، فَتَفَلَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ اللِّوَاءَ وَفُتِحَ لَهُ) [16]

ترجمه

در جنگ خیبر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم ابتدا پرچم را به دست ابوبکر رضی الله عنه داد اما او پیروز نشد

سپس عمر ابن خطاب رفت شاید پیروز شود اما پس از تلاش بسیار موفق نشد و برگشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من فردا پرچم را به مردی میدهم که خدا و رسولش دوستتش دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد او بر نمیگردد تا پیروز شود.

رافضی با استناد به این روایت میگوید ابوبکر و عمر رضی الله عنهم هردو در جنگ خیبر فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را فرستاد درکتب اهل سنت امده است !!!

باید گفت با این شبهه کمر اهل سنت را شکستید

پاسخ

---

16. وصححه محققو المسند، وصححه الألباني في "سلسلة الأحاديث الصحيحة" (7 / 733).

اولا

ای کذاب در این واقعه دلیلی بر فرار عمر رضی الله عنه از جنگ وجود ندارد اگر وجود دارد نشان دهید ما هم بدانیم

ثانیا

او به علت ترس و گریز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازنگشت، بلکه چون دید به نتیجه ای نرسیده است، چنانکه عبارت (و لم یفتح له) دلالت می کند، بازگشت.

ثالثا

درجنگ خیبر که در آن مقابله با دشمنان نبود که انگیزه فرار انسان باشد، زیرا یهودیان در دژهای خود پنهان شده بودند و جرأت خروج از آن را نداشتند و مسلمانان در صدد هجوم به آن بودند. خیبر تعدادی از دژها محکم بود به همین دلیل جنگ و محاصره چند روز طول کشید.

رابعا

این روایت بر موقعیت عمر رضی الله عنه در جنگ ها و تجربه و شجاعت او دلالت دارد; از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرمانده سربازان قرار داد و به مأموریت ویژه ای فرستاد.

عمر رضی الله عنه هنگامی که انجا را فتح نکرد و به پیروزی مطلوب نرسید به خانه خود در مدینه بازنگشت، بلکه به اردوگاه بازگشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا بود. او بازگشت تا ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دستور میدهند و سربازان عقب نشینی کردند، در این تصویر در متن به آن فرار یا گریز گفته نمی شود و عقب نشینی در شرایطی در جنگ بسیار خوب هم هست طبق انچه در بالا هم گفتم اکنون به نص

قرآن کریم عقب نشینی در جنگ را توضیح میدهم یاد بگیر رافضی تا بدانی دوری از قران چه بلایی بر سرت اورده است شاید توبه کنید

قال الله تعالى: (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ، وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (الأنفال (15 – 16).

ای اهل ایمان، هرگاه با گروه مهاجم کافران در میدان کارزار روبرو شوید مبادا پشت به آنها کرده و از جنگ بگریزید.15

و جز آنها که کناره‌گیریشان برای ساز و برگ نبرد مجدّد یا پیوستن به گروه دیگری از مسلمانان باشد، هرکس در روز جنگ پشت به دشمن کند، قطعاً مورد خشم خدا قرار می‌گیرد و جایگاه او جهنّم است و چه بد سرانجامی است.16

فکر کنم معنای ایه واضح است اما ببینیم نظر علما چیست

ابن کثیر رحمه الله زیل ایه میگوید:

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا) أي: تقاربتم منهم ودنوتم إليهم.

یعنی :اگر به انها (دشمن)نزدیک شدی یا انها به سراغت امدند (برای جنگ)

(فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ) أي: تفروا وتتركوا أصحابكم.

نباید فرار نماید و یارانش را رها کند

(وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ) أي: يفر بين يدي قِرْنه مكيدة؛ ليريه أنه قد خاف منه فيتبعه، ثم يكر عليه فيقتله، فلا بأس عليه في ذلك. نص عليه سعيد بن جبير، والسدي.

یعنی: چنانچه فرار از جلوی دشمن نقشه باشد. تا به او نشان دهد که از او می ترسد، یا از او پیروی می کند، بعد از تجدید قوا به او حمله کند و او را نابود سازد ، پس هیچ اشکالی ندارد و جایز است . این قول توسط سعید بن جبیر و السدی وارد شده است

وقال الضحاك: أن يتقدم عن أصحابه ليرى غرة من العدو فيصيبها.

ضحاک میگوید : تا پیش همراهانش برود تا دشمن را غافلگیر کند ونابود کند

(أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ) أي: فر من هاهنا إلى فئة أخرى من المسلمين، يعاونهم ويعاونوه فيجوز له ذلك، حتى ولو كان في سرية ففر إلى أميره أو إلى الإمام الأعظم، دخل في هذه الرخصة " انتهى. "تفسير ابن كثير"(4 /23).

و از اینجا به سوی گروهی دیگر از مسلمانان عقب نشینی کند برای اینکه او را یاری کنند، پس این جایز است، هر چند مخفیانه باشد و نزد امیر خود یا امام اعظم بگریزد، بر این مجوز وارد شده است. [17]

/https://lib.eshia.ir/41719/4/23

وشیخ عبد الرحمن سعدی میگوید:

ومفهوم الآية: ... أن المتحيز إلى فئة تمنعه وتعينه على قتال الكفار، فإن ذلك جائز، فإن كانت الفئة في العسكر، فالأمر في هذا واضح، وإن كانت الفئة في غير محل المعركة كانهزام المسلمين بين يدي الكافرين والتجائهم إلى بلد من بلدان المسلمين أو إلى عسكر آخر من عسكر المسلمين، فقد ورد من آثار الصحابة ما يدل على أن هذا جائز، ولعل هذا يقيد بما إذا ظن المسلمون أن الانهزام أحمد عاقبة، وأبقى عليهم " انتهى. "تفسير السعدي" (ص 317).

17تفسیر ابن کثیر - ط العلمیه - جلد4ص23

ومفهوم آیه این است، کسی که به قصد جنگ این سو و آن سو برود تا بهتر بتواند بجنگد و بیشتر به دشمن ضربه بزند، اشکالی ندارد؛ چون او به قصد فرار به دشمن پشت نکرده است، بلکه به خاطر این به دشمن پشت نموده تا بر آن پیروز بگردد، و یا از جایی دیگر یورش ببرد و دشمن را غافلگیر کند. و یا اینکه بخواهد او را فریب دهد، و دیگر تاکتیک‌هایی که جنگجویان از آن استفاده می‌کنند. نیز پشت کردن به دشمن به منظور پیوستن به دسته‌ای دیگر از همرزمان و یاری کردن آنان جایز است. اگر آن دسته در لشکر وی بود، پس روشن است؛ و اگر دسته‌ای که او می‌خواهد به آن بپیوندد در غیر از محل معرکه بود، مانند اینکه مسلمین در برابر کافران شکست بخورند، و به شهری از شهرهای مسلمین پناه ببرند، و یا به سپاهی دیگر از سپاه مسلمانان پناه ببرند، روایات و آثاری از صحابه وارد شده است که دلالت می‌نماید این کار جایز است... [18]

/https://lib.eshia.ir/41733/1/317

این آیه در جنگ بدر چند سال قبل از جنگ خیبر نازل شده است... [19]

ابوداود در سنن با سند صحیح از ابی سعید نقل میکند این ایه در روز بدر نازل شده است

تفاسیر شیعه هم همین معنا را ذکر کرده اند پس ای رافضی چرا به قران عمل نمیکنی و به بهترین یاران نبی طعن میزنی وقتی ایه قران ذکر شد پس دیگر خاموش باش که الله متعال شما را رسوا کرد و اگر توبه نکنید عذاب سختی میبینید که کلام الله را نفی کردید

18تفسير السعدي تيسير الكريم الرحمن - جلد1ص317

19روى أبو داود في سننه (2648) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: (نَزَلَتْ فِي يَوْمِ بَدْرٍ : (وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ).) وصححه الألباني في "صحيح سنن أبي داود" (2 / 136).

ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما
در جنگ بدر

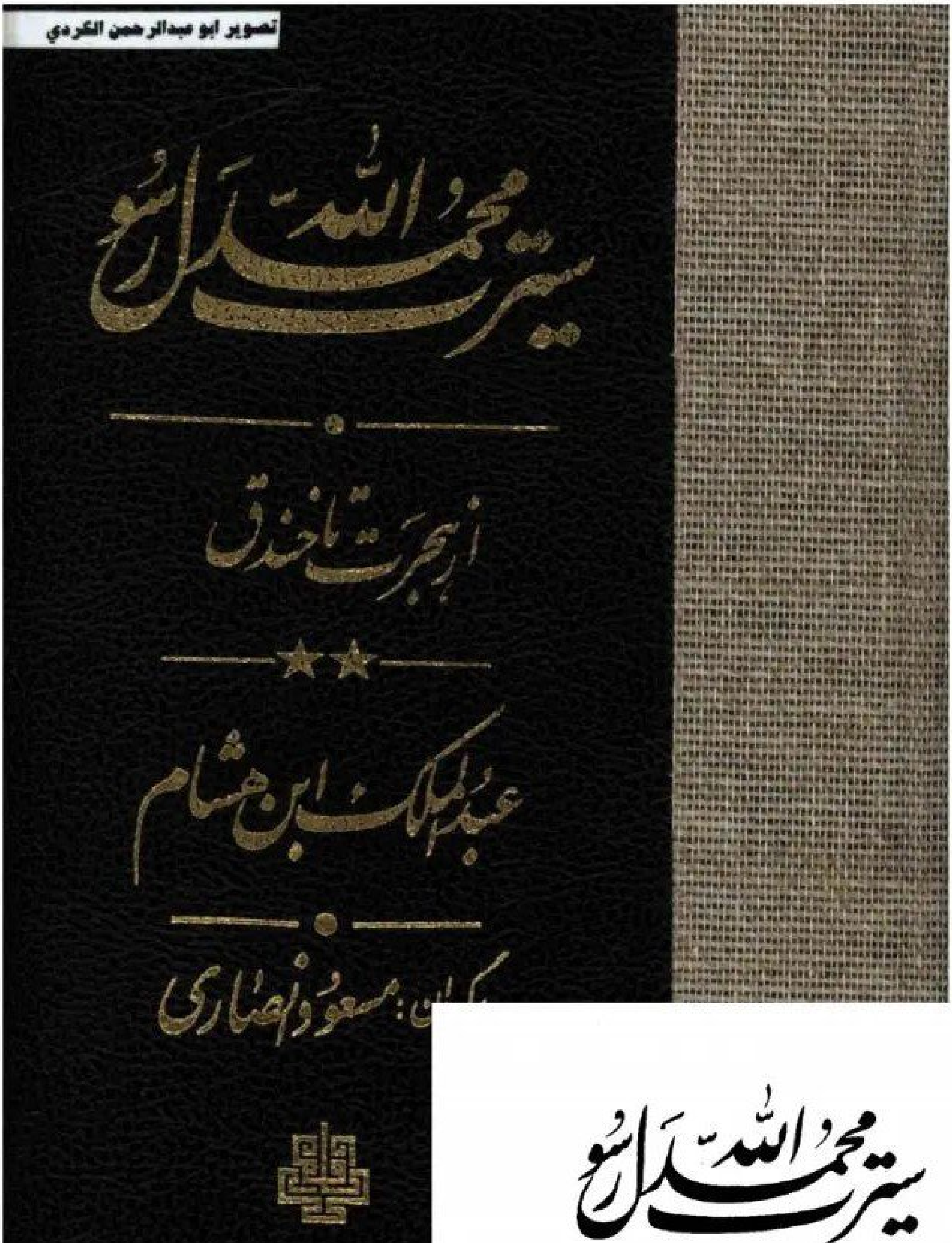

سیرت محمد رسول الله

از هجرت تا خندق

★★★

عبدالملک ابن هشام

متوفی دویست و هجده هجری قمری

برگردان: مسعود انصاری

انتشارات مولی

سیره ابن هشام

ترجمه: مسعود انصاری

جلد ۲

صلّی‌الله علیه وآله وسلم علیّ بن ابی‌طالب، مرثد بن ابی مرثد غنوی، به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. حمزة بن عبدالمطلّب، زید بن حارثه، ابوکبشه و اَنسه، آزاد شدگانِ رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. ابوبکر و عمر و عبدالرحمان بن عوف نیز به نوبت بر شتری دیگر سوار می‌شدند.

ابن اسحاق می‌گوید: بر ساقه (بازپسینانِ لشکر)، قیس بن ابی صعصه، از افراد بنی مازن بن نجّار را گمارده بود و پرچم انصار، به گفته‌ی ابن هشام، به دست سعد بن مُعاذ بود.

ابن اسحاق می‌گوید: راهش را از مدینه به مکّه، از زیرگذر مدینه، آنگاه از عقیق، سپس از ذی الحُلیفه، آنگاه از اولات الجیش برگزید.

ابن هشام «ذات الجیش» نیز گفته است.

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه از تُربان، سپس از مَلَل، آنگاه از غَمیس الحَمام، از مَرَیَیْن آنگاه از صُخَیرات الیمام، سپس از سیّاله، از فجّ الرّوحا، از شَنُوکه ـ که راهی همواره است ـ گذشت تا این که به عرق الظّبیه رسید. ـ ابن هشام می‌گوید: الظیبه از کسی جز ابن اسحاق است ـ آنجا به مردی بادیه‌نشین برخوردند و از قریش پرسش کردند و او از آنان خبر نداشت. مسلمانان به او گفتند: به رسول خدا سلام کن.

پرسید: آیا رسول خدا در میان شماست؟

گفتند: آری. به آن حضرت درود فرستاد. آنگاه گفت: اگرَ تو رسولِ خدایی، به من بگو شترم به چه آبستن است.

سلمة بن سلامة بن وَقش به او گفت: از رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم پرسش نکن. به نزد من بیا، من پاسخ تو را خواهم داد... رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَه، أفحشت علی الرجل = بس کن، آن مرد را رسوا کردی».

آنگاه از سلمه روی گرداند [و رفت].

رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم در سجسج، همان «بئرالروحا» فرود آمد، آنگاه از آنجا حرکت کرد تا این که در بازگشتگاه، از راه مکّه به چپ منصرف شد و به سمتِ راست، از نازیه روی به سوی بدر نهاد. مقداری راه رفت، سپس پهنای وادی رُحقانَ، بین نازیه و تنگه‌ی «صفرا» را پیمود [و آن تنگه را هم پشت سر گذاشت]، تا این که به نزدیکی صفرا رسید و در آنجا بسبس بن جُهنی، هم پیمانِ بنی ساعده و عدیّ بن ابی الزغبای جهنی، هم پیمانِ بنی نجّار را به بدر فرستاد تا اخباری از ابوسفیان بن حرب و دیگران به دست آورند. آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم حرکت کرد و به آنجا آمد. وقتی به صفرا رسید، روستایی است بین دو کوه، پرسید: نام این کوه‌ها چیست؟ به عرض رساندند نام یکی «مُسلح» و دیگری «مُخریء» است. پرسید: چه کسانی در آنجا زندگی می‌کنند؟ گفتند: بنی نار و بنی حُراق، دو قبیله از بنی غفار. این دو نام خوشایند رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم واقع نشد و نخواست از میانِ آنان بگذرد و او را به دل افتاد که نظر به ناخوشایند بودنِ نامِ آن جایگاه و نام مردمانش از آنجا نگذرد و درحالی که صفرا سمتِ چپ آنان قرار داشت، آن دو قبیله را رها کرد و به سمتِ راست، از وادی‌ای به نام ذَفِران گذشت و پهنای آن را پیمود و سپس فرود آمد.

به عرضِ آن حضرت صلّی‌الله علیه وآله وسلم رساندند که قریش برای حمایت از کاروانِ خود حرکت کرده‌اند. با یاران خود مشورت کرد و به آنان فرمود که قریش بیرون آمده‌اند، ابتدا ابوبکر برخاست و به نیکی سخن گفت. سپس عمر برخاست و به نیکی سخن گفت. آنگاه مقداد بن عمرو برخاست و گفت: ای رسول خدا، چنان عمل کن که خدا به تو نمایانده است و ما با تو همراه هستیم. خدا می‌داند سخنی را که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: «اذهب انت و ربُّک

بده و بدان که ما با تو همراه هستیم. سوگند به ذاتی که تو را به حقّ برانگیخته است، اگر ما را به این دریا درآوری و خود به آنجا درآیی، ما هم با تو به آنجا درخواهیم آمد و حتّی یک کس از ما هم از تو بازپس نخواهد ماند. هیچ برایمان ناخوشایند نیست، همین فردا ما را با دشمنان هماوردسازی و ما در جنگ بسی پایمردی می‌کنیم و در رویاروی شدن با دشمن راستین هستیم. امیدواریم خداوند متعال از ما کاری را به تو بنمایاند که مایه‌ی روشنیِ چشمت باشد، پس به برکت الهی ما را بفرست.

رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم از سخنِ سعد بسیار شادمان و مسرور شد. آنگاه فرمود: «سیروا و ابشروا، فانّ اللّه تعالی قد وعدنی احدی الطائفتین، واللّه لکأنیّ الآن أنظر إلی مصارع القوم = به راه افتید و مژده باد شما را و بدانید که خداوند متعال یکی از این دو گروه را به من وعده داده است و سوگند به خدا، توگویی، هم اکنون می‌بینیم که این قوم چگونه در کشتارگاه خود نابود شده‌اند.»

آنگاه رسول خداصلّی‌الله علیه وآله وسلم از ذفران حرکت کرد و از تپّه‌های «اَصافر» گذشت و از آنجا به سرزمینی به نام «الدّبّه» فرود آمد و «حنّان» را که توده‌ای بزرگ از ریگ بود، مانند کوهی بزرگ سمت راست خود، رها کردند و پس از آن در نزدیکی بدر اردو زدند و رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم و یکی از یارانش [برای بررسی] پیشتر رفتند.

ابن هشام می‌گوید: آن مرد ابوبکر بود.

ابن اسحاق می‌گوید: چنان که محمّد بن یحیی بن حیّان برای من روایت کرده است، رفتند تا این که به پیرمردی از عرب برخوردند و باز ایستادند و از او درباره‌ی قریش و محمّد و یارانش پرسش کرد.

آن پیرمرد گفت: تا زمانی که نگفته‌اید شما چه کسی هستید، من خبری

در واپسین پیمان با تو، پوستم به پوستِ مبارکت برسد. رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم برایش دعای خیر کرد و او را ستود.

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم صفوف را برابر ساخت و همراه با ابوبکر به سایه‌بان آمد و جز او کسی با آن حضرت همراه نبود. آن حضرت از خداوند متعال پیروزی‌ای را می‌خواست که به او وعده داده بود و چنین دعا می‌کرد: «اللّهم إن تهلک هذه العصابه الیوم لا تعبدُ = خداوندا، اگر امروز این گروهی نابود شوند، کسی دیگر تو را نخواهد پرستید.»

ابوبکر می‌گفت: ای پیامبر خدا، آن دعا که تو به درگاهِ حقّ می‌کنی، او وعده‌ای را که به تو داده است، برآورده می‌کند.

آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم، به خوابی سبک، اندکی در سایه‌بان خوابید و سپس بیدار شد و فرمود: «ابشر یا ابابکر، اتاک نصرالله، هذا جبریل آخذٌ بعنان فرس یقود، علی ثنایاه النقح = ای ابوبکر، مژده باد تو را که نصرت الهی فرا رسید، او جبریل است که افسار اسبی را گرفته و آن را می‌تازد و از سم‌هایش غبار برمی‌خیزد.

کشته شدنِ مهجع و ابن سراقه

ابن اسحاق می‌گوید: به مِهجَع، آزاد شده‌ی عمر بن خطاب تیری پرتاب کردند وکشته شد و او نخستین کس از مسلمانان بود که کشته شد. آنگاه تیری را به حارثة بن سراقه، یکی از افراد بنی عدیّ بن نجّار پرتاب کردند. او داشت از حوض آب می‌نوشید که تیر به سینه‌اش اصابت کرد و کشته شد.

ترغیب مسلمانان به جهاد

[راوی] می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم به نزد مسلمانان

پرتابِ سنگریزه

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم مشتی سنگریزه برداشت و آن را به سوی قریش پرتاب کرد و گفت: «شاهتِ الوجوه = چشمانتان کور باد» آنگاه در آن دمید و به یارانش چنین فرمان داد: «شدّوا = به آنان یورش برید.» لشکر کفر شکست خوردند و خداوند متعال استوانه‌های قریش راکُشت و اشرافشان به اسارت درآمدند. و وقتی از جنگ دست کشیدند و دشمنان را به اسارت [و اموالشان را به غنیمت] می‌گرفتند، درحالی که رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم همچنان در سایه‌بان بود و سعد بن مُعاذ با گروهی از انصار بر آستانه‌اش ایستاده و شمشیرش را آخته بودند و از رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم پاسداری می‌کردند تا مباد دشمن برگردد و به آن حضرت گزندی برساند. چنان که برای من ذکر کرده‌اند، رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم در چهره‌ی معاذ، از رفتار سپاه ناخشنودی احساس کرد و به او فرمود: «واللّه لکأنّک یا سعدُ تکره ما یصنع القوم = ای سعد، گویی تو از آنچه سپاهیان اسلام می‌کنند، خشنود نیستی؟»

عرض کرد: خدا می‌داند، ای رسول خدا، چنین است. این نخستین مصیبتی است که خداوند متعال مشرکان را به آن گرفتار ساخته است، همواره کشتنِ اهل شرک برای من از بر جای گذاشتنِ آنان خوشتر می‌آید.

بازداشتنِ مسلمانان از کشتن برخی مردم

ابن اسحاق می‌گوید: عباس بن عبداللّه بن معبد، از یکی از افراد خانواده‌اش، از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم آن روز به یارانش فرمود: «إنی قد عرفت أنّ رجالاً من بنی‌هاشم و غیرهم قد أخرجوا کرها، لاحاجة لهم بقتالنا، فمن لقی منکم أحداً من بنی‌هاشم فلا یقتله، و من لقی ابا

سعی و تلاش أبوبکر و عمر رضی الله عنهما در فتح خیبر با وجود اینکه شکست خوردند خودش دال بر شجاعت و اخلاص آنهاست.

رسول اللّٰه (ص)، ابوبکر (رض) را به منظور فتح خیبر به بنی فزاره و عمر (رض) را به بنی فلان و غیره فرستاد تا از موقعیت جنگی اطلاع حاصل کند، ابوبکر و عمر رضی اللّٰه عنهما با جهاد در جنگ خیبر لشگر دشمن را ضعیف کردند اما با سعی و تلاشی که کردند قلعه خیبر فتح نشد، شکست خوردند و بازگشتند ولی سپس حضرت علی رضی اللّٰه عنه کار دشمن را تمام کرد و خیبر به مدد اللّٰه فتح شد. 👇👇

وَوجدنَا أَبَا بكر وَعمر قد شاركاه فِي ذَلِك بحظ حسن وَإِن لم يلحقا بحظوظ هَؤُلَاءِ، وَإِنَّمَا ذَلِك لشغلهما بالأفضل من مُلَازمَة رَسُول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم وموازنة فِي حِين الْحَرْب وَقد بعثهما رَسُول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم على الْبعُوث أَكثر مِمَّا بعث عليًّا، وَقد بعث أَبَا بكر إِلَى بني فَزَارَة وَغَيرهم، وَبعث عمر إِلَى بني فلَان وَمَا نعلم لعَلي بعثاً إِلَّا إِلَى بعض حصون خَيْبَر ففتحه، وَقد بعث قبله أَبَا بكر وَعمر فَلم يفتحاه، فَحصل أَربع أَنْوَاع الْجِهَاد لأبي بكر وَعمر وَقد شاركا عليًّا فِي أقل أَنْوَاع الْجِهَاد مَعَ جمَاعَة غَيرهم"([10]).

📚 [10]- الفصل في الملل والأهواء والنحل، ابن حزم (4/107).

شجاعت
عمر فاروقؓ
رضی اللہ عنہ

عمر بن خطاب رضی اللّه عنه در جنگ بدر دایی مشرک خود عاص بن هشام را به قتل میرساند.

✔ عمر بن خطاب رضی اللّه عنه در غزوه بدر عاص بن هشام مشرک را به قتل می رساند و از کشتن پدر سعید بن عاص از روی ترحم منصرف می‌شود.

"حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِكْرِمَةَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، أَنَّهُمَا قَالا: بَيْنَمَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ مَرَّ بِهِ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، فَدَعَاهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: " وَاللَّهِ إِنِّي مَا قَتَلْتُ أَبَاكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَلَكِنْ قَتَلْتُ خَالِي الْعَاصَ بْنَ هِشَامٍ، وَمَا لِي أَنْ أَكُونَ أَعْتَذِرُ مِنْ قَتْلِ مُشْرِكٍ.

📚جزء من نسخة إبراهيم بن سعد ١/١٠٠ — إبراهيم بن سعد (ت ١٨٤)

الأسم : محمد بن عكرمة بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم

الشهرة : محمد بن عكرمة المخزومي ، الكنيه: أبو عبد الله

النسب : المدني، المخزومي، القرشي

الرتبة : مقبول ✔

عاش في : المدينة

🔗 سايت موسوعة الحديث.

◄ قال ابن هشام رحمه اللّه تعالى:
" حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدَةَ وَغَيْرُهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْمَغَازِي: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَمَرَّ بِهِ: إنِّي أَرَاكَ كَأَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْئًا، أَرَاكَ تَظُنُّ أَنِّي قَتَلْتُ أَبَاكَ، إنِّي لَوْ قَتَلْتُهُ لَمْ أَعْتَذِرْ إلَيْكَ مِنْ قَتْلِهِ، وَلَكِنِّي قَتَلْتُ خَالِي الْعَاصِ بْنَ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، فَأَمَّا أَبُوكَ فَإِنِّي مَرَرْتُ بِهِ وَهُوَ يَبْحَثُ بَحْثَ الثَّوْرِ بِرَوْقِهِ فَحُدْتُ عَنْهُ، وَقَصَدَ لَهُ ابْنُ عمه عليّ فقتله.

ابن هشام میگوید ابو عبیده و دیگر کسانی که از مغازی (دانش جنگ ها) آگاه هستند برای من روایت کرده اند که گذر عمر بن خطاب بر سعید بن عاص افتاد و به او گفت میبینم چیزی به دل داری! می پنداری که من پدرت را کشته ام؟ اگر هم او را کشته بودم برایت به دلیل کشتن او بهانه نمی آوردم! بلکه من دایی ام عاص بن هشام بن مغیره را کشته ام! درباره ی پدرت باید بگویم گذرم بر او افتاد و دیدم مانند گاو نر دارد با شاخ خود زمین را می کاود از او منصرف شدم و پسر عمویش علی رفت و او را کشت.

📚 نام کتاب : السيرة النبوية - ط دار المعرفة نویسنده : ابن هشام الحميري جلد : 1 صفحه : 636

📎 و نیز در فروغ جاویدان تالیف علامه ندوی جلد اول صفحه ۳۰۹ امده است.

✅ و در مجموع طرق با بررسی این دو روایت، سند این خبر به تحسین میرسد.
☑ اسناده حسن ✔

⭕ و این روایت در کتب شیعه نیز نقل شده است: 👈 (صفحه بعد)

ومن بني مخزوم ثم من بني المغيرة أبوجهل عمرو بن هشام ، ضربه ، معاذ بن عمرو ومعوذ وعوف ابنا عفراء ،
ودفف[٣] عليه عبدالله بن مسعود ،👈 والعاص بن هاشم خال عمر بن الخطاب قتله عمر 👉، ويزيد بن تميم حليف لهم[٤] قتله عمار بن ياسر وقيل : قتله علي .

📚 نام كتاب : بحار الأنوار - ط
مؤسسةالوفاء نويسنده : العلامة
المجلسي جلد : 19 صفحه : 363

☑️ و اين شاهدى است براى خطبه ۵۵ نهج البلاغه:

«وَ لَقَدْ كُنّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَقْتُلُ آباءَنا وَ اَبْناءَنا وَ اِخْوانَنا وَ اَعْمامَنا، ما يَزيدُنا ذلِكَ اِلاّ ايماناً وَ تَسْليماً وَ مُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ، وَ جِدّاً فى جِهاد»

يعنى: ما در كنار پيامبر بوديم و پدران و فرزندان و دايى و عمو هاى خود را به امر حق مى كشتيم، و اين مسئله جز بر ايمان و تسليم ما در كنار رسول خدا صلّى اللّه عليه وآله بوديم، پدران و حركت در راه راست و شكيبايى بر سوزش اَلَم، و كوشش ما در جهاد با دشمن.

شجاعت فاروق رضی اللّه عنه

ایشان انصافاً از أشجع صحابه بود. و رشادت‌های او در میادین غزوات رسول‌الله ﷺ بسیار مشهورتر از آن است که بیان شود.
او در حضور بزرگترین مشرکان، صراحتاً می‌گفت که یا رسول‌الله اجازه دهید که سر این مشرک را روی سینه‌اش بگذارم!! و وقتی پیامبر در جنگ بدر، با او و حضرت ابوبکر مشورت کرد؛ ابوبکر گفت که فدیه بگیرید. ولی عمر فاروق فرمود : اینها دشمنان خدا هستند، گردن آنها را بزنیم.
حضرت ابن‌مسعود گفت از وقتی که عمر مسلمان شد، ما عزت و اقتدار یافتیم.
و او نخستین کسی بود که جهرةً اسلام خود را ابراز می‌کرد و ابائی نداشت.

🌴 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] : مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ}.

📚 صحيح البخاري 3684

🌴 ... حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ قَالَ : حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : .. فَلَمَّا أَسَرُوا الْأُسَارَى، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ : مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ الْأُسَارَى؟ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ، هُمْ بَنُو الْعَمِّ وَالْعَشِيرَةُ، أَرَى أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُمْ فِدْيَةً فَتَكُونُ لَنَا قُوَّةً عَلَى الْكُفَّارِ، فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُمْ لِلْإِسْلَامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مَا تَرَى يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟ قُلْتُ : لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَرَى الَّذِي رَأَى أَبُوبَكْرٍ، وَلَكِنِّي أَرَى أَنْ تُمَكِّنَّا، فَنَضْرِبَ أَعْنَاقَهُمْ، فَتُمَكِّنَ عَلِيًّا مِنْ عَقِيلٍ، فَيَضْرِبَ عُنُقَهُ، وَتُمَكِّنِّي مِنْ فُلَانٍ نَسِيبًا لِعُمَرَ، فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ؛ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ، وَصَنَادِيدُهَا، فَهَوِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا قَالَ أَبُوبَكْرٍ، وَلَمْ يَهْوَ مَا قُلْتُ..

📚 صحيح مسلم 1763

🌴 قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ : وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ : وَدَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا أَبُوسُفْيَانَ قَدْ أَمْكَنَ اللَّهُ مِنْهُ بِغَيْرِ عَقْدٍ وَلَا عَهْدٍ، فَدَعْنِي فَلْأَضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي قَدْ أَجَرْتُهُ، ثُمَّ جَلَسْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخَذْتُ بِرَأْسِهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا يُنَاجِيهِ اللَّيْلَةَ دُونِي رَجُلٌ، فَلَمَّا أَكْثَرَ عُمَرُ فِي شَأْنِهِ، قَالَ : قُلْتُ : مَهْلًا يَا عمر، فو الله أن لَو كَانَ مِنْ بَنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ مَا قُلْتُ هَذَا، وَلَكِنَّكَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّهُ مِنْ رِجَالِ بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، فَقَالَ : مَهْلًا يَا عبّاس، فو الله لَإِسْلَامُكَ يَوْمَ أَسْلَمْتُ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِ الْخَطَّابِ لَوْ أَسْلَمَ، وَمَا بِي إِلَّا أَنِّي قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ إِسْلَامَكَ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ إِسْلَامِ الْخَطَّابِ لَوْ أَسْلَمَ..

📚 سيرة ابن هشام 403/2

ایستادگی مقابل مشرکین و شکنجه شدن ایشان

قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَحَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ بَعْضِ آلِ عُمَرَ، أَوْ بَعْضِ أَهْلِهِ، قَالَ: قَالَ عُمَرُ: لَمَّا أَسْلَمْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، تَذَكَّرْتُ أَيَّ أَهْلِ مَكَّةَ أَشَدُّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَدَاوَةً حَتَّى آتِيَهُ فَأُخْبِرَهُ أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ، قَالَ:
قُلْتُ: أَبُو جَهْلٍ- وَكَانَ عُمَرُ لِحَنْتَمَةَ بِنْتِ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ- قَالَ: فَأَقْبَلْتُ حِينَ أَصْبَحْتُ حَتَّى ضَرَبْتُ عَلَيْهِ بَابَهُ. قَالَ: فَخَرَجَ إلَيَّ أَبُو جَهْلٍ، فَقَالَ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا بِابْنِ أُخْتِي، مَا جَاءَ بِكَ؟ قَالَ : جِئْتُ لِأُخْبِرَكَ أَنِّي قَدْ آمَنْتُ باللَّه وَبِرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، وَصَدَّقْتُ بِمَا جَاءَ بِهِ، قَالَ: فَضَرَبَ الْبَابَ فِي وَجْهِي وَقَالَ: قَبَّحَكَ اللَّهُ، وَقَبَّحَ مَا جِئْتَ بِهِ

ترجمه: ابن اسحاق به سند خودش از عمر روایت کرده است که گفت: وقتی اسلام آوردم، در خاطرات خود مرور می کردم که از اهل مکه، چه کسی در دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه وسلم سرسخت تر است؟ گوید: گفتم: ابوجهل! رفتم تا در خانه او را به صدا در آورم، بیرون آمد و گفت: خوش امدی چه عجب؟! گوید: گفتم: آمده ام تا به تو خبر بدهم که من به خدای یکتا و به فرستاده او محمد ایمان آورده ام و هر آنچه را که وی آورده است تصدیق کرده ام! گوید: ابوجهل در را به روی من بست و گفت: مرده شوی خودت را و آن خبری را که آورده ای ببرد.

📘سیرة ابن هشام - ت السقا جلد : 1 صفحه : 350

◄ قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَحَدَّثَنِي نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا أَسْلَمَ أَبِي عُمَرُ قَالَ: أَيُّ قُرَيْشٍ أَنْقَلُ لِلْحَدِيثِ؟ فَقِيلَ لَهُ: جَمِيلُ بْنُ مَعْمَرٍ الْجُمَحِيُّ. قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَغَدَوْتُ أَتْبَعُ أَثَرَهُ، وَأَنْظُرُ مَا يَفْعَلُ، وَأَنَا غُلَامٌ أَعْقِلُ كُلَّ مَا رَأَيْتُ، حَتَّى جَاءَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَعَلِمْتَ يَا جَمِيلُ أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ: وَدَخَلْتُ فِي دِينِ مُحَمَّد؟ قَالَ: فو الله مَا رَاجَعَهُ حَتَّى قَامَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَاتَّبَعَهُ عُمَرُ، وَاتَّبَعْتُ أَبِي، حَتَّى إِذَا قَامَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ صَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، وَهُمْ فِي أَنْدِيَتِهِمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ ، أَلَا إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَدْ صَبَأَقَالَ: (و) يَقُولُ عُمَرُ مِنْ خَلْفِهِ: كَذَبَ، وَلَكِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ، وَشَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. وَثَارُوا إِلَيْهِ، فَمَا بَرِحَ يُقَاتِلُهُمْ وَيُقَاتِلُونَهُ حَتَّى قَامَتْ الشَّمْسُ عَلَى رُءُوسِهِمْ. قَالَ: وَطَلِحَ ، فَقَعَدَ وَقَامُوا عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: افْعَلُوا مَا بَدَا لَكُمْ، فَأَحْلِفُ باللَّه أَنْ لَوْ قَدْ كُنَّا ثَلَاثَ مِائَةِ رَجُلٍ (لَقَدْ) تَرَكْنَاهَا لَكُمْ، أَوْ تَرَكْتُمُوهَا لَنَا.

ترجمه: به روایت دیگر، ابن اسحاق از نافع از این عمر نقل کرده است که گفت: وقتی عمربن خطاب اسلام آورد قریش از مسلمان شدن او باخبر نشدند. عمر گفت: چه کسی از اهل مکه برای سخنگویی و نشر اخبار و احادیث شایسته تر و بهتر است؟ گفتند: جمیل بن معمر جمحی! نزد او شتافت. من نیز همراه وی بودم و با چشم و گوش باز، به دقت، آنچه را می دیدم و می شنیدم در می یافتم. نزد جمیل رفت و به او گفت: ای جمیل، من اسلام آورده ام! عبدالله بن عمر گوید: بخدا جمیل حتی یک کلمه در پاسخ وی نگفت: بی درنگ برخاست و به مسجد الحرام رفت و با صدای بلند ندا در داد: ای قریشیان، پسر خطاب صابی شده است! عمر- که پشت سر او ایستاده بود گفت: دروغ می گوید! من اسلام آورده ام و به خدای یکتا ایمان آورده ام و فرستاده او را تصدیق کرده ام! مردم بر سر او ریختند، و همچنان با آنان زد و خورد می کرد و مردم با وی زد و خورد می کردند، تا هنگامی که خورشید بالای سر آنان در وسط آسمان ایستاد. عمر که از ادامه زد و خورد خسته شده بود روی زمین نشست. مردم بالای سر او ایستاده بودند. عمر بن خطاب به آنان گفت: هر کار دوست دارید بکنید! من به خدا سوگند می خورم که هرگاه عده ما به سیصد تن برسد (با شما کار را یکسره خواهیم کرد) یا ما مکه را به شما وامی گذاریم و می رویم، یا شما مکه را به ما واگذارید و می روید.

📙سیره ابن هشام 1/349-350

اسلام عمر رضی اللّه عنه به مسلمانان عزت داد.

◄ اسلام عمر رضی الله عنه به مسلمانان عزت داد:
🌴 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا قَيْسٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ [بْنُ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] : مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ {رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ}.
📚 صحيح البخاري 3684

وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ يَقُولُ: مَا كُنَّا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نُصَلِّيَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ (بْنُ الْخَطَّابِ) فَلَمَّا أَسْلَمَ قَاتَلَ قُرَيْشًا حَتَّى صَلَّى عِنْدَ الْكَعْبَةِ،
وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَكَانَ إسْلَامُ عُمَرَ بَعْدَ خُرُوجِ مَنْ خَرَجَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلَى الْحَبَشَةِ.

و از عبدالله بن مسعود نقل شده که پیش از اسلام اوردن عمر بن خطاب ما قادر نبودیم کنار کعبه نماز بگذاریم تا زمانیکه او اسلام اورد و ما با انها جنگیدیم تا انکه توانستیم در کنار کعبه نماز بخوانیم
📚سیره ابن هشام ۱/۳۴۲

قال أخبرنا محمد بن عمر قال حدثني علي بن محمد عن عبيد الله بن سلمان الأغر عن أبيه عن صهيب بن سنان قال لما أسلم عمر ظهر الاسلام ودعي إليه علانية وجلسنا حول البيت حلقا وطفنا بالبيت وانتصفنا ممن غلظ علينا ورددنا عليه بعض ما يأتي.

صهیب بن سنان میگوید: عمر پس از آن که اسلام آورد، اسلام را آشکار ساخت و آشکارا به اسلام فرا میخواند و ما در مسجد الحرام پیرامون او حلقه میزدیم و کعبه را طواف میکردیم و آنجا نماز میگزاردیم و اگر کسی به ما تعرض مینمود، پاسخش را میدادیم .
📗طبقات الکبری ۳/۳۶۹

◄ **هجرت عمر رضی اللّه عنه**

من طريق الزبير بن محمد بن خالد العثماني نا عبد الله بن القاسم الأيلي عن أبيه عن عقيل بن خالد عن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس عن أبيه عن عبد الله بن العباس قال : " قال لي علي بن أبي طالب :

ما علمت أن أحدا من المهاجرين هاجر إلا مختفيا ، إلا عمر بن الخطاب فإنه لما هم بالهجرة تقلد سيفه ، وتنكب قوسه ، وانتضى في يده أسهما (أي: أخرجها) ، واختصر عَنَزَته (شبه العكازة) ، ومضى قِبَل الكعبة ، والملأ من قريش بفنائها ، فطاف بالبيت سبعا متمكنا ، ثم أتى المقام فصلى ، متمكنا ثم وقف على الحلق واحدة واحدة ، فقال لهم : " شاهت الوجوه لا يرغم الله إلا هذه المعاطس ، من أراد أن تثكله أمه أو يوتم ولده أو يرمل زوجه فليلقني وراء هذا الوادي ". قال علي : فما تبعه أحد إلا قوم من المستضعفين علمهم وأرشدهم ومضى لوجهه .

عمر تصمیم گرفت که علنی و در انظار عموم سفر هجرت به مدینه را آغاز نماید. ابن عباس به نقل از علی میگوید: من هیچ یک از مهاجرین را سراغ ندارم که آشکارا هجرت نموده باشد، جز عمر بن خطاب که هنگام هجرت شمشیر و کمان بر دوش افکند و نیزهاي را به همراه تعدادي تیر برداشت و آنگاه به مسجد الحرام رفت و هفت مرتبه کعبه را طواف نمود و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز گزارد و سپس به قریشیانی که پیرامون او جمع شده بودند، چنین گفت: چهره هایتان سیاه باد و خداوند، بینی های شما را به خاك بمالد! هر کس میخواهد مادرش به سوگش بنشیند و همسرش بیوه گردد و فرزندانش یتیم شوند، من پشت این وادي منتظر او هستم علی میگوید: هیچ یک از قریشیان جرأت نکردند دنبال او بروند و فقط تعدادي از مسلمانان مستضعف براي بدرقه عمر به دنبالش رفتند.

📚أسد الغابة" (4/ 145)

📚تاريخ دمشق" (44/ 51)

ابوسفیان در اواخر جنگ اُحد که أبوبکر و عمر رضی اللّه عنهما همراه پیامبر علیه الصلاة والسلام بالای کوه پناه گرفته بودند، از زنده بودن خود محمد علیه الصلاة و السلام و ابوبکر و عمر رضی اللّه عنهما جویا میشود، زیرا آنان را پایه های اصلی اسلام میدانست.

◄ **گفتگوی ابوسفیان با پیامبر (ص) و یارانش:**

براء رضی الله عنه می‌گوید: ابوسفیان از بالای تپه‌ای به سوی مسلمانان نگاه کرد و گفت: آیا محمد زنده است؟

پیامبر فرمود: جواب او را ندهید. دوباره پرسید: آیا ابن ابی قحافه زنده است؟ پیامبر فرمود: جوابش را ندهید. دوباره سئوال نمود: آیا ابن خطاب زنده است؟ بعد از آن خودش گفت: معلوم می‌شود همه کشته شده‌اند؛ چراکه اگر زنده می‌بودند، پاسخ می‌دادند.

عمر رضی الله عنه که تاب و تحمل او تمام شده بود، فرمود: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا! خداوند اینها را جهت رسوایی تو زنده نگه داشته است.

ابوسفیان گفت: زنده باد « هبُلْ»

پیامبر از یاران و اصحابش خواست تا در جوابش بگویند: الله أعلی و أجل «خدا از همه بالاتر و بزرگ‌تر است.»

ابوسفیان گفت: لنا العزّی و لاعزّی لکم «بت عزا از آن ماست و شما از آن محروم هستید.»

پیامبر فرمود جوابش را بدهید! اصحاب گفتند: چه بگوئیم؟

فرمود بگویید: الله مولانا ولا مولی لکم «خدا مولای ما است و شما مولا ندارید.»

ابوسفیان گفت: امروز انتقام کشته‌شدگان بدر را از شما خواهیم گرفت؛ چراکه نتیجه جنگ یا پیروزی و یا شکست است. و افزود که کشته‌شدگان شما به دستور من مثله نگردیده‌اند، اما ناراحت هم نیستم.[112]

در روایتی دیگر نیز آمده است که عمر گفت: «کشته‌شدگان ما و شما هرگز برابر نیستند، جایگاه کشته‌شدگان ما بهشت و جایگاه کشته‌شدگان شما دوزخ می‌باشد.»[113]

🔴از سئوالات ابوسفیان در مورد پیامبر، ابوبکر و عمر چنین برمی‌آید که مشرکان به خوبی به نقش این افراد در پایداری اسلام و استوار بودن اساس و نظام دولت اسلام اطلاع داشتند و ظاهراً معتقد بودند با مرگ این افراد اسلام سیر نزولی خود را طی خواهد نمود.

📚[112]- بخاری، مغازی، شماره 4043 – السیرة النبویة الصحیحه، ج 2، ص 392.

📚[113]- السیره النبویه الصحیحه، ج 2، ص 392.

مشارکت عمر رضی اللّه عنه همراه جوانان قبیله اش (بنی عده) در میدان جنگ بدر

◄ (مِنْ بَنِي عَدِيٍّ وَحُلَفَائِهِمْ) :
وَمِنْ بَنِي عَدِيٍّ بْنِ كَعْبٍ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بْنِ نُفَيْلِ بْنِ عَبْدِ الْعُزَّى بْنِ رِيَاحِ ابْن عَبْدِ اللَّهِ [3] بْنِ قُرْطِ بْنِ رَزَاحِ بْنِ عَدِيٍّ، وَأَخُوهُ زَيْدُ بْنُ الْخَطَّابِ، وَمِهْجَعٌ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، وَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ يَوْمَ بَدْرٍ، رُمِيَ بِسَهْمٍ.
قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: مِهْجَعٌ، مِنْ عَكِّ بْنِ عَدْنَانَ.
قَالَ ابْنُ إسْحَاقَ: وَعَمْرُو بْنُ سُرَاقَةَ بْنِ الْمُعْتَمِرِ بْنِ أَنَسِ بْنِ أَذَاةَ [4] بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
[1] فِي م، ر: «وَأَبُو الأرقم» .
[2] العيهامة: الطَّوِيل الْعُنُق.
[3] كَذَا فِي الِاسْتِيعَاب وَالرَّوْض. وَفِي الْأُصُول: « ... بن عبد الله بن قرط بن ريَاح» . وَالْمَعْرُوف فِي نِسْبَة تَقْدِيم ريَاح على عبد الله.
[4] كَذَا فِي م، ر. وَفِي سَائِر الْأُصُول والاستيعاب: «أَدَاة» بِالدَّال الْمُهْملَة.
قَالَ أَبُو ذَر:
«وأداة، كَذَا وَقع هُنَا بِالدَّال الْمُهْملَة، وبالذال الْمُعْجَمَة، ذكره أَبُو عبيد عَن ابْن الْكَلْبِيّ» .

📘نام کتاب : السيرة النبوية - ط دار المعرفة نویسنده : ابن هشام الحميري جلد : 1 صفحه : 683

◄ ابْن قُرْطِ بْنِ رِيَاحِ بْنِ رَزَاحِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَأَخُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُرَاقَةَ، وَوَاقِدُ ابْن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ عَرِينِ بْنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ يَرْبُوعِ بْنِ حَنْظَلَةَ بْنِ مَالِكِ بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ تَمِيمٍ، حَلِيفٌ لَهُمْ، وَخَوْلِيُّ بْنُ أَبِي خَوْلِيٍّ، وَمَالِكُ بْنُ أَبِي خَوْلِيٍّ، حَلِيفَانِ لَهُمْ.

📘نام کتاب : السيرة النبوية - ط دار المعرفة نویسنده : ابن هشام الحميري جلد : 1 صفحه : 684

ثبات عمر رضی اللّه عنه با پیامبر علیه الصلاة و السلام در جنگ حنین.

◄ در روایت با سند حسن آمده است که عمر رضی اللّه عنه از کسانی بود که در روز حنین فرار نکرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم ماند.

روى الإمام أحمد في "المسند" (23 / 273) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: لَمَّا اسْتَقْبَلْنَا وَادِيَ حُنَيْنٍ قَالَ: انْحَدَرْنَا فِي وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ تِهَامَةَ أَجْوَفَ، حَطُوطٍ، إِنَّمَا نَنْحَدِرُ فِيهِ انْحِدَارًا، قَالَ: وَفِي عَمَايَةِ الصُّبْحِ، وَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ كَمَنُوا لَنَا فِي شِعَابِهِ، وَفِي أَحْنَائِهِ، وَمَضَايِقِهِ، قَدْ أَجْمَعُوا وَتَهَيَّئُوا وَأَعَدُّوا، قَالَ: فَوَاللهِ مَا رَاعَنَا، وَنَحْنُ مُنْحَطُّونَ إِلَّا الْكَتَائِبُ، قَدْ شَدَّتْ عَلَيْنَا شَدَّةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَانْهَزَمَ النَّاسُ رَاجِعِينَ، فَاسْتَمَرُّوا لَا يَلْوِي أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ. وَانْحَازَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ الْيَمِينِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ، هَلُمُّوا إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللهِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ. قَالَ: فَلَا شَيْءَ، احْتَمَلَتْ الْإِبِلُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَانْطَلَقَ النَّاسُ إِلَّا أَنَّ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، غَيْرَ كَثِيرٍ، ثَبَتَ مَعَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ...)

✔ وحسنه محققو المسند. ✔

📘 مسند أحمد مخرجا - أحمد بن حنبل

https://sh.lib.eshia.ir/42201/23/273/

جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنه روایت میکند که وقتی به دره حنین رسیدیم از یکی از درّه های عمیق و سخت رد شدیم وقتی در تاریک و روشن صبح، به سختی پایین رفتیم دیدیم دشمن، پیش از ما به دره رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و جمع شده بودند و تدارک دیده و آماده جنگ بود. به خدا سوگند، در حال سرازیر شدن چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن ما را نترساند. سپاه باشتاب عقب نشست بی آن که به یکدیگر توجه کنند. نبي صلي الله عليه وسلم به سمت راست رفت و سپس فرمود: مردم به کجا میروید به سوی من بیایید. من پیامبر خدا هستم من محمد بن عبد اللّه هستم اما کسی نیامد و شترها در هم آویختند. و اکثر مردم فرار کردند و همراه او چند نفر از مهاجرین و انصار و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی دیگر با ایشان صلي الله عليه و آله سلم ماندند از جمله ابوبکر و عمر و از اهل بیت نبی علی بن ابی طالب عباس بن عبدالمطلب بودند.

◄ اثبات گردید که حضرت عمر رضی اللّه عنه به کوری چشم دشمن هرگز رسول الله صلی الله علیه وسلم را رها نکرده.

✔و در روایات دیگر تاریخی ثبات و پایداری عمر فاروق در جنگ حنین

🔎قال يونس، عن ابْنُ إِسْحَاقَ: حَدَّثَنِي عَاصِمُ بنُ عُمَرَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بنِ جَابِرِ بنِ عَبْدِ اللهِ، عن أبيه، قال:🔎:
خرج مالك بن عوف بمن معه إلى حنين، فسبق رسول الله صلى الله عليه وسلم إليها، فأعدوا وتهيأوا في مضايق الوادي وأحنائه، وأقبل رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ، فانحط بهم في الوادي في عماية الصبح. فلما انحط الناس ثارت في وجوههم الخيل فشدت عليهم، وانكفأ الناس منهزمين لا يقبل أحد على أحد، وانحاز رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ اليمين يقول: "أيها الناس، هلموا، إني أنا رسول الله، أنا محمد بن عبد الله". فلا ينثني أحد، وركبت الإبل بعضها بعضا. فَلَمَّا رَأَى رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ الناس، ومعه رهط من أهل بيته ورهط من المهاجرين، والعباس آخذ بحكمة بغلته البيضاء، وثبت معه علي، وأبو سفيان، وربيعة؛ ابنا الحارث، والفضل بن عباس، وأيمن بن أم أيمن، وأسامة، ومن المهاجرين أبو بكر وعمر. قال: ورجل من هوازن على جمل له أحمر بيده راية سوداء أمام هوازن، إذا أدرك الناس طعن برمحه، وإذا فاته الناس رفع رمحه لمن وراءه فيتبعوه. فلما انهزم من كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من جفاة أهل مكة، تكلم رجال منهم بما في أنفسهم من الضغن، فقال أبو سفيان بن حرب: لا تنتهي هزيمتهم دون البحور. وإن الأزلام لمعه في كنانته.

« و عمر همراه ابوبکر و علی و عباس و فضل و ابوسفیان بن حارث و ربیع بن حارث (عمو زاده های پیامبر) به شکل یک حلقه پولادین پیامبر (ص) احاطه نمودند و سپس در رأس چند صدسپاهی دیگر که به نداهای مکرر پیامبر (ص) به دور اون جمع شدند چنان هجومی به دشمنان کردند که تیراندازان هوازن را به هزیمت ناچار کردند. و از سپاه ثقیف، که از خود مقاومت نشان دادند هفتاد مرد جنگی را زیر پرچم ها به خاک و خون کشیدند و با پیروزی سپاه اسلام و گرفتن اسیران زیاد و غنائم بسیار جنگ حنین پایان یافت»

📚 نام کتاب : سير اعلام النبلاء - ط الحديث نویسنده : الذهبي، شمس الدين جلد :2 صفحه :132

📚 نام کتاب : تاريخ الإسلام - ط التوفيقية نویسنده : الذهبي، شمس الدين جلد :2 صفحه :332

✔ **پایداری ابوبکر و عمر رضی الله عنه در جنگ أحد با پیامبر علیه الصلاة و السلام تا پایان نبرد.**

🔎أخبرنا عبد الله بن الحسن الحراني قال: نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن إسحاق قال: كان أول من عرف رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الهزيمة، وقول الناس قتل رسول الله، كما حدثني ابن شهاب الزهري عن عبد الله بن كعب بن مالك أخو بني سلمة قال: قال كعب:🔎

عرفت عينيه تزهران من تحت المغفر فناديت بأعلى صوتي: يا معشر المسلمين أبشروا هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأشار إلي أن أنصت، فلما عرف المسلمون رسول الله صلى الله عليه وسلم نهضوا به، ونهض معهم نحو الشعب، معه: أبو بكر بن أبي قحافة، وعمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب، وطلحة بن عبيد الله، والزبير بن العوام، والحارث بن الصمة رضي الله عنهم أجمعين، في رهط من المسلمين، فلما أسند رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشعب، أدركه أبي بن خلف وهو يقول: أين يا محمد أين يا محمد لا نجوت إن نجوت، فقال القوم: أيعطف عليه يا رسول الله رجل منا؟ فقال: دعوه فلما دنا تناول رسول الله الحربة من الحارث بن الصمة، يقول بعض القوم فيما ذكر لي (14-و) . فلما أخذها رسول الله صلى الله عليه وسلم انتفض بها انتفاضة تطايرنا عنه تطاير الشعر من ظهر البعير إذا انتفض بها، ثم استقبله فطعنه بها طعنة تردى بها عن فرسه مرارا.

🔺ترجمه مختصر: كعب بن مالک به مسلمانان مژده قطعی میدهد که پیامبر اکرم (ص) زنده است و او چشمان پیامبر (ص) را میبیند که زیر حلقه های زره میدرخشند، و 👈 ابوبکر و عمر👉 و علی و طلحه و زبیر و حارث بن صمه و گروه دیگری از مسلمانان به خدمت پیامبر (ص) می‌شتابند، پیامبر (ص) همراه آنها به بالای کوه راه می‌افتد.

📚 نام کتاب : سيرة ابن اسحاق = السير والمغازي نویسنده : ابن إسحاق، محمد جلد : 1 صفحه : 331

✔ اسناده حسن

شیعه رافضی به چند نکته دقت کن:

۱) کل تاریخ برای ما نقل نشده.

۲) کثرت قتل دلالت بر شجاعت نیست الزاما بلکه مجرد شرکت در جنگ و قتال خودش حکم مجاهد دارد و لو آنکه کسی را نتواند به قتل برساند.

۳) جهاد فقط شرکت در جنگ نیست بلکه بخشش با مال خود هم جهاد بحساب می آید.

۴) اگر کثرت قتل دلالت بر أفضیلت است پس خود حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم بالاتر میرود. و این دلالت بر کفر شما میدهد.

۵) شما هم هیچ روایتی ندارید از اینکه حضرات سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم در جنگی حتی یک کافر هم کشته باشند پس اگر نداشتن روایت از طرف ما برای هر کدام از خلفای راشدین یا دیگر صحابه دلالت بر عدم شجاعت باشد، پس شما هم در اثبات شجاعت و دلاوری سلمان و ابوذر و مقداد عاجز هستید و باید به آنها هم طعن بزنید . که ابدا این حرف شما درست نیست. زیرا اگر کسی شجاعت نداشته باشد اصلا در غزوات شرکت نمیکند کما اینکه خلفای راشدین همگی در اکثر غزوات شرکت داشته اند و از طرف رسول الله علیه الصلاة و السلام مسئولیتی را بر عهده گرفته اند.

1 عمر رضی‌الله عنه در تمام جنگها همراه رسول الله ﷺ بودند ، پس این موضوع به تنهایی شجاعت ایشان را اثبات میکند. چنانچه ابوبکر رضی‌الله عنه نیز در تمام غزوات همراه نبی اکرم صلی الله علیه وسلم بودند.
أخرج البزار في مسنده عن علي انه قال: أخبروني من أشجع الناس, فقالوا: انت, فقال: أما إني ما بارزت أحدا إلا انتصفت منه, ولكن أخبروني بأشجع الناس, قالوا, لا نعلم, فمن؟ قال: أبو بكر, انه لما كان يوم بدر, فجعلنا لرسول الله عريشا, فقلنا: من يكون مع رسول الله لئلا يهوي اليه احد من المشركين, فوالله ما دنا منا أحد إلا أبا بكر شاهرا بالسيف على رأس رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يهوي اليه احد إلا هوى اليه, فهو اشجع الناس,
قال علي: ولقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد أخذته قريش فهذا يجبأه وهذا يتلتله وهم يقولون: انت الذي جعلت الآلهة إلها واحدا, فوالله ما دنا منا أحد إلا أبو بكر, يضرب هذا ويجبأ هذا ويتلتل هذا وهو يقول: ويلكم! اتقتلون رجلا أن يقول ربي الله؟.
اینهم از زبان خود علی رضی‌الله عنه که به شجاعت و دلاوری ابوبکر صدیق اذعان دارند.

2 درضمن کشتن تعداد کثیری از دشمنان، به تنهایی فضیلت محسوب نمیشود، چراکه پیامبر ﷺ شجاعترینِ مردم بودند اما حدیثی وارد نشده که ایشان شخصی را در جنگ کشته باشند. (نهایتا کشته شدن تنها یک نفر بدست مبارک ایشان ثابت شود!!). حال آیا جاهلی پیدا میشود که بگوید خالد بن ولید یا علی بن ابی طالب رضی الله عنهما از پیامبر شجاعتر بودند؟!!!

3 از نظر شیعه علی رضی الله عنه علم غیب، داشتند، پس خوابیدن در رختخواب پیامبر ، برای ایشان فضیلتی محسوب نمیشود چرا که میدانستند کشته نمیشوند و بهمین صورت جنگاوری های ایشان با دشمنان فضیلتی برای ایشان محسوب نمیگردد چراکه از قبل میدانستند در این حرب و قتال کشته نخواهند شد.
پس شخصی که از نتیجه ی قتال، باخبر نبوده است (عمر رضی الله عنه) از شخصی که از کشته نشدنش مطمئن بود (علی رضی الله عنه)، شجاعتر خواهد بود.

4 ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بااینکه در تمام غزوات همراه پیامبر بودند، اما اینرا باید دانست که به ترتیب پنجاه و اندی، و چهل و خورده ای سن داشتند پس نباید با صحابه ای که در نهایت جوانی بودند مانند خالد و سعد و علی رضی الله عنهم مقایسه کرد.

5 اگر نزد شما کثرت قتال و جنگاوری نشان شجاعت است، پس با روایات صحیحتان نشان دهید که جعفرصادق رحمة الله در جنگی شرکت کرده باشد یا با کسی قتال کند و دشمنی را کشته باشند. یا اینکه بیاورید مهدی غائبتان در راه خدا یکی از دشمنان را کشته باشد.

6 بارها مشرکین برای سَر مبارک ابوبکر رضی الله عنه جایزه و شتر تعیین کردند، حال یک روایت صحیح بیارید که برای علی رضی الله عنه حتی یک خروس جایزه تعیین کرده باشند!!!

و این خود به تنهایی نشان میدهد که حتی مشرکین به نقش و تاثیر سیدنا ابوبکر برای پیامبر ﷺ، واقف بودند.

7 اگر میزان شجاعت، به تعداد حضور در غزوات باشد، پس باید بگوییم که شیخین از علی، رضی الله عنهم، شجاعتر بوده اند.

اگر میزان و معیار شجاعت، کثرت افرادی باشند که به دست صحابه کشته شدند، پس خالد تا زمانی که زنده بودند از علی، شجاعتر بود.

و بطریق مشابه پس علی از پیامبر شجاعتر بوده است!!!!!

اگر معیار شجاعت، قوتِ قلب و ایمان باشد، پس شیخین از علی شجاعتر بوده اند. رضی الله عنهم.

اگر معیار و میزان شجاعت، به اشخاصی باشد که مقتول شده اند، پس شِمر که حسین رضی الله عنه را شهید کرده است، از علی رضی الله عنه که عمرو بن عبدود را کشته است باید شجاعتر نامید!!!

اگر میزان شجاعت، تعداد سرزمین ها و فتوحات باشد، که بازهم شیخین را باید بسیار شجاعتر از علی، رضی الله عنهم، بدانیم.

ضد حمله‌ی فاروق رضی اللّه عنه به خالد بن ولید در اواخر غزوه اُحد

◄ «فاروق در رأس جمعی از سپاهیان اسلام در جهت دفع هجوم خالد بن ولید در یک تاکتیک ویژه، به کوه دوری زده و از بالای دره و از پشت، به سپاه خالد حمله میکند.»

اخبرنا عبد اللّه بن الحسن الحرّاني قال نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن اسحاق قال: حدثني صالح بن كيسان عمن (14- ظ) حدثه عن سعد بن أبي وقّاص أنه كان يقول:
ما حرصت على قتل أحد ما حرصت على قتل عتبة بن أبي وقّاص، و إن كان ما علمت لسيّئ الخلق مبغضا في قومه، و لقد كفاني منه قول رسول اللّه: اشتد غضب اللّه على من دمّى وجه رسوله، فبينما رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم) في الشعب معه أولئك النفر من أصحابه إذ علت عالية [1] على الجبل، فقال رسول اللّه: إنه لا ينبعي لهم أن يعلونا، 👈 فقاتل عمر بن الخطاب و رهط معه من المهاجرين حتى أهبطوهم عن الجبل، و نهض رسول اللّه إلى صخرة من الجبل ليعلوها، و كان قد بدن [2] و ظاهر رسول اللّه بين درعين، فلما ذهب لينهض لم يستطع، فجلس تحته طلحة بن عبيد اللّه، فنهض به حتى استوى عليها. 👉

📚 تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۰۳۳

📚تاریخ ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۱۱۰

📚اسلام شناسی، دکتر شریعتی، صفحه ۱۸۴

📚 نام کتاب : سيرة ابن إسحاق نویسنده : محمد بن إسحاق بن يسار جلد : 1 صفحه : 331 - 332

شجاعت عمر بن خطاب رضی اللّه عنه در محتوای متون نهج البلاغه

◄ در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه نیز حضرت علی رضی الله عنه، حضرت عمر رضی الله عنه را اینگونه مدح میکند و میگوید: **«پاکدامن و عیبی اندک»** از دنیا رفت، حال اگر بقول رافضیان ترسو باشد و شجاعت نداشته باشد آیا حضرت علی این جملات را در مورد او میگفت؟؟؟

📜 لِلَّهِ بَلَاءُ [بِلَادُ] فُلَانٍ، فَلَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ؛ ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ؛ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا؛ أَدَّى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ؛ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.

📚 خطبه 228، نهج البلاغه

ترجمه: 📝 خداوند، فلانی را در آزمایشی که کرد، جزای خیر دهد؛ او، کجی ها را راست کرد و علت ها را درمان نمود؛ سنت را بپا داشت و بدعت ها را پشت انداخت و با دامنی پاک و عیبی اندک رفت و در حالی درگذشت که به خوبیهای دنیا رسید و از بدیهای آن بدور ماند؛ وظیفه اش را در قبال اطاعت خدا، انجام داد و شایسته و بایسته، تقوای الهی پیشه نمود؛ خود رفت و مردم را در راه های پراکنده، برجا گذاشت که بدینسان نه گمراه، توان رهیابی به راه درست را داراست و نه هدایت یافته به درستی راهی که رفته، اطمینان دارد.

⚠️توضیح: پدیدآورنده نهج البلاغه، به خاطر پاسداشت باورهای مذهبی خود، لفظ ابوبکر یا عمر را از متن خطبه علی برداشته و به جای آن، کلمه فلانی را گذاشته است؛ از اینرو شارحان نهج البلاغه در اینکه در اصل خطبه امام علی، لفظ ابوبکر بوده یا عمر، اختلاف نظر پیدا کرده اند. اما شارحان مشهور شیعه لفظ «عمر» را برگزیده‌اند. مثل: ابن میثم بحرانی، فیض الاسلام اصفهانی، ابن ابی الحدید و ...

☑ ابن ابی الحدید، شارح شیعه و معتزلی نهج البلاغه در شرح خود چنین نگاشته است:

📜«و یروی لله بلاء فلان أي لله ما صنع و فلان المکنی عنه عمر بن الخطاب و قد وجدت النسخة التي بخط الرضي أبي الحسن جامع نهج البلاغة و تحت فلان عمر.»

📝منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب میباشد؛ من، نسخه خطی نهج البلاغه را که به خط گردآورنده آن یعنی رضی ابوالحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه فلانی، عمر نوشته بود.

📚نام کتاب : شرح نهج البلاغة نویسنده : ابن ابي الحدید جلد : 12 صفحه : 3

____

☑ سید علی اکبر قرشی از علما و مجتهدان بزرگ شیعه نیز در مفردات نهج البلاغه خودش کلام ابن ابی الحدید را آورده:

📝 »ابی ابی الحدید گوید: نسخه نهج البلاغه را که به خط سید رضی جامع نهج البلاغه بود به دست آوردم و تحت کلمه «فلان» نوشته بود (عمر) فخّار بن سعد مولوی به من چنین خبر داد، از نقیب ابو جعفر یحیی بن ابی زید علوی پرسیدم گفت منظور از فلان در «لله بلاد فلان» عمر بن الخطاب است گفتم: آیا امیر المؤمنین علیه السلام عمر را این چنین مدح می کند گفت: آری.»

📚نام کتاب : مفردات نهج البلاغه نویسنده : قرشی، سید علی اکبر جلد : 1 صفحه : 99

🌀 در ادامه همان صفحه ذیل مطلب گفته:
«امّا امامیّه می گویند: این گفته از باب تقیه است».
👈 که البته توجیه اوست اگر نگوید تقیه چه بگوید.

ادامه مطالب صفحه قبل ...

☑ فیض الاسلام اصفهانی از علمای شیعه در شرح نهج البلاغه خود منظور از فلانی را عمر بن خطاب معرفی کرده، اما در ترجمه‌ی متن عربی خیانت هایی مرتکب شده مثلا در اواخر ترجمه از سوی خودش جمله‌ای داخل پرانتز اضافه نموده که اصلا در متن عربی وجود ندارد یعنی همان جمله‌ی آخر که حضرت عثمان را مذمت نموده. و در اوایل هم می‌گوید: حضرت علی به ظاهر از عمر تعریف کرده (تقیه کرده یا دروغ گفته؟؟) اما مهم اعترافش به اینکه خطبه درباره عمر بن خطاب است و توجیهات مضحکش به منظور پاسداشت مذهبش اهمیتی ندارد.

📜 (۲۱۹) (و من کلام له علیه السلام):
لِلَّهِ بِلاَدُ فُلاَنٍ فَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا أَدَّى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لاَ يَهْتَدِي فِيهَا الضَّالُّ وَ لاَ يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي.

📝 219 - از سخنان آن حضرت علیه السّلام است درباره عمر ❌ ~~که از راه توریه فرموده یعنی در ظاهر می‌نماید که او را ستوده، ولی باطنا توبیخ و سرزنش نموده، و از اینرو این سخن با آنچه در خطبه سوّم فرموده منافات ندارد):~~ ❌
خدا شهرهای فلان (عمر ابن خطّاب) را برکت دهد و نگاه‌دار که (باعتقاد گروهی) کجی را راست نمود (گمراهان را براه آورد) و بیماری را معالجه کرد (مردم شهرهایی را بدین اسلام گرواند) و سنّت را بر پا داشت (احکام پیغمبر را اجراء نمود) و تباهکاری را پشت سر انداخت (در زمان او فتنه‌ای رو نداد) 2 پاك جامه و کم عیب از دنیا رفت ❌ ~~(مانند عثمان خود را به پلیدیها نیالود).~~ ❌

📚 نام کتاب : ترجمه و شرح نهج البلاغه نویسنده : فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی جلد : 4 صفحه : 721

◄ ادامه مطالب صفحه قبل 👇

☑️ ثقة الاسلام علامه محمد شفیع تبریزی از علمای برجسته جهان تشیع نیز در شرح خطبه ۲۲۸ گفته است:
مراد از فلانی همان خلیفة الثانی است. (عمر بن خطاب)

📜 وأما ثانيا فإن فيه [يقصد نهج البلاغة] ما كون ظاهره مدحا لسيده أقرب من كون بعض من غيره ذما من قوله عليه السلام : «لله بلاد فلان قوم الأود وداوى العمد وخلف الفتنة وأقام السنة» انتهى.
فإن المراد من فلان الخليفة الثاني [يقصد أمير المؤمنين عمر] وإن قيل : إن المراد غيره وورود هذا الكلام عليه السلام منه عليه السلام. أما استصلاحاً لقومه كما يقوله الإمامية أو تعريضا لعثمان كما يقوله الجارودية أو تصديقا لأفعال عمر حقيقة كم يقوله أهل السنة وهذا الكلام مما يكذب جزم صاحب الميزان [يقصد الامام الذهبي] بكون الكتاب مكذوبا.

📚مرآة الكتب ، جلد ۶ ، صفحه۷۱۲

◄ در روایتی در کتب شیعه پیامبر علیه الصلاة و السلام مفاتیح فارس و شام و یمن را به حضرت عمر رضی الله عنه میدهد البته نام عمر بن خطاب در این روایت سانسور شده است، اما ما میدانیم فاتح فارس عمر بن خطاب است.
فلذا فتوحات و دلاوری سیدنا عمر رضی الله عنه مورد تأیید رسول الله علیه الصلاة و السلام هست زیرا با الله اکبر جملات را آغاز می‌کنند.

٤ـ ل ، لی : محمد بن أحمد المعاذي ومحمد بن إبراهيم بن أحمد الليثي[١] عن محمد ابن عبدالله بن الفرج الشروطي ، عن محمد بن يزيد بن المهلب ، عن أبي أسامة ، عن عوف ، عن ميمون ، عن البراء بن عازب قال : لما أمر رسول الله (ص) بحفر الخندق عرضت له صخرة عظيمة شديدة في عرض الخندق لا تأخذ منها المعاول ، فجاء رسول ـ الله 9 فلما رآها وضع ثوبه وأخذ المعول وقال : «بسم الله» وضرب ضربة فكسر[٢] ثلثها وقال : « الله أكبر أعطيت مفاتيح الشام ، والله إني لابصر قصورها الحمراء الساعة » ثم ضرب الثانية فقال : « بسم الله » ففلق ثلثا آخر فقال : « الله أكبرأعطيت مفاتيح فارس والله إني لابصر قصر المدائن الابيض » ثم ضرب الثالثة ففلق بقية الحجر وقال : « الله أكبر أعطيت مفاتيح اليمن ، والله إني لابصر أبواب الصنعاء مكاني هذا[٣] ».

📚 نام کتاب : بحار الأنوار - ط مؤسسةالوفاء نویسنده : العلامة المجلسي جلد : 20 صفحه : 241

🌸 اسلام عمر بن خطاب رضى الله عنه به مسلمين عزت داد.

◄ قال ابن الجوزي رحمه الله تعالى:
" اتفق العلماء على أن عمر رضوان الله عليه شهد بدرا وأحدا والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، لم يغب عن غزاة غزاها رسول الله صلى الله عليه وسلم.
📚 مناقب أمير المؤمنين" (ص 88).

◄ وعن ابن سعد قال: قالوا - يعني العلماء بالسيّر - شهد عمر رضوان الله عليه شهد بدرا وأحدا والمشاهد كلها، فأمّا خروجه في السريْة فقد بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى تربة.
📚 الطبقات الكبرى" (3 / 272)

◄ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِأَبِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ) قَالَ: وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ.
📚 رواه الترمذي (3681) وقال : "هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ "، وصححه الألباني.
📚 في "صحيح سنن الترمذي" (3 / 509).

◄ وعن عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ)

📚 رواه الحاكم (3 / 83) وقال: " هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ " ووافقه الذهبي.

✔ وصححه الحافظ ابن حجر في "فتح الباري" (7 / 48)

✔ وصححه الألباني في "السلسلة الصحيحة" (7 / 682).

📚وروى البخاري في صحيحه (3863):

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: (مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ).

◄ قال ابن حجر رحمه الله تعالى:

" قوله: (مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ) أي لما كان فيه من الجلد والقوة في أمر الله "

📚 "فتح الباري" (7 / 48).

فلو كان عمر رضي اللّه عنه يفر من الحروب ولا يشارك فيها،
فكيف يكون في إسلامه عز للإسلام والمسلمين؟!
بل كان كفار قريش يعرفون لعمر هيبته ومكانته في الحروب،
وأنه من أخص أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم.

◄ عَنِ البَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَقِينَا المُشْرِكِينَ يَوْمَئِذٍ – أي يوم معركة أحد -، وَأَجْلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَيْشًا مِنَ الرُّمَاةِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ، وَقَالَ: لاَ تَبْرَحُوا، إِنْ رَأَيْتُمُونَا ظَهَرْنَا عَلَيْهِمْ فَلاَ تَبْرَحُوا، وَإِنْ رَأَيْتُمُوهُمْ ظَهَرُوا عَلَيْنَا فَلاَ تُعِينُونَا. فَلَمَّا لَقِينَا هَرَبُوا، حَتَّى رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ فِي الجَبَلِ، رَفَعْنَ عَنْ سُوقِهِنَّ، قَدْ بَدَتْ خَلاَخِلُهُنَّ، فَأَخَذُوا يَقُولُونَ: الغَنِيمَةَ الغَنِيمَةَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: عَهِدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ لاَ تَبْرَحُوا، فَأَبَوْا، فَلَمَّا أَبَوْا صُرِفَ وُجُوهُهُمْ، فَأُصِيبَ سَبْعُونَ قَتِيلًا، وَأَشْرَفَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: لاَ تُجِيبُوهُ. فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ قَالَ: لاَ تُجِيبُوهُ. فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ ابْنُ الخَطَّابِ؟ فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلاَءِ قُتِلُوا، فَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءً لَأَجَابُوا، فَلَمْ يَمْلِكْ عُمَرُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ مَا يُخْزِيكَ...)

📚 رواه البخاري (4043).

فلو كان عمر رضي الله عنه يفر من الحروب ولا يشارك فيها، فلماذا يفرح أبو سفيان رئيس المشركين يومئذ لما ظن أن عمر قد قتل؟!

◄ رسول اکرم (ص): خدایا اسلام را به وسیله ابوجهل یا عمر بن خطاب عزت بده در کتب شیعه

١٠٠ ـ شي [٤] : عن محمد بن مروان ، عن أبي جعفر 7 في قوله : (ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَلا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً) [٥]؟. قال : إن رسول الله 9 قال : اللهم أعز الدين بعمر بن الخطاب! أو بأبي جهل بن هشام! ، فأنزل الله : (وَما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً) [٦] يعنيهما [٧].

١٠١ ـ شي [٨] : عن محمد بن مروان ، عن أبي عبد الله 7 ، قال : قلت له : جعلت فداك ، قال رسول
الله 9 : أعز الإسلام بأبي جهل بن هشام
أو بعمر بن الخطاب. فقال : يا محمد! قد والله قال ذلك ، وكان علي أشد من ضرب العنق ، ثم أقبل علي فقال : هل تدري ما أنزل الله يا ...

📚 نام کتاب : بحار الأنوار - ط
مؤسسةالوفاء نويسنده : العلامة
المجلسي   جلد : 30 صفحه : 234

◄ معصوم الرافضة يقر الله نصر المؤمنين بعمر واثبات ايمانه

الرواية.ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء.فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها، فرح المسلمون بنصر الله ".وَإِنَّمَا غَلَبَ الْمُؤْمِنُونَ فَارِسَ فِي إِمَارَةِ عُمَرَ.الكافي للكليني (15/610)صححها المجلسي وثيقة.

اعترف الشيعة أن زمان عمر رضي الله عنه كان زمان نصرة للإسلام والمسلمين وأن أكثر الفتوحات كانت في خلافته.

قال نعمة الله الجزائري: "أكثر البلاد إنما فتحت في خلافة عمر"([15]).
[15]) الأنوار النعمانية، نعمة الله الجزائري (1/103).

ورى الكليني بسنده عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ:" سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ: ﴿الم (1) غُلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ [سورة الروم:1-3]؟ فأنزل الله بذلك كتابا قرآنا ﴿الم (1) غُلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ يعني غلبتها فارس في أدنى الأرض وهي الشامات وما حولها، ﴿وَهُمْ﴾ يعني وفارس ﴿مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ ﴾ الرُّومَ ﴿ سَيَغْلِبُونَ ﴾ يَعْنِي يَغْلِبُهُمُ الْمُسْلِمُونَ، ﴿ فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾ [سورة الروم:4-5]، فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها، فرح المسلمون بنصر الله ".

قال: قلت: أليس الله يقول: ﴿ فِي بِضْعِ سِنِينَ ﴾ وَقَدْ مَضى لِلْمُؤْمِنِينَ سِنُونَ كَثِيرَةٌ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، وَفِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّمَا غَلَبَ الْمُؤْمِنُونَ فَارِسَ فِي إِمَارَةِ عُمَرَ؟"([16]).
([16]) الكافي، الكليني (15/610).

قال المجلسي عن الحديث:" الحديث السابع والتسعون والثلاثمائة: صحيح"([17]).
([17]) مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، المجلسي (26/266).

رواية ابن هشام في (السيرة)، قَالَ ابْنُ إسْحَاقَ: وَحَدَّثَنِي نَافِعٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: لَمَّا أَسْلَمَ أَبِي عُمَرُ قَالَ: أَيُّ قُرَيْشٍ أَنْقَلُ لِلْحَدِيثِ؟ فَقِيلَ لَهُ: جَمِيلُ بْنُ مَعْمَرٍ الْجُمَحِيُّ. قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهِ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ: فَغَدَوْتُ أَتْبَعُ أَثَرَهُ، وَأَنْظُرُ مَا يَفْعَلُ، وَأَنَا غُلَامٌ أَعْقِلُ كُلَّ مَا رَأَيْتُ، حَتَّى جَاءَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَعَلِمْتَ يَا جَمِيلُ أَنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ: وَدَخَلْتُ فِي دِينِ مُحَمَّد؟ قَالَ: فو الله مَا رَاجَعَهُ حَتَّى قَامَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَاتَّبَعَهُ عُمَرُ، وَاتَّبَعْتُ أَبِي، حَتَّى إذَا قَامَ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ صَرَخَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، وَهُمْ فِي أَنْدِيَتِهِمْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ، أَلَا إنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَدْ صَبَأَ. قَالَ: ويَقُولُ عُمَرُ مِنْ خَلْفِهِ: كَذَبَ، وَلَكِنِّي قَدْ أَسْلَمْتُ، وَشَهِدْتُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. وَثَارُوا إلَيْهِ، فَمَا بَرِحَ يُقَاتِلُهُمْ وَيُقَاتِلُونَهُ حَتَّى قَامَتْ الشَّمْسُ عَلَى رُءُوسِهِمْ.

قَالَ: وَطَلِحَ، فَقَعَدَ وَقَامُوا عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ: افْعَلُوا مَا بَدَا لَكُمْ، فَأَحْلِفُ باللَّه أَنْ لَوْ قَدْ كُنَّا ثَلَاثَ مِائَةِ رَجُلٍ (لَقَدْ) تَرَكْنَاهَا لَكُمْ، أَوْ تَرَكْتُمُوهَا لَنَا، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ، إذْ أَقْبَلَ شَيْخٌ مِنْ قُرَيْشٍ، عَلَيْهِ حُلَّةٌ حِبْرَةٌ، وَقَمِيصٌ مُوَشًّى، حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكُمْ؟ قَالُوا: صَبَا عُمَرُ، فَقَالَ: فَمَهْ، رَجُلٌ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَمْرًا فَمَاذَا تُرِيدُونَ؟ أَتَرَوْنَ بَنِي عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ يُسْلِمُونَ لَكُمْ صَاحِبَهُمْ هَكَذَا! خَلُّوا عَنْ الرجل. قَالَ: فوالله لَكَأَنَّمَا كَانُوا ثَوْبًا كُشِطَ عَنْهُ. قَالَ: فَقُلْتُ لِأَبِي بَعْدَ أَنْ هَاجَرَ إلَى الْمَدِينَةِ: يَا أَبَتْ، مَنْ الرَّجُلُ: الَّذِي زَجَرَ الْقَوْمَ عَنْكَ بِمَكَّةَ يَوْمَ أَسْلَمْتُ، وَهُمْ يُقَاتِلُونَكَ؟ فَقَالَ: ذَاكَ، أَيْ بُنَيَّ، الْعَاصِ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ"([5])

📘([5]) سيرة ابن هشام ت السقا- (1/348-349). وأخرجه ابن حبان كما في موارد الظمآن (2/218)، والحاكم في المستدرك (3/85) مختصرا . وقال ابن كثير في البداية والنهاية (2/39) : وهذا إسناد جيد قوي

عمر بن خطاب رضی اللّه عنه داماد حیدر کرار رضی اللّه عنه، آیا حضرت علی به یک ترسو دختر میدهد یا یک مسلمان شجاع؟

◄ نکته مهم دیگر این که حضرت علی رضی الله عنه دختر خود ام کلثوم رحمه الله را به عقد و نکاح عمر بن خطاب رضی الله عنه درآورد، حال باید از شیعه پرسید آیا شیر خدا علی بن ابیطالب دختر خود را به یک بی غیرت و ترسو (البته طبق عقیده شما) میدهد؟؟؟
آیا یک آدم ترسو و بی غیرت میتواند از دختر شیر خدا مراقبت کند؟؟؟ اگر بگویید بله توهین به سیدنا علی رضی الله عنه است اگر بگویید خیر پس عمر بن خطاب رضی الله عنه بی غیرت و ترسو نبوده. بلکه با توجه به شخصیت علی رضی الله عنه او دخترش را به عقد نکاح یک با غیرت و دلاوری چون خودش درمی آورد.

◄و این ازدواج در روایات مختلف شیعه قابل اثبات است 👈

❤️ام کلثوم دختر حضرات علی و فاطمه رضی الله عنهما همسر عمر رضی الله عنه در کتب شیعه❤️

🔷مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ:مَاتَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ ع وَ ابْنُهَا زَيْدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ لَا يُدْرَى أَيُّهُمَا هَلَكَ قَبْلُ فَلَمْ يُوَرَّثْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخَرِ وَ صَلَّى عَلَيْهِمَا جَمِيعاً.

🔴يعنى: ام كلثوم دختر على عليه السلام و فرزندش زيد بن عمر بن خطاب در يک ساعت از دنيا رفتند.

📘 تهذيب الأحكام ، شيخ طوسى ، ج٨ ، ص ٣۴۶

◄ ام كلثوم بنت الصديقة الكبرى 🌹 (ام كلثوم دختر صديقه كبرى (فاطمه زهرا رضی الله عنها) همسر عمر بن خطاب رضی الله عنه که فرزندانش زيد و رقيه بودند. ✔️از کتب شيعه. ✔️

✅ إن زواج عمر بن الخطاب بأم كلثوم بنت الصديقة الكبرى سلام الله عليها من الحوادث التاريخية المسلم بها . فلماذا يريد بعض الشيعة أن ينكر ذلك في بعض الكتب ؟ في حين نحن إذا ذكرنا شفاعة هذا الزواج مع مقدماته التاريخية في كتبنا ، فإن ظلامة أمير المؤمنين وأهل البيت تستبين لنا أكثر فأكثر . ولو أوردنا هذه القصة مع مقدماتها التاريخية ، فإن ذلك يمثل وثيقة تدين عمر بن الخطاب ، إذ غصب تلك المخدرة بمكر ، وأولدها زيداً ورقية .

📚معرفة الإمام، الجزء الخامس عشر، آيت الله حسينی طهرانی، صفحه ٢٥٨

◄و في هذه السنة خطب عمر إلى علي بن أبي طالب أم كلثوم بنت علي، و أمها فاطمة بنت رسول اللهﷺ، فقال علي: أنها صغيرة! فقال: إني لم أرد حيث ذهبت. لكني سمعت رسول اللهﷺ يقول: كل نسب و سبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي و نسبي و صهري، فأردت أن يكون لي سبب و صهر برسول اللهﷺ. فتزوجها، و أمهرها عشرة آلاف دينار

📚تاريخ اليعقوبي ج٢ ص١٤٩

◄ رفسنجانی : 👇

اختلاف بین شیعه و سنی اساسی ندارد و اهل سنت ازپاکان و متدینین هستند حتی امام علی پشت سر ابوبکر نمازمیخواند 👈و ام کلثوم دخترش را به تزویج عمر درآورد .

📚رفسنجانی، حیاتی،صفحه ۱۷۵،چاپ دار الساقی

اینم از یک بزرگ معاصر و صاحب نام شیعه
جناب ایت الله اکبر رفسنجانی

📌بحارالانوار 👇ازدواج عمر با ام کلثوم.

وقد روي الكليني ، عن حميد بن زياد ، عن ابن سماعة ، عن محمد بن زياد ، عن عبدالله بن سنان ، ومعاوية بن عمار ، عن أبي عبدالله 7 قال : 👈إن عليا لما توفي عمر أتى ام كلثوم فانطلق بها إلى بيته.👉 وروى نحو ذلك عن محمد بن يحيى وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن هشام ابن سالم ، عن سليمان بن خالد ، عن أبي عبدالله 7 [٢]. والاصل في الجواب هو أن ذلك وقع على سبيل التقية والاضطرار ولا استبعاد في ذلك ، فإن كثيرا من المحرمات تنقلب عند الضرورة وتصير من الواجبات ، على أنه ثبت بالاخبار الصحيحة أن أميرالمؤمنين وسائر الائمة : كانوا قد أخبرهم النبي 9 بما يجري عليهم من الظلم وبما يجب عليهم فعله عند ذلك ، فقد أباح الله تعالى له خصوص ذلك بنص الرسول 9 وهذا مما يسكن استبعاد الاوهام ، والله يعلم حقائق أحكامه وحججه...

آمده 👈إن عليا لما توفي عمر أتى ام كلثوم فانطلق بها إلى بيته👉

یعنی: وقتی عمر درگذشت، علی نزد ام کلثوم آمد و او را به خانه اش برد.

📚 بحارالانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۰۹

نسب شناس متقدم شیعه علی بن محمد عمری علوی که نسب خودش به امام علی میرسد در کتابش میگوید:۱

[ام کلثوم دختر علی و فاطمه با عمر ازدواج کرد ... عمر با رضایت و اجازه علی با ام کلثوم ازدواج کرد و ام کلثوم برای عمر زید را به دنیا آورد ...]

📘المجدي في انساب الطالبيين ج۱ ص۱۹۹

عن إبراهيم بن الحسن، عن وهب بن حفص، عن إسحاق بن جرير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: كان سعيد بن المسيب، والقاسم بن محمد بن أبي بكر، وأبو خالد الكابلي من ثقات علي بن الحسين عليه السلام»، ثم قال: «وكانت أمي ممن آمنت واتقت وأحسنت والله يحب المحسنين قال: وقالت أمي: قال أبي: يا أم فروة إني لأدعو الله لمذنبي شيعتنا في اليوم والليلة ألف مرة، لأنا نحن ـ فيما ينوبنا من الرزايا ـ نصبر على ما نعلم من الثواب وهم يصبرون على ما لا يعلمون»(١).

أم كلثوم:

هذه كنية لزينب الصغرى بنت أمير المؤمنين عليه السلام وكانت مع أخيها الحسين عليه السلام والمشهور من الأصحاب والأخبار أنه تزوجها عمر بن الخطاب غصباً كما أصر السيد المرتضى رحمه الله وصمم عليه في رسالة عملها في هذه المسألة(٢)، وهو الأصح، للأخبار المستفيضة.

روى الكليني في باب المتوفى عنها زوجها المدخول بها أين تعتد «عن حميد بن زياد، عن ابن سماعة، عن محمد بن زياد، عن عبد الله بن سنان، ومعاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن المرأة المتوفى عنها زوجها

---

١ ـ راجع: أصول الكافي: ج ١، ص ٤٧٢، كتاب الحجة، باب مولد أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام، الحديث الأول وفي هذه الرواية دلالة على وثاقة أم فروة لملازمة التقوى وحسن العمل كذلك.

٢ ـ راجع: الرسالة المذكورة، وهي مخطوطة، وذكر فيها سبب تزويجها إياه، فراجعها. وقد وافقه على ذلك جماعة، وأنكر آخرون، وقد كتب بعض الأعلام في ذلك رسائل بعضها مخطوط وبعضها مطبوع، فراجعها.

◄ **عبدالنبی کاظمی علامه‌ی شیعی میگوید:**

[ام کلثوم کنیه‌ی زینب صغری دختر امیرالمومنین علی علیه السلام هست و مشهور هست که او با عمر ازدواج کرده البته با زور! و این نظر صحیح تر است بدلیل اخبار مستفیض]

📘تکلمة الرجال ج۲ ص۶۹۸

ادامه بحث اثبات شجاعت عمر فاروق از نهج البلاغه

◄ شجاعت حضرت عمر در خطبه ۱۴۶ از اینجا پیداست که اولا عزم فتح سرزمین ایران را در سر دارد که میتواند این جنگ برای خودش و یارانش بسیار خسارت بار باشد، دوما شجاعتش در این مسأله پیداست که میخواهد خودش شخصا در این جنگ شرکت کند اما حضرت علی او را باز میدارد.

١٤٦ـ ومن كلام له عليه‌السلام
وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةٍ وَ لَا بِقِلَّةٍ وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَ جُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ حَتَّي بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَي مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ وَ مَكَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَ يَضُمُّهُ فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرَزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالِاجْتِمَاعِ فَكُنْ قُطْباً وَ اسْتَدِرِ الرَّحَي بِالْعَرَبِ وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَقْطَارِهَا حَتَّي يَكُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلَبِهِمْ عَلَيْكَ وَ طَمَعِهِمْ فِيكَ فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَي قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ وَ هُوَ أَقْدَرُ عَلَي تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيمَا مَضَي بِالْكَثْرَةِ وَ إِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَ الْمَعُونَةِ .

📘نام کتاب : نهج البلاغة - خطبه ۱۴۶

◄ ترجمه خطبه:

«عمر» با امام مشورت کرد که آیا در جنگ ایران شرکت کند؟

حضرت پاسخ داد: پیروزی و شکست اسلام به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت و سپاه اوست که آن را آماده و یاری ،فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد در هر جا که لازم بود طلوع کرد و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا میکند و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره ها را متحد ساخته به هم پیوند میدهد اگر این رشته از هم بگسلد مهره ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع آوری نخواهند شد ،عرب ،امروز گرچه از نظر تعداد اندك اما با نعمت اسلام فراوانند و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند. چونان محور آسیاب جامعه را به گردش درآور و با کمک مردم جنگ را اداره کن زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان میشکنند چنان که حفظ مرزهای داخل که پشت سر میگذاری مهمتر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت همانا عجم اگر تو را در نبرد بنگرند گویند این ریشه عرب است اگر آن را بریدید آسوده میگردید و همین فکر سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان میشود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد. اینکه گفتی آنان به راه افتاده اند تا با مسلمانان پیکار کنند ناخشنودی خدا از تو بیشتر و خدا در دگرگون ساختن آنچه که دوست ندارند تواناتر است اما آنچه از فراوانی دشمن گفتی ما در جنگهای گذشته با فراوانی سرباز نمیجنگیدیم بلکه با یاری و کمك خدا مبارزه می کردیم.

📚 ترجمه فارسی نهج البلاغه محمد دشتی.

✅ چندین موضوع از این #خطبه روشن میشود اولا : اینکه جنگ های خلفای ثلاثه #شرعی بوده

ثانیا : خلفای ثلاثه #مرتد و غاصب نبودند والا #جنگ های شان غیر شرعی بود

ثالثا : اگر حضرت علي(ع) نسبت به حضرت عمر(رض) #سوء نيتي مي داشت يا قلباً از او ناراضي بود ويا او را #مرتد وغاصب خلافت و حق خود مي دانست ، بايد همواره منتظر فرصتي براي اعاده حق خود مي شد و براي غاصب حق خود از فرصت طلايي استفاده مي كرد.

آنجا كه حضرت عمر از سيدنا علي مشاوره اي در مورد رفتن خود #براي جنگ با #ايرانيان خواست او را راهنمائي مي كرد كه شخصاً به ميدان نبرد برود تا در آنجا #كشته شود و زمينه براي خلافت وي فراهم آيد.
اما مي بينيم كه چگونه با #دل سوزي و صميميت فوق العاده در راستاي #خيرخواهي عمر(رض) و ساير مسلمين مي كوشد.
همانا مشورت او از عمق جان برخاسته و حقا كه چنين پيشنهادي جز از قلب پاك و بي غرض و از مردي بلند همّت و آينده نگر صادر نمي شود.
حقا كه علي چنين بود و اين عمل از آزاده اي چون او شگفت آور نيست.

رابعا:اگر سيدنا علي #مخالف حكومت خلفا مي بود #وزير و همكار آنها نمي گرديد.
در كتاب تاريخ ابن اثير ج 3، ص 55، نقل شده كه حضرت علي بهترين مشاور و خيرخواه سيدنا عمر و قاضي توانا و حكيمي براي مسائل پيچيده بود

خامسا: چطور از #غنائم جنگی استفاده کردند علی و حسنین (ع) ؟؟

◄ و نیز در خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه، شجاعت حضرت عمر از اینجا پیداست که اولا عزم فتح سرزمین روم را در سر دارد که میتواند این جنگ برای خودش و یارانش بسیار خسارت بار باشد، دوما شجاعتش در این مسأله پیداست که میخواهد خودش شخصا در این جنگ شرکت کند اما حضرت علی او را باز میدارد.

◄ ببینید چگونه حضرت علی ، حضرت عمر را پناهگاه مسلمین و مرجع مسلمانان معرفی میکند و فتوحات زمان عمر بن خطاب را از طرف خدا میداند:

◄ خطبه ۱۳۴- و من کلام علی بن ابی طالب (علیه السلام) و قد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلي غزوة الروم.

«وَ قَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ وَ سَتْرِ الْعَوْرَةِ وَ الَّذِي نَصَرَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ وَ مَنَعَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ إِنَّكَ مَتَي تَسِرْ إِلَي هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنْكَبْ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَي بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِحْرَباً وَ احْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةِ فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَي كُنْتَ رِدْءاً لِلنَّاسِ وَ مَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ»

◄ ترجمه فارسی در ادامه ...

📗ترجمه:
«عمر» براى شركت در جنگ با روم با امام مشورت كرد و امام فرمود:
«خداوند به پيروان اين دين وعده داد كه اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمين را جبران كند، خدايي كه مسلمانان را به هنگام كمي نفرات ياري كرد، و آنگاه كه نمي توانستند از خود دفاع كنند، از آنها دفاع كرد، اكنون زنده است و هرگز نمي ميرد. هرگاه خود به جنگ دشمن روي و با آنان روبرو گردي و آسيبي بيني، مسلمانان تا دورترين شهرهاي خود، ديگر پناهگاهي ندارند و پس از تو كسي نيست تا بدان روآورند. مرد دليري را به سوي آنان روانه كن، و جنگ آزمودگان و خيرخواهان را همراه او كوچ ده، اگر خدا پيروزي داد چنان است كه تو دوست داري، و اگر كار ديگري مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع خواهي بود.»

📚[نهج البلاغه صفحه۴۱۵ چاپ تهران خطبه۱۳۴]

√ ← در این خطبه چند نکته قابل توجه است:

✅ 1. حضرت علی رضی الله عنه همه صحابه را مسلمان میدانند آنجا که میفرماید👈(خداوند پیروان این دین را زمانی که کم بودند کمک کرد و الان هم زنده است یعنی:الان هم با این که مسلمانان از دشمن کمترند اما خداوند با انهاست و کمکشان میکند زیرا انها مسلمانند)👉

✅ 2. دوستی و محبت حضرت علی با حضرت عمر انجا که میفرماید: 👈(نبایدخودت (ای عمر)به جنگ بروی زیرا ممکن است شهید شوی و بجای خودت مرد دلیری را بفرست)👉

📍قابل ذکر است که حضرت علی میتوانست به حضرت عمر بگوید به جنگ برو(و این موقعیت خوبی بود تا حضرت عمر به جنگ برود وشهید شود و حضرت علی حکومت را بدست بگیرد و همچنین انتقام خون حضرت زهرا باشد)

✅ 3. دوستی و محبت حضرت عمر با سیدنا علی؛ زیرا ازاین خطبه و خطبه دیگری که در بخش قبلی(خطبه 146) ذکر کردیم ثابت میشود که حضرت علی وزیر و مشاور و دست راست سیدنا عمر بوده است.

✅ 4. حضرت عمر لایق ترین شخص برای خلافت است انجا که میفرماید:👈(بعد از تو کسی نیست تا مردم به او روی آورند و او را خلیفه کنند:یعنی کسی که مانند توی عمر لایق و شایسته خلافت باشد وجود ندارد)👉

✅ 5. حضرت عمر پناهگاه و مرجع مسلمانان است آنجا که میفرماید:
👈(اگه کار دیگر مطرح شد یعنی اگر مسلمانان شکست بخورند تو پناهگاه انان هستی و انان را پناه میدهی و مرجعی برای رسیدگی به مشکلات انها هستی)👉
🍀قابل ذکر است که از خطبه عدم شهادت حضرت فاطمه نیز ثابت میشود زیرا حضرت علی سیدنا عمر را پناهگاه مسلمانان میدانند یعنی کسی که مسلمانان را پناه میدهد و از انها محافظت میکند نه اینکه انها را بکشد.

✅ 6. جنگ های حضرت عمر مشروع بوده اند و به مشوره سیدنا علی صورت گرفته اند و مهمترین شخصی که باعث قدرتمند شدن حضرت عمر شد سیدنا علی بود
🗣بعضی از شیعه میگویند جنگ و فتوحات حضرت عمر خلاف شرع بوده است :
طبق این خطبه اگر فتوحات حضرت عمر نامشروع بوده باشند مقصر و گناهکار اصلی سیدنا علی است...

❓سوال: کسی که برای منافق دنیوی خلیفه شده است (به عقیده اهل تشیع) چطور میتواند پناهگاه مردم و مدافع مردم شودی؟!! فتامل

عمر رضی اللّٰه عنه میخواهد گردن عبداللّٰه بن أبی بن سلول (رئیس منافقان) را با شمشیر بزند.

🍂 وقتی که عبد الله بن ابی بن سلول (رئیس منافقین) شروع به فتنه گری و تفرقه در میان مهاجرین و انصار کرد حضرت عمر عرض کرد : ای نبی اکرم اجازه بده گردن این منافق را بزنم نبی اکرم (ص) فرمود : او را رها کن ، چون اگر کشته شود مردم می‌گویند محمد اصحابش را به قتل می‌رساند

🍂 اگر اسامی منافقین آشکار میشد
صحابه آنان را می‌کشتند
و دیگران می‌گفتند که محمد اصحابش را می‌کشد
لهذا وجه اسلام تخریب میشد
و این کار در زمانی که نبی اکرم اسلام را تبلیغ میکرد از نظر سیاسی به مصلحت نبود والله اعلم.

◄ عن عمرو بن دينار سمع جابر بن عبد الله يقول:
كنا مع النبي - صلى الله عليه وسلم - في غزاة، فكسع رجل من المهاجرين رجلاً من الأنصار، فقال الأنصاري: يا للأنصار! وقال المهاجري: يا للمهاجرين! فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: "ما بال دعوى الجاهلية ؟! "، قالوا: يا رسول الله! كسع رجل من المهاجرين رجلاً من الأنصار، فقال: " دعوها؛ فإنها منتنة" [قال جابر: وكانت الأنصار حين قدم النبي - صلى الله عليه وسلم - أكثر، ثم كثر المهاجرون بعد] ، فسمعها عبد الله بن أبيّ فقال: قد فعلوها ؟! لئن رجعنا إلى المدينة ليُخْرِجنَّ الأعزُّ منها الأذلَّ! 👈 قال عمر: دعني أضرب عنق هذا المنافق، فقال: "دعه؛ لا يتحدث الناس أن محمداً يقتل أصحابه ".
والسياق لمسلم، والزيادة للبخاري وأحمد وغيرهما.
وتابعه ابن جريج قال: أخبرني عمرو بن دينار به نحوه.
📘أخرجه البخاري (3518) .

📚 نام کتاب : سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها نویسنده : الألباني، ناصر الدين جلد : 7 صفحه :442

◄ **«فاروق در رأس جمعی از سپاهیان اسلام در جهت دفع هجوم خالد بن ولید در یک تاکتیک ویژه، به کوه دوری زده و از بالای دره و از پشت، به سپاه خالد حمله میکند.»**

اخبرنا عبد اللّه بن الحسن الحرّاني قال نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن اسحاق قال: حدثني صالح بن كيسان عمن (14- ظ) حدثه عن سعد بن أبي وقّاص أنه كان يقول: ما حرصت على قتل أحد ما حرصت على قتل عتبة بن أبي وقّاص، و إن كان ما علمت لسيّئ الخلق مبغضا في قومه، و لقد كفاني منه قول رسول اللّه: اشتد غضب اللّه على من دمّى وجه رسوله، فبينما رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم) في الشعب معه أولئك النفر من أصحابه إذ علت عالية [1] على الجبل، فقال رسول اللّه: إنه لا ينبغي لهم أن يعلونا، 👈 فقاتل عمر بن الخطاب و رهط معه من المهاجرين حتى أهبطوهم عن الجبل، و نهض رسول اللّه إلى صخرة من الجبل ليعلوها، و كان قد بدن [2] و ظاهر رسول اللّه بين درعين، فلما ذهب لينهض لم يستطع، فجلس تحته طلحة بن عبيد اللّه، فنهض به حتى استوى عليها.👉

📚 تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۰۳۳
📚تاریخ ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۱۱۰
📚اسلام شناسی، دکتر شریعتی، صفحه ۱۸۴
📚 نام کتاب : سيرة ابن إسحاق نویسنده : محمد بن إسحاق بن يسار جلد : 1 صفحه : 331 - 332

📚کتاب رحیق المختوم شیخ مبارک فوری/ جلد ۱/ صفحه ۲۴۵
📚 به نقل از کتاب [زاد المعاد/ امام ابن قیم/ جلد ۲/ صفحه ۹۷]

⬇⬇⬇⬇⬇⬇

به غیر از ابوبکر صدیق چند نفر دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از پیدا کردن ایشان میان آن شلوغی و هرج و مرج با ایشان تا آخر جنگ ثابت قدم ماندند. (و مانند سپر دور او جمع شدند.) این چند نفر عبارت اند از:
◄ ابودجانه، مصعب بن عمیر، علی بن ابیطالب، سهل بن حُنیف، مالک بن سنان پدر ابوسعید خُدری، اُمّ عماره نُسَیبَه بنت کعب مازنیه، قتاده بن نعمان، 👈عمربن خطاب👉، حاطب بن ابی بلتعه و ابوطلحه.

◄ متن عربی روایت:
«و خلال هذه اللحظات الحرجة اجتمع حول النبي (صلّى اللّه عليه و سلم) عصابة من أبطال المسلمين، منهم أبو دجانة، و مصعب بن عمير، و علي بن أبي طالب، و سهل بن حنيف، و مالك بن سنان والد أبي سعيد الخدري، و أم عمارة نسيبة بنت كعب المازنية، و قتادة بن النعمان، 👈و عمر بن الخطاب👉، و حاطب بن أبي بلتعة، و سهل بن حنيف، و أبو طلحة»

فتوحات عمر بن خطاب رضی اللّٰه عنه مهر تأییدی بر شجاعت و زکاوت اوست.

◄ فتوحات عمر فاروق رضی الله عنه خود گویای شهامت و شجاعت وی می باشد، چون تصمیم به فتح ممالک دیگر خودش شهامت بزرگی میطلبد زیرا اگر شکست بخوری تاوان سختی خواهد داشت و خون های بسیاری ریخته خواهد شد و مال و جان و نوامیس مسلمانان به خطر می افتد. و حتی مال و جان خود خلیفه هم در خطر خواهد افتاد. و اگر پیروز شوی خودش دستاوردی بزرگ است.

عالم شیعه مرتضی مطهری میگوید: اما عمر هر چند مردی خشن بوده است ، ولی احدی در هوش و دوراندیشی او تردید ندارد ، عمر برای اینکه همه مسئولیت‌ها را شخصا بر عهده نگیرد و به علاوه از فکر و اندیشه دیگران استمداد جوید ، معمولا در مسائل مهم خصوصا در سیاست خارجی حکومتش شورا تشکیل میداد و به مشورت می‌پرداخت که در کتب تاریخ مسطور است و به دو نمونه‌اش به تناسب در نهج البلاغه اشاره شده است.

📚 نام کتاب: خدمات متقابل اسلام و ایران

نویسنده: مطهری، مرتضی

جلد: 1 صفحه: 344

◄ در کتاب مغازی واقدی نیز روایاتی در مورد مجاهدت های ابوبکر صدیق و عمر فاروق به چشم میخورد، (نکته: واقدی متهم به دروغگویی است و روایات ضعیف و جعلی زیادی در ذم و طعن به أبوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و غلو در شخصیت حضرت علی رضی الله عنه در آثارش وجود دارد تا جایی که گفته اند شیعه بوده اما تقیه میکرده و تظاهر به اهل سنت مینموده.) فلذا کتب وی فی نفسه آنچنان ارزشی ندارد ولی به بعضی روایات کتاب وی نگاهی می اندازیم 👈

◄ و در کتاب مغازی واقدی، درباره ضربه ای که ضرار بن خطاب مشرک با نیزه به حضرت عمر بن خطاب زده است اشاراتی شده (با این که مؤلف این کتاب متهم به کذاب بودن و شیعه گری است و در اقوالش به کثرت طعن به خلفای راشدین پیدا میشود).👇

(1) فكانت ترجى له الشهادة لقوله (صلّى اللّه عليه و سلم)حتى قتل بأحد. و يقبل ضرار بن الخطّاب فارسا، يجرّ قناة له طويلة، فيطعن عمرو ابن معاذ فأنفذه، و يمشى عمرو إليه حتى غلب، فوقع لوجهه. يقول ضرار: لا تعدمنّ رجلا زوّجك من الحور العين. و كان يقول: زوّجت عشرة من أصحاب محمّد. قال ابن واقد: سألت ابن جعفر: هل قتل عشرة؟ فقال: لم يبلغنا أنه قتل إلّا ثلاثة. و قد ضرب يومئذ عمر بن الخطّاب حيث جال المسلمون تلك الجولة بالقناة. قال: يا ابن الخطّاب، إنها نعمة مشكورة، و اللّه ما كنت لأقتلك!

(در جنگ احد) ضرار بن خطاب که سوار بر اسب بود و نیزه ای بلند همراه داشت، جلو آمد و به عمرو بن معاذ نیزه ای سخت زد عمرو او را دنبال کرد ولی از پای در آمد و در افتاد. ضرار به استهزاء به او گفت تو نباید مردی را بکشی که تو را به حورالعین تزویج کرد او افتخار میکرد و می گفت: من ده نفر از اصحاب محمد را با فرشتگان تزویج کردم. واقدی گوید: از ابن جعفر پرسیدم که آیا ضرار بن خطاب ده نفر از اصحاب پیامبر (ص) را کشته است؟ گفت تا آنجا که به ما خبر رسیده فقط سه نفر را کشته است، 👈 در آن روز هنگام گریز مسلمانان ضرار بن خطاب ضربتی هم به «عمر بن خطاب» زد و گفت: ای پسر خطاب این برای تو نعمت قابل شکری است و به خدا سوگند، من هرگز نمی خواستم تو را بکشم.👉

📘 المغازي نویسنده : الواقدي جلد :1 صفحه :282

◄ و باز در کتاب مغازی واقدی، درباره این که ضرار بن خطاب به حضرت عمر بن خطاب با نیزه حمله کرده است، اشاره شده. (با این که مؤلف این کتاب متهم به کذاب بودن و شیعه گری است و در اقوالش به کثرت طعن به خلفای راشدین پیدا میشود).👇

فأسف عمرو و نزل و عقل فرسه فكان جابر يحدّث يقول: فدنا أحدهما من صاحبه و ثارت بينهما غبرة فما نراهما، فسمعنا التكبير تحتها فعرفنا أنّ عليّا قتله. فانكشف أصحابه الذين فى الخندق هاربين، و طفرت بهم خيلهم، إلّا أن نوفل ابن عبد اللّه وقع به فرسه فى الخندق، فرمى بالحجارة حتى قتل. و رجعوا هاربين، و خرج فى أثرهم الزّبير بن العوّام و عمر بن الخطّاب، فناوشوهم ساعة. و حمل ضرار بن الخطّاب على عمر بن الخطّاب بالرمح، حتى إذا وجد عمر مسّ الرمح رفعه عنه و قال: هذه نعمة مشكورة، فاحفظها يا ابن الخطّاب! إنى قد كنت حلفت لا تمكّننى يداي من رجل من قريش أبدا. فانصرف ضرار راجعا إلى أبى سفيان و أصحابه و هم قيام عند جبل بنى عبيد.

(در جنگ خندق) از پس آن تکبیر شنیدیم و دانستیم که علی (ع) او را کشته است. یاران عمرو هراسان روی به گریز نهادند و اسبهای ایشان آنها را از خندق رد کرد فقط اسب نوفل بن عبدالله او را در خندق افکند و مسلمانان آن قدر سنگ به او زدند که کشته شد. دیگران هم گریختند، زبیر بن عوام و «عمر بن خطاب» از پی ایشان رفتند و ساعتی آنها را تعقیب کردند. 👈ضرار بن خطاب با نیزه به برادر خود «عمر بن خطاب» حمله آورد و همینکه نیزه او به پوست عمر رسید آن را برداشت👉 و گفت این نعمت بزرگ را بیاد داشته باش زیرا من سوگند خورده ام که دستهایم به خون کسی از قریش آلوده نگردد.

📘المغازي نويسنده : الواقدي جلد :2 صفحه :471

وزارت علوم تحقیقات و فناوری
مرکز نشر دانشگاهی

مغازی

تاریخ جنگهای پیامبر اعظم (ص)

تألیف محمد بن عمر واقدی
ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی

پیامبر خودشان دعوت کردند. گفت: نگران نباش. آزادشان بگذار، رسول خدا خود داناتر است. گوید: پیامبر (ص) آمدند؛ و به اصحاب دستور فرموده بود که به صورت گروههای ده نفری بیایند. آنگاه به ما فرمود: گوشتها را تکه تکه کنید و روی دیگ را هم با پارچه بپوشانیدونان را از تنور بیرون بیاورید و آن را هم در پارچه‌ای بپیچید. و چنین کردیم. ما گوشتها را هم ریز کردیم و روی دیگ را با پارچه پوشانیدیم. بعد که رویش را گشودیم، دیدیم چیزی از آن کاسته نمی‌شود، و نان را از تنور بیرون آورده و رویش را پوشاندیم، و دیدیم که چیزی از آن هم کاسته نمی‌شود. همهٔ مردم خوردند و سیر شدند، و ما هم خوردیم و به دیگران هم دادیم. همهٔ مردمی که در آن روز همراه پیامبر (ص) در خندق کار می‌کردند، و انصار این رجز را می‌خواندند:

نحـنُ الَّذیـنَ بایعـوا محمّـدا   علـی الجِهـادِ مابقینـا ابـدا

ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده‌ایم،
برای جهاد تا وقتی زنده باشیم.

و پیامبر (ص) هم می‌فرمود:

اللّهمّ لاخیرَ اِلاّ خیرُ الآخِره   فاغفِر لِلانصارِ والمُهاجِره

خدایا خیری جز خیر آخرت نیست،
پروردگارا مهاجران و انصار را بیامرز.

ابن ابی سَبْرَه، از صالح بن محمد بن زائده، از ابی سَلمة بن عبدالرحمن بن عَوف، از ابی واقد لَیثی ، روایت کرد که می‌گفت: دیدم که پیامبر(ص) ضمن کندن خندق نوجوانان را سان می‌دیدند، و گروهی را اجازه فرمودند و گروهی را رد کردند. همهٔ آنها، حتی نوجوانانی که بالغ نشده و به آنها دستور هم داده نشده بود، در کندن خندق با پیامبر (ص) کار می‌کردند. ولی هنگامی که کار بالا گرفت و جنگ در شرف اغاز بود، پیامبر (ص) به نوجوانانی که بالغ نشده بودند فرمان دادند که به خانه‌های خود برگردند و همراه زنها و بچه‌ها در کوشکها باشند.

تعداد مسلمانان در این جنگ سه هزار بود، و من خود می‌دیدم که پیامبر (ص) گاهی کلنگ می‌زدند، و گاهی با بیل خاکها را کنار می‌زدند، و گاهی هم با زنبیل خاك حمل می‌فرمودند. پیامبر (ص) در آن روز سخت خسته شده. لذا نشستند و بر لبهٔ چپ خندق به سنگی تکیه دادند و خوابشان برد. من ابوبکر و عمر را دیدم که بالای سر آن حضرت ایستاده بودند و از نزدیك شدن مردم ممانعت می کردند تا ان حضرت بیدار نشوند. اتفاقا همینکه من نزدیك ان حضرت رسیدم بیدار شدند، و برخاستند و فرمودند: ایا مرا بیدار کردید؟ و کلنگ را برداشتند و شروع به ضربه زدن کردند، و می فرمودند:

که شومی او را می‌دانی. و کعب بن اسد برکاری که کرده بود پشیمان شد. ولی چون خداوند متعال ارادهٔ هلاک ایشان را فرموده بود، آنچه می‌بایست پیش آمد.

در آن موقع که رسول خدا (ص) و مسلمانان در خندق بودند، عمربن خطاب به حضور پیامبر (ص) آمد. آن حضرت در خیمهٔ خود که از چرم بود و کنار مسجدی در بُن کوه قرار داشت بودند. ابو بکر هم همراه پیامبر (ص) بود، و مسلمانان کنار خندق به نوبت کار می کردند و پاسداری می‌دادند. آنان مجموعا سی و چند اسب داشتند. سوارکاران بر دو سوی خندق می‌گشتند و به مردانی که آنها را در مناطق مختلف برای نگهبانی گذاشته بودند سرکشی می‌کردند. در این موقع عمر آمد و گفت: ای رسول خدا، به من خبر رسیده است که بنی قریظه پیمان را شکسته، و جنگ خواهند کرد. این موضوع بر پیامبر (ص) گران آمد و فرمود: چه کسی را بفرستیم که برای ما خبر صحیح بیاورد؟ عمر گفت: زُبیربن عوّام. و او نخستین کسی بود که پیامبر (ص) گسیل داشتند و به او دستور دادند به طرف بنی قریظه برو. زُبیر رفت و بررسی کرد، سپس برگشت و گفت: ای رسول خدا، من دیدم که حصارهای خود را اصلاح، و راههای خود را آماده می کردند، و چهارپایان خود را جمع کرده بودند. در این هنگام بود که رسول خدا (ص) فرموده بود: هر پیامبری را حواریانی است و حواری من زُبیر پسر عمهٔ من است.

سپس پیامبر (ص) سعدبن مُعاذ، و سعدبن عُباده، و اُسیدبن حضیر را احضار کرده و فرمودند: به من خبر رسیده است که بنی قُریظه پیمان خود را شکسته اند، و تصمیم به جنگ گرفته اند. بروید ببینید آیا این خبری که به من رسیده است حق و صحیح است؟ اگر این مطلب باطل و دروغ بود، وقتی برگشتید آشکارا در میان بگذارید. و اگر دیدید راست است به اشاره بگویید، که خود من بفهمم و مایهٔ تضعیف روحیهٔ مسلمانان نشوید.

این گروه چون پیش کعب بن اسد رسیدند، متوجه شدند که پیمان را شکسته اند. س انها را به حق خدا سوگند دادند که پیمان را رعایت کنند و پیش از اینکه کار بالا بگیرد و منجر به خون‌ریزی گردد بر سر عهد خود بازگردند و از حُییّ بن اخطب پیروی نکنند. کعب گفت: ما هرگز بر سر آن پیمان بازنمی گردیم، من آن پیمان را چنان بریدم که بند کفش خود را. سپس شروع به دشنام و ناسزا گفتن نسبت به سعدبن مُعاذ کرد. اُسیدبن حُضَیر به کعب گفت: ای دشمن خدا! به سرور خود دشنام می‌دهی و حال آنکه تو همشأن و کفو او نیستی. به خدا سوگند ای یهودی زاده، بخواست خدا قریش خواهد گریخت و تو را در خانه ات رها خواهند کرد. آنگاه به سراغت می‌آییم و تو از این حصار فرود خواهی آمد و تن به فرمان ما خواهی داد. و تو می‌دانی که بنی نضیر از تو عزیزتر بودند و توان و قدرت تو نصف قدرت ایشان است، و دیدی

گفت: من امشب جایی نمی‌روم، سواران دیگری را بفرستید تا ببینیم چه می‌کنند.

ابن اَبی سَبْرَه، از عبدالواحد بن ابی عَون، و او از قول اُمّ سَلَمَه همسر پیامبر (ص) برایم نقل کرد که اُمّ سَلَمَه می‌گفت: نیمه‌های شب در خیمهٔ پیامبر (ص) بودم و آن حضرت خواب بودند که ناگاه هیاهویی بگوشم رسید، و شنیدم کسی می‌گوید: یا خیل الله! و این شعاری بود که پیامبر (ص) برای مهاجران تعیین فرموده بود. پیامبر (ص) از صدای او بیدار شدند و از خیمه بیرون رفتند. گروهی از صحابه کنار خیمه پاسداری می‌دادند که عَبّاد بن بِشر هم جزء ایشان بود. پیامبر (ص) فرمودند: چه خبر است؟ عبّاد گفت: امشب نوبت پاسداری عمر بن خطّاب است، و صدای اوست که با «خیل الله» یاری می‌طلبد و مردم به سوی او در حرکتند. صدای او از محلهٔ حُسَیْکَه ما بین ذُباب و مسجد فتح بگوش می‌رسد. پیامبر (ص) به عبّاد بن بِشر فرمود: برو و ببین چه خبر است و ان شاءالله برگردی و خبرش را برایم بیاوری! اُمّ سَلَمَه می‌گوید: من بر در خیمه ایستاده بودم، و آنچه می‌گفتند گوش می‌دادم. پیامبر (ص) همچنان ایستادند تا عَبّاد بن بِشر برگشت و گفت: عمرو بن عبدود با گروهی از سواران دشمن از جمله مسعود بن رُخَیلَه بن نُوَیره با سوارانی از غطفان حمله آورده اند و مسلمانان مشغول تیراندازی و پرتاب سنگ به طرف آنها هستند.

اُمّ سَلَمه گوید: پیامبر (ص) وارد خیمه شدند و زره و مغفر پوشیده بر اسب خود سوار شدند، و همراه اصحاب بیرون رفتند تا به آن محل بروند. چیزی نگذشت که خوشحال برگشته و فرمودند: خداوند آنها را برگرداند، و گروه زیادی از آنها زخمی شدند. گوید: پیامبر (ص) دوباره خوابیدند و من صدای نفسهای بلند آن حضرت را می‌شنیدم که دومرتبه هیاهویی شنیدم. پیامبر (ص) از خواب پریده و فریاد زدند: ای عَبّاد بن بِشر. گفت: گوش بفرمانم. فرمود: ببین چه خبر است. او رفت و برگشت و گفت: ضرار بن خطّاب است که با سواران مشرکان از جمله عُیَیْنَة بن حِصن و سواران غطفانی در محل کوه بنی عُبَید حمله آورده است، و مسلمانان هم مشغول تیراندازی و پرتاب سنگ شده اند. پیامبر (ص) به خیمه برگشتند، زره پوشیده بر اسب خود سوار شدند و با یاران خود به آن سمت حرکت فرمودند و تا هنگام سحر برنگشتند. هنگام سحر بود که پیامبر (ص) برگشته و فرمودند: با حالت گریز عقب نشینی کردند و تعداد زیادی نیز از آنها زخمی شدند.

سپس همراه اصحاب نماز صبح گزاردند و نشستند. اُمّ سَلَمه می‌گفت: من در جنگهای گوناگونی که در آن ترس و کشتار حکم فرما بود، در خدمت پیامبر (ص) بودم، مانند جنگ مُرَیْسیع، خیبر، حُدَیْبیّه و فتح مکه و حنین. هیچکدام از این جنگها پیامبر (ص) را به اندازهٔ

حضرت عمر رضی اللّه عنه در دوران قبل از اسلام و جوانی اش به ورزش هایی چون کشتی و شمشیر زنی و سوارکاری می‌پرداخت، آیا این چنین شخص ورزیده‌ای می‌تواند ترسو و بزدل از آب در بیاید؟؟ (البته به عقیده اهل تشیع)

حضور عمر در بازارهای سالیانه عرب

بالاخره عمر بعد از مدت‌ها شبانی و صحرانوردی، و تحمل خشونت‌های بادیه، و مشقتِکارهای سنگین، در حالیکه به اوج قله جوانی رسیده است، با جسمی چون پولادِ آب دیده، و با دلی چون آینه صیقلدار به زندگی شهری و کارهای تجارتی، و آموزش فنون سوارکاری و شمشیرزنی و کشتی گیری و یاد گرفتن (علم نَسَب) بر می‌گردد[۲] و دیری نمی‌پاید که در همه فنون و هنرهای عرب مهارت‌های کافی را بدست می‌آورد، و در شهر مکه و در میان قریش معروف می‌شود، اما گویی این مهارت‌ها و همین شهره شهری، حس برتری جویی این جوان قریشی را اشباع نکرده است، و می‌خواهد با

---

[۱] – ابن سعد، ص:۱۹۱ و تاریخ طبری، ص:۲۰۵۶ و تاریخ ابن اثیر، ج۳،ص۱۰۱ و اخبار عمر، ص۱۱.

[۲] – فاروق اعظم، محمد حسین هیکل،ج۱، ص۳۳-۳۴، الفاروق، شبلی نعمانی ج۱، ص۳۱، پیامبر ﷺ با فرموده خویش: علموا اولادکم لامیة العرب فانها تودب اخلاقهم این پرورش پر از رنج و مشقت صحرایی را تایید فرمود.

حضور در بازارهای سالیانه قبایل عرب (عُکاظ[1] مَجَنَّه ذِوالمَجاز) و شنیدن قصاید و سخنرانی‌ها، در فرهنگ ملی عرب اطلاعات بیشتری را کسب نماید، و از راه شرکت در مسابقات اسب سواری و کشتی گیری توجه تمام قبایل عرب را به مهارت و زور بازو و نیروی شگفت انگیز و هنر اسب سواری خویش جلب نماید.

و اینک نخستین بار است که عمر در بازار سالیانه (عکاظ) حضور یافته است، و به این بازار نگاه می‌کند، که تا برد چشمان دوربین او خیمه‌های سیاه و سفید و رنگی برپا شده اند! و نوای ساز و آواز در درون خیمه ها، با زمزمه فریاد دست فروش‌ها و با قهقهه جوانان، دختر و پسر، در اطراف خیمه‌ها با هم آمیخته شده اند، و اهل بازار نیز مانند امواج خروشانی برای یافتن مناسبترین خریدار یا فروشنده، در سطح وسیع این بازار پراکنده هستند، و تنها در دو موقع این همه ساز و آوازها خاموش و همه مردم در یکجا جمع می‌شوند، یکی زمانی که جارچی‌ها جار می‌زنند، که شاعری یا سخنوری در فلان نقطه از بازار، می‌خواهد قصیده خود را ایراد نماید و دیگر هنگامی که جار می‌زنند که درفلان نقطه مراسم کشتی گیری یا مسابقات اسب دوانی‌آغاز می‌گردد و زورآزمایی و هنرمندی مردان عرب به نمایش در می‌آید.

هویت و مشخصات عمر بن خطاب

عمر اولین بار است که به این بازار آمده است و بمحض شنیدن صدای جارچی، در امواج خروشان مردم، بسوی محل کشتی گیری می‌شتابد، اما از چین‌های چهره‌اش، از سرخی رگ‌های چشمانش و از سرعت گام‌هایش؛ بخوبی پیداست که او بصورت یک تماشاچی به آن میدان نمی‌شتابد، و بلکه تصمیم گرفته که در همین مسابقات کشتی شخصاً شرکت نماید، و در نزدیک میدان در حالیکه گام‌هایش سرعت بیشتری پیدا کرده اند و زیر لب این جمله را زمزمه می‌کند«مگر مرا نشناخته اند؟ که مرا از یک

---

[1] – عکاظ: بازار سالیانه عرب در جنوب شهر مکه، فاصله آن تا طایف یکروز و تا مکه دو روز راه، که در اول ذیقعده بمدت پانزده روز دایر بوده و مردم از آنجا به بازار (مجنه) که از مکه نزدیکتر بوده رفتهاند و تا اول ذیحجه در آنجا بودهاند سپس تا روز ترویه (هشتم ذیحجه) در (ذی مجاز) و سپس به منی و عرفات شتافته اند (وحی محمدی ص:۱۲۰) و معجم البلدان یاقوت حمویج۵، ص۵۵ و ۵۸ و ج۴، ص۱۲۴ برپایی عکاظ را تمام ماه شوال و برپایی مجنه را بیست روز ذیقعده نوشته است.

جوان روستایی می‌ترسانند !!» به وسط میدان می‌شتابد و آن جوان هیکلی و پر زور روستایی را، که تا آن روز بسیاری از جوانان قریش را به زمین کوبیده بود، بعد از مدتی مقاومت نقش زمین می‌گرداند[1]، و در حالیکه چشمان حیرات زده همه تماشاچیان به قواره تنومند و هیکل جوان روستایی شکست خورده دوخته است، ناگاه غرّش غریو و هلهله و طنین صدای (اَحسَنتَ! اَحسَنتَ) فضای وسیع میدان را فرا می‌گیرد، و کسانی که تا حال از صحنه دورتر ایستاده‌اند، بصورت امواجی جلوتر می‌آیند و با بیتابی گردن‌ها را بلند می‌کنند تا از بالای سر و دوش دیگران به این قهرمان زورمند و پیروز شهر مکه نگاه کنند و هُویت و مشخصات او را، آنچه می‌بینند و آنچه شنیده اند، اینطور برای یکدیگر بازگو می‌کنند: «عمر جوانی است بیست و سه ساله[2]، با چهره سفید و آمیخته به سرخی، و با گونه‌های زیبا و بینی ظریف و چشمان درشت و ابروان براق، و پاهای کلفت و محکم، و بازوهای مفتول و دست و پنجه‌های ستبر و محکم و قوی[3] و پوست سخت و بنیه سنگین که هنگام راه رفتن در کنار دیوارها، عابرین وزن سنگین او را بر زمین احساس می‌کنند، و قامتش نیز آنقدر بلند است که همراه هر دسته ای از دور ظاهر می‌شود، مردم خیال می‌کنند که چندین پیاده همراه یک سوار هستند[4]، و وقتی می‌خواهد بر اسبش سوار شود، با یک دست گوش او را می‌گیرد و با دست دیگر گوش دیگرش و یک تکان بر پشت اسبش چنان قرار می‌گیرد، که گویی بر پشت او آفریده شده[5]، و با دست راست و دست چپ بدون تفاوت می‌نویسد، و شمشیرزنی

---

[1]- فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه فضل من الله، ص: ۲۳و۲۸ و اخبار عمر، ص:۳۵۶، عقدالفرید، ص:۲۱۶ و سامرات ج۲، ص۱۰۳.

[2]- فاروق اعظم، ج۱، ص:۲۸ می‌گوید: پیامبر اسلام یکسال بعد از این واقعه مبعوث گردیده است.

[3]- عقد الفرید،ج۳، ص۲۵۴.

[4]- ابن الجوزی، ص:۵و۷.

[5]- ابن سعد، ج۲،ص۲۱۱، اخبار عمر، ص:۲۹۸و۲۹۹.

می‌کند و هر کار دیگری را انجام می‌دهد[1]، و صدایش بحدی دورگه و پرقدرت و (جَهوَری) است که در منزلش هر کدام از همسایه‌هایش را که بخواهد صدا می‌زند.[2]

ساعت‌ها بعد از پایان مراسم کشتی‌گیری اقشار مختلف از قبایل عرب درباره خصوصیات این جوان پرزور و هنرمند مکه بحث می‌کنند، و اینک شب فرا رسیده است و عمر به یکی از مراکز عیش و طرب اشراف زادگان عرب شتافته است و دوستانش بدور او جمع شده اند و عمر مشروب می‌خورد، و با پرداخت حساب همه سخاوت یک جوان قریشی را در کنار شجاعت و قدرت بمردم نشان دهد،[3] و اینک کله‌ها داغ و چانه‌ها داغتر و بحث‌ها از هر دری آغاز گردیده است، و وقتی بحث از تلألؤ برق شمشیرهای آخته و جرقه آتش پرش سنگریزه‌ها در زیر سم اسبان عرب!! و هنگامی بحث از تاریخ قوم عرب و مفاخر ملی و خصلت‌های نژادی مانند سخاوت و شجاعت و صداقت، وفا و مروت و ترحّم به پناهندگان ستمدیده و...، و عمر که فکرش بیشتر متوجه میدان‌های رزمی و هنر اسب سواری است، ناگاه با همان صدای پرقوت خویش بحث‌ها را می‌شکافد و با صدای بلند می‌گوید: به (لات و عزی) قسم می‌خورم، کمتر کسی مانند اسب سوار روز گذشته تعجب مرا برانگیخته است!![4] و یکی از دوستانش، که از پیروزی عمر بیش از همه خوشحال بود خطاب به او گفت: راستی چرا (عُزی) گناه این حرف زشت عموزاده‌ات را بخشید!! که در اشعارش گفته بود« نه عُزی را می‌پرستم و نه دو دختر او و برای دو بت نیز عبادت نخواهم کرد، آیا یک خدا را و یا هزار خدا را بپرستم، آنگاه که کارها منقسم می‌شوند»[5] عمر از یادآوری این قضیه خون تعصّب در رگ‌هایش جوشیده و هیجان گشته و فریاد می‌کشد، که عُزّی هرگز گناه او را نمی‌بخشد! پدرم خطاب چه کار خوبی کرد که این برادرزاده‌اش را، زید، بجرم اینکه از عقاید ملی عرب برگشته، و به عقاید بیگانگان، یهود و نصارا، روی آورده بود، او را در

---

[1]- ریاض النضره، ص:۱۸۹ و ابن الجوزی، ص:۵.

[2]- رودلف، ژایگر، نویسنده معروف آلمانی بنقل، علی از زبان عمر، ص:۱۴ و اخبار عمر، ص۲۹۸ و ابن سعد، ج۱، ص:۲۳۵.

[3]- فاروق اعظم، ج۱: ص۲۶.

[4]- فاروق اعظم، دکتر محمد حسین هیکل، ج۱، ص:۲۷،۲۶.

[5]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۸.

کوه‌های مکه زندانی کرد،[1] و اگر خطاب دستور بمن می‌داد، او را تسلیم دست مرگ می‌نمودم.

شبها و روزهای (عُکاظ) با عیش و طرب و با بحث و مناظره، و قرائت اشعار و ایراد سخنرانی‌های شورانگیز پشت سر هم می‌آیند و می‌روند، و پانزدهم ذیقعده[2] فرا می‌رسد و افراد و شخصیت‌های قبایل عموماً خود را آماده کرده که بسوی بازار دوم، ذی مجَنّه، رهسپار گردند و غلام عمر نیز اسب عمر را آماده کرده که همراه مردم حرکت کند اما جوانان قبایل عرب وقتی اسب عمر را می‌بینند که با هیکل تنومند و با رنگ سیاه براق، و گوش‌های کوچک و تیز، و پاهای باریک و مفتول، در کنار خیمه زمین را سم کوب می‌کند[3] عموماً عمر را برای شرکت در مسابقه اسب دوانی دعوت می‌نمایند و عمر سریعاً بر اسب خود سوار گشته، و به میدان اسب دوانی می‌شتابد و در جمع سواران عرب به مجرد اشاره حَکَم در طول این میدان، به حرکت می‌افتند، تماشاگران که در دو طرف میدان ایستاده‌اند، احساس می‌کنند که سرعت حرکت اسب عمر فوق العاده است! و ناگاه می‌بینند که اسب عمر جلوتر، و باز جلوتر و حالا خیلی جلوتر! و گویی از باد هم سریعتر! و اینک با فاصله زیادی از سواران دیگر خود را به آن سوی میدان رسانیده است و غریو هلهله و طنین صدای (اَحسَنتَ- اَحسَنتَ) تماشاگران زمین میدام را به لرزه می‌آورد، و در میان قبایل عرب پیروزی عمر در اسب

---

[1]- ابن هشام، ج۱، ص۱۴۹ و اخبار عمر، ص:۱۲ و اینک عین اشعار: «اَرَبّاً واحِداً اَم اَلفَ رَبٍّ- اُدینُ اِذا اِذا تَقَسَّمتِ الاُمُورُ- تَرَکتُ اللت و العُزي جميعاً كذلكَ يَفعَلُ الرَّجُلُ البَصيرُ» الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۲۸، به نقل از اسدالغابه و کتاب الاوایل.

[2]- آغاز و پایان روزهای بازارهای (عکاظ، ذی مجنه، ذی المجاز) از ابوعبیده (م-۲۰۳) و وحی محمدی، ص: ۱۲۰ نقل کرده‌ایم و در (المنجد) و کتاب (پیامبر) به صورت دیگری است.

[3]- فاروق اعظم، هیکل، ج۱، ص:۲۷.

(توجه) معجم البلدان یاقوت حموی در ج۴ ص:۱۴۲ نوشته: عکاظ بزرگترین بازار سالیانه عرب و محکمه اثبات شخصیت و هویت هنری و اثبات افتخارات عربی بود و هر سال در بین نخله و طایف بفاصله سه روز با مکه و یکروز به طایف در تمام ماه شوال برپا می‌گردید و مردم پس از عکاظ به بازار (مجنه) واقع در مرالظهران می‌رفتند و بیست روز از ذیقعده را در آنجا می‌ماندند آنگاه به بازار (ذوالمجاز) واقع در پشت عرفه و با فاصله یک فرسخ از عرفه رفته و تا ایام حج در آنجا می‌ماندند و روز نهم یحجه (یوم الترویه) به عرفه می‌رفتند.

سواری بر پیروزی او در کشتی‌گیری اضافه می‌گردد و شهرت منطقه‌ای به دست می‌آورد، و از چنان حرمت و نفوذ و محبوبیتی برخوردار می‌شود که افتتاح مراسم بازار (عکاظ) را در سال‌های دیگر عرفاً به او واگذار می‌کنند، و سه سال متوالی مراسم بزرگترین بازار سالیانه عرب به دست عمر افتتاح می‌گردد.

عمر در بیست و سه سالگی تشکیل خانواده داده است

و اینک سال چهارم فرا رسیده است و با رؤیت هلال ماه ذیقعده در غرب سرزمین عرب، کاروان شتران حمل بار و بنه و خیمه‌ها در پیشاپیش قطار حمل کجاوه‌های بانوان عرب، از هر طرف بسوی بازار عکاظ سرازیر گشته‌اند، و شمشیرکاران و چابک سواران همراه شعراء و سخنوران نامی قبایل عرب شب‌ها و روزها تاخته‌اند تا قبل از همه برای هنرنمایی خویش در این بازار حاضر شوند، اما موقع افتتاح مراسم با کمال تعجب می‌بینند که عمر امسال در بازار حضور نیافته است! حدس و گمان‌ها آغاز می‌گردد و هر کس باقتضای سوداهایی که خود در سر دارد عدم حضور عمر را بنوعی توجیه می‌کند، یک جوان بی بضاعت و ترشروی عرب، که از شنیدن کلمه حجله و عروسی آب در دهانش می‌افتد!، حدس می‌زند که عمر حتماً عروسی کرده است و ماندن در خانه را بر شرکت در مراسم ترجیح داده است، و یک تاجر نوکیسه تخمین می‌زند که مراجعت مشتریان زیاد و پارو کردن پول بیشتر حتماً مانع آمدن او گشته است! اما یک پیرمرد زنده‌دل و آگاه، در حالی که دستی را بر عصایش گذاشته، و دست دیگرش را لبه پیشانی خویش کرده است، و در قیافه این توجیه گران حرف‌های خیره شده است، ناگاه صدایش بلند می‌شود و با یک لبخند طلایی که از ریش نقره‌ای و سفیدش فرو می‌ریزد، به حاضرین می‌گوید: که هیچکدام از این حدس و گمان‌ها درست نیستند زیرا اهل شهر مکه عموماً می‌دانند که عمر پسر خطاب در بیست و سه سالگی یعنی چهار سال قبل و چند ماه بعد از آنکه جوان هیکل و پرزور روستایی را در همین میدان به زمین کوبید، نخستین ازدواج خود را با زینب دختر مظعون منعقد نمود، و ثمره آن ازدواج نخست[1] دختری بود بنام (حَفصَه) و عمر، برخلاف برخی از

---

[1]- فتح الباری، ج۷، ص:۳۴ و اخبار عمر، ص:۲۹۶.

۵ـ امیرالمؤمنین﵁ همراه (جارود عبدی) از مسجد به سوی خانه رهسپار گردید و در عرض راه به زنی رسید و به او سلام کرد[1] و آن زن پس از جواب دادن سلام گفت: «ای عمر بایست تا توصیه‌های کوتاهی به تو بکنم» امیرالمؤمنین﵁ گفت: بگو، آن زن گفت: «به یاد دارم که تو را (عُمَیر[2] = عمر کوچک) می‌گفتند و در بازار عکاظ با جوانان کشتی می‌گرفتی و زمانه طوری شد که تو را عمر گفتند سپس زمانه طوری شد که تو را امیرالمؤمنین﵁ گفتند، درباره زیردستانت از خدا بترسید و این را بدانید که هر کسی از مرگ بترسد هیچ کار خیری را به تأخیر نخواهد انداخت[3]، جارود گفت: بس کن چه جرأتی دارید که این حرف‌ها را به امیرالمؤمنین﵁ می‌گویی؟! امیرالمؤمنین﵁ به جارود گفت: تو بس کن مگر تو نمی‌دانی این زن کیست؟ این زن خوله دختر[4] حکیم است که خدا بر بالای همه آسمان‌ها حرف‌های او را شنید و به آن‌ها اهمیت داد و عمر چه کاره است که به حرف‌های او گوش ندهد[5] (منظور عمر﵁ کلام خدای عزوجل ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ﴾ [المجادلة: ۱] بود که در مورد خوله نازل شده بود.

۶ـ عِمران پسر سواده[6] می‌گوید: «نماز صبح را با امیرالمؤمنین﵁ خواندم که سوره اسراء را با سوره دیگر در نماز خواند و پس از خاتمه نماز به دنبال او راه افتادم، نگاهی به من کرد و گفت: گویی کاری به من داری؟ گفتم: بلی کاری به تو دارم، گفت: دنبال من بیا و وقتی وارد منزلش شد من هم به اجازه او وارد شدم، گفتم: «پندی دارم» گفت: «مرحبا به پندگوی[7] سحرگاهان و شبانگاهان» گفتم: امتت بر چهار رفتار تو

---

[1]ـ عقد الفرید، ص۲۱۶ و سامرات، ج۲، ص۱۰۳ و نهایه الادب، ج۳، ص۲۴۵.

[2]ـ همان

[3]ـ همان

[4]ـ همان

[5]ـ عقد الفرید، ص۲۱۶ و سامرات، ج۲، ص۱۰۳ و نهایه الادب، ج۳، ص۲۴۵ و مختصر منهاج القاصدین، ص۱۲۸، به نقل اخبار عمر، ص۳۵۶.

[6]ـ تاریخ طبری، ج۵، ص۲۰۶۳ و ۲۰۶۴.

[7]ـ همان

◄ عمر بن خطاب رضی الله عنه بر منافقی گذر گرد و گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز میخواند در حالی که شما نشسته اید؟ پس مرد منافق به عمر گفت: اگر کار داری برو رد کارت. عمر گفت: این کار من است پس بر او پرید و او را کتک زد تا ادب شود.

📘نام کتاب : تعظيم قدر الصلاة نويسنده : المروزي، محمد بن نصر جلد : 1 صفحه : 264

📘 نام کتاب : تاريخ مدينة دمشق نويسنده : ابن عساكر جلد : 37 صفحه : 187

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَائِمًا يُصَلِّي، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ لَهُ: النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَأَنْتَ جَالِسٌ؟ قَالَ: مُرَّ إِلَى عَمَلِكَ، قَالَ: مَا أَظُنُّ إِلَّا سَيَمُرُّ عَلَيْكَ مَنْ يُنْكِرُعَلَيْكَ، فَمَرَّ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: هَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي وَأَنْتَ جَالِسٌ؟ فَقَالَ لَهُ: مُرَّ إِلَى عَمَلِكَ إِنْ كَانَ لَكَ عَمَلٌ، قَالَ: هَذَا مِنْ عَمَلِي فَوَثَبَ عَلَيْهِ فَضَرَبَهُ حَتَّى انْبَهَرَ، ثُمَّ دَخَلَ فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا انْفَتَلَ قَامَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي مَرَرْتُ عَلَى فُلَانٍ آنِفًا وَأَنْتَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: النَّبِيُّ يُصَلِّي وَأَنْتَ جَالِسٌ؟ فَقَالَ: مُرَّ إِلَى عَمَلِكَ إِنْ كَانَ لَكَ عَمَلٌ، قَالَ: «فَهَلَّا ضَرَبْتَ عُنُقَهُ؟» فَقَامَ عُمَرُ مُسْرِعًا لِيَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ: «يَا عُمَرُ ارْجِعْ، فَإِنَّ غَضَبَكَ عِزٌّ، وَرِضَاكَ حُكْمٌ» ثُمَّ قَالَ لَهُ: «إِنَّ لِلَّهِ فِي السَّمَوَاتِ السَّبْعِ مَلَائِكَةً يُصَلُّونَ غِنًى عَنْ صَلَاةِ فُلَانٍ» فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا صَلَاتُهُمْ؟ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئًا، حَتَّى جَاءَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَوْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، سَأَلَكَ عُمَرُ عَنْ صَلَوَاتِ أَهْلِ السَّمَوَاتِ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قَالَ: أَقْرِئْ عُمَرَ السَّلَامَ وَأَخْبِرْهُ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا سُجُودٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ: سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَأَهْلُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ رُكُوعٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ: سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ وَالْجَبَرُوتِ، وَأَهْلُ السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ قِيَامٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ يَقُولُونَ: سُبْحَانَ الْحَيِّ -[266]- الَّذِي لَا يَمُوتُ "

ابوبکر و عمر

رضی الله عنهما

در جنگ بدر

تصوير ابو عبدالرحمن الكردي

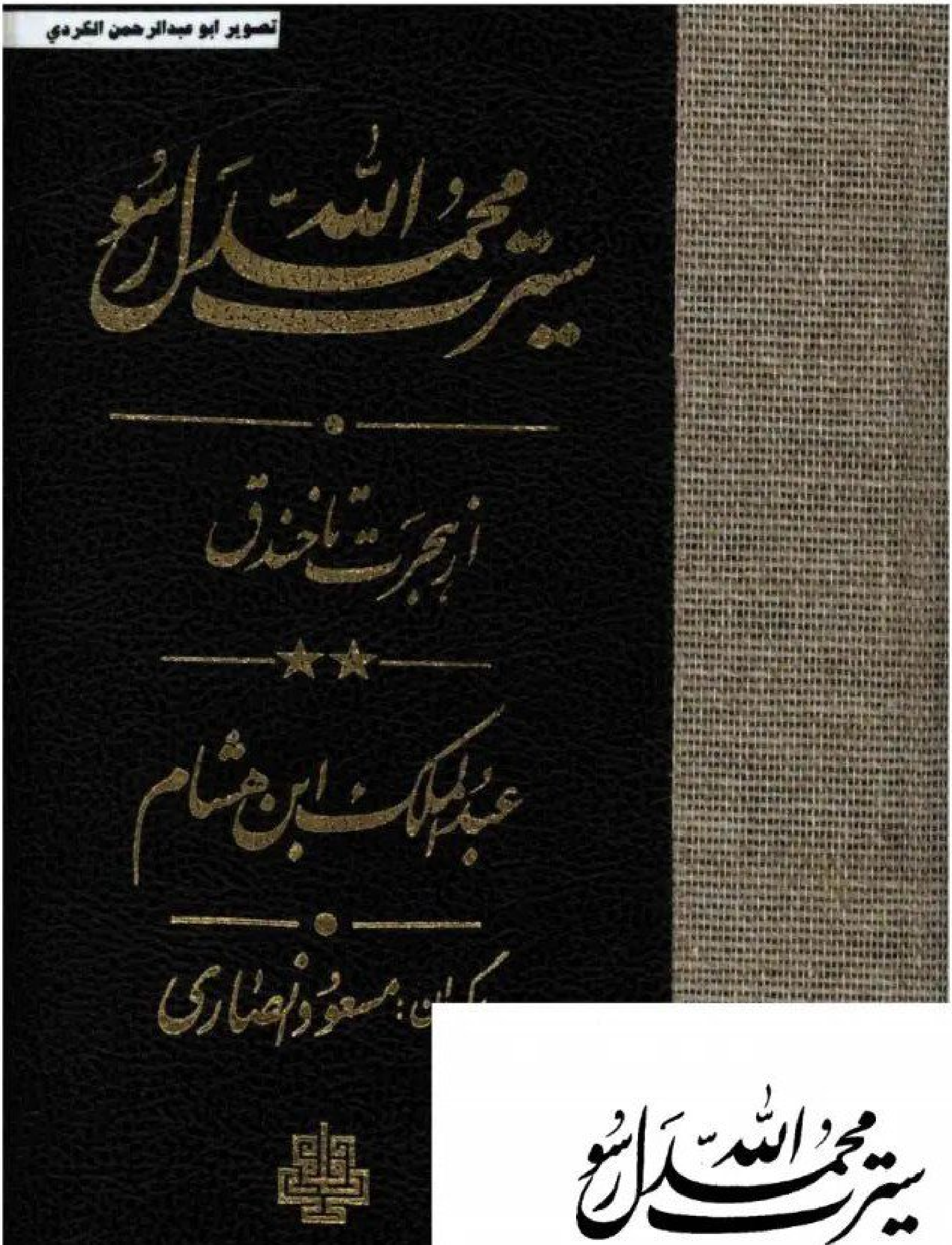

سیرت رسول الله محمد

از هجرت تا خندق

★★★

عبدالملک ابن هشام

متوفی دویست و هجده هجری قمری

برگردان: مسعود انصاری

انتشارات مولی

سیره ابن هشام

ترجمه: مسعود انصاری

جلد ۲

صلّی‌الله علیه وآله وسلم علیّ بن ابی‌طالب، مرثد بن ابی مرثد غنوی، به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. حمزة بن عبدالمطلّب، زید بن حارثه، ابوکبشه و اَنسه، آزاد شدگانِ رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. ابوبکر و عمر و عبدالرحمان بن عوف نیز به نوبت بر شتری دیگر سوار می‌شدند.

ابن اسحاق می‌گوید: بر ساقه (بازپسینانِ لشکر)، قیس بن ابی صعصه، از افراد بنی مازن بن نجّار را گمارده بود و پرچم انصار، به گفته‌ی ابن هشام، به دست سعد بن مُعاذ بود.

ابن اسحاق می‌گوید: راهش را از مدینه به مکّه، از زیرگذر مدینه، آنگاه از عقیق، سپس از ذی الحُلیفه، آنگاه از اولات الجیش برگزید.

ابن هشام «ذات الجیش» نیز گفته است.

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه از تُربان، سپس از مَلَل، آنگاه از غَمیس الحَمام، از مَرَیَیْن آنگاه از صُخَیرات الیمام، سپس از سیّاله، از فجّ الرّوحا، از شَنُوکه ـ که راهی هموار است ـ گذشت تا این که به عرق الظّبیه رسید. ـ ابن هشام می‌گوید: الظیبه از کسی جز ابن اسحاق است ـ آنجا به مردی بادیه‌نشین برخوردند و از قریش پرسش کردند و او از آنان خبر نداشت. مسلمانان به او گفتند: به رسول خدا سلام کن.

پرسید: آیا رسول خدا در میان شماست؟

گفتند: آری. به آن حضرت درود فرستاد. آنگاه گفت: اگرَ تو رسولِ خدایی، به من بگو شترم به چه آبستن است.

سلمة بن سلامة بن وَقش به او گفت: از رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم پرسش نکن. به نزد من بیا، من پاسخ تو را خواهم داد... رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم فرمود: «مَه، أفحشت علی الرجل = بس کن، آن مرد را رسوا کردی».

آنگاه از سلمه روی گرداند [و رفت].

رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم در سجسج، همان «بئرالروحا» فرود آمد، آنگاه از آنجا حرکت کرد تا این که در بازگشتگاه، از راه مکّه به چپ منصرف شد و به سمتِ راست، از نازیه روی به سوی بدر نهاد. مقداری راه رفت، سپس پهنای وادی رُحقانَ، بین نازیه و تنگه‌ی «صفرا» را پیمود [و آن تنگه را هم پشت سر گذاشت]، تا این که به نزدیکی صفرا رسید و در آنجا بسبس بن جُهنی، هم پیمانِ بنی ساعده و عدیّ بن ابی الزغبای جهنی، هم پیمانِ بنی نجّار را به بدر فرستاد تا اخباری از ابوسفیان بن حرب و دیگران به دست آورند. آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم حرکت کرد و به آنجا آمد. وقتی به صفرا رسید، روستایی است بین دو کوه، پرسید: نام این کوه‌ها چیست؟ به عرض رساندند نام یکی «مُسلح» و دیگری «مُخریء» است. پرسید: چه کسانی در آنجا زندگی می‌کنند؟ گفتند: بنی نار و بنی حُراق، دو قبیله از بنی غفار. این دو نام خوشایند رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم واقع نشد و نخواست از میانِ آنان بگذرد و او را به دل افتاد که نظر به ناخوشایند بودنِ نامِ آن جایگاه و نام مردمانش از آنجا نگذرد و درحالی که صفرا سمتِ چپ آنان قرار داشت، آن دو قبیله را رها کرد و به سمتِ راست، از وادی‌ای به نام ذَفِران گذشت و پهنای آن را پیمود و سپس فرود آمد.

به عرضِ آن حضرت صلّی‌الله علیه وآله وسلم رساندند که قریش برای حمایت از کاروانِ خود حرکت کرده‌اند. با یاران خود مشورت کرد و به آنان فرمود که قریش بیرون آمده‌اند، ابتدا ابوبکر برخاست و به نیکی سخن گفت. سپس عمر برخاست و به نیکی سخن گفت. آنگاه مقداد بن عمرو برخاست و گفت: ای رسول خدا، چنان عمل کن که خدا به تو نمایانده است و ما با تو همراه هستیم. خدا می‌داند سخنی را که بنی‌اسرائیل به موسی گفتند: «اذهب انت و ربُّک

در واپسین پیمان با تو، پوستم به پوستِ مبارکت برسد. رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم برایش دعای خیر کرد و او را ستود.

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم صفوف را برابر ساخت و همراه با ابوبکر به سایه‌بان آمد و جز او کسی با آن حضرت همراه نبود. آن حضرت از خداوند متعال پیروزی‌ای را می‌خواست که به او وعده داده بود و چنین دعا می‌کرد: «اللّهم إن تهلک هذه العصابه الیوم لا تعبدُ = خداوندا، اگر امروز این گروهی نابود شوند، کسی دیگر تو را نخواهد پرستید.»

ابوبکر می‌گفت: ای پیامبر خدا، آن دعا که تو به درگاهِ حقّ می‌کنی، او وعده‌ای را که به تو داده است، برآورده می‌کند.

آنگاه رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم، به خوابی سبک، اندکی در سایه‌بان خوابید و سپس بیدار شد و فرمود: «ابشر یا ابابکر، اتاک نصراللّه، هذا جبریل آخذٌ بعنان فرس یقود، علی ثنایاه النقح = ای ابوبکر، مژده باد تو را که نصرت الهی فرا رسید، او جبریل است که افسار اسبی را گرفته و آن را می‌تازد و از سم‌هایش غبار برمی‌خیزد.

کشته شدنِ مهجع و ابن سراقه

ابن اسحاق می‌گوید: به مِهجع، آزاد شده‌ی عمر بن خطاب تیری پرتاب کردند وکشته شد و او نخستین کس از مسلمانان بود که کشته شد. آنگاه تیری را به حارثة بن سراقه، یکی از افراد بنی عدیّ بن نجّار پرتاب کردند. او داشت از حوض آب می‌نوشید که تیر به سینه‌اش اصابت کرد و کشته شد.

ترغیب مسلمانان به جهاد

[راوی] می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم به نزد مسلمانان

پرتابِ سنگریزه

ابن اسحاق می‌گوید: آنگاه رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم مشتی سنگریزه برداشت و آن را به سوی قریش پرتاب کرد و گفت: «شاهتِ الوجوه = چشمانتان کور باد» آنگاه در آن دمید و به یارانش چنین فرمان داد: «شدّوا = به آنان یورش برید.» لشکر کفر شکست خوردند و خداوند متعال استوانه‌های قریش راکُشت و اشرافشان به اسارت درآمدند. و وقتی از جنگ دست کشیدند و دشمنان را به اسارت [و اموالشان را به غنیمت] می‌گرفتند، درحالی که رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم همچنان در سایه‌بان بود و سعد بن مُعاذ با گروهی از انصار بر آستانه‌اش ایستاده و شمشیرش را آخته بودند و از رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم پاسداری می‌کردند تا مباد دشمن برگردد و به آن حضرت گزندی برساند. چنان که برای من ذکر کرده‌اند، رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم در چهره‌ی معاذ، از رفتار سپاه ناخشنودی احساس کرد و به او فرمود: «واللّه لکأنَّک یا سعدُ تکره ما یصنع القوم = ای سعد، گویی تو از آنچه سپاهیان اسلام می‌کنند، خشنود نیستی؟»

عرض کرد: خدا می‌داند، ای رسول خدا، چنین است. این نخستین مصیبتی است که خداوند متعال مشرکان را به آن گرفتار ساخته است، همواره کشتنِ اهل شرک برای من از بر جای گذاشتنِ آنان خوشتر می‌آید.

بازداشتنِ مسلمانان از کشتن برخی مردم

ابن اسحاق می‌گوید: عباس بن عبدالله بن معبد، از یکی از افراد خانواده‌اش، از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم آن روز به یارانش فرمود: «إنی قد عرفت أنّ رجالاً من بنی‌هاشم و غیرهم قد أخرجوا کرها، لاحاجة لهم بقتالنا، فمن لقی منکم أحداً من بنی‌هاشم فلا یقتله، و من لقی ابا

البختری بن هشام بن حارث بن اسد فلایقتله و من لقی العباس بن عبدالمطلّب، عمّ رسول اللّه فلایقتله فانّه انّما أخرج مستکرها = من می‌دانم گروهی از بنی‌هاشم و دیگران به اکراه به این جنگ آورده شده‌اند، آنان به جنگ با ما رغبتی ندارند، هرکس از شما کسی از بنی‌هاشم را ببیند، نباید او را بکشد و هرکس ابوالبختری بن هشام بن حارث بن اسد را ببیند، نباید او را بکشد. هر کس عباس بن عبدالمطلّب، عموی رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم را ببیند، نباید او را بکشد، او را ناخواسته به این جنگ آورده‌اند.»

[راوی] می‌گوید: ابوحذیفه گفت: آیا پدران و پسران و برادران و خویشانِ خود را بکشیم و عباس را واگذاریم، خدا می‌داند اگر با او روبه رو شوم، شمشیرم را در گوشتِ او فرو می‌کنم.

ابن هشام می‌گوید: برخی به جای «لألحَمنّه = شمشیر خود را در گوشتِ او فرو می‌کنم.». «لألجمنّه = با شمشیر خود در چهره‌اش می‌زنم.» گفته‌اند.

[راوی] می‌گوید: این خبر به رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم رسید و به عمر بن خطّاب فرمود: «یا اباحفص = عمر می‌گوید: نخستین باری بود که رسول خدا مرا با کنیه‌ی «ابی حفص»، مورد خطاب قرار داد ـ أیضرب وجه عمّ رسول اللّه بالسیف = آیا چهره‌ی عموی رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم را با شمشیر می‌زنند؟»

عمر عرض کرد: ای رسول خدا، بگذار [کسی که چنین سخنی گفته] گردنش را با شمشیر بزنم، او با این کار نفاق ورزیده است.

ابوحذیفه می‌گفت: من به سخنی که آن روز گفتم باور نداشتم و همواره از آن بیمناک بودم و [می‌گفتم] مگر آن که شهادت در راه خدا آن را بزداید. آنگاه در جنگ یمامه شهید شد.

ابن اسحاق می‌گوید: رسول خدا صلّی‌اللّه علیه وآله وسلم از آن روی از کشتن

ابوالبختری بازداشت که او در مکّه مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت بازداشته بود و به او آزار نمی‌رساند و از او خبری به آن حضرت نمی‌رسید که ناخوشایندش باشد و از کسانی بود که پیمانی را که قریش ضدّ بنی‌هاشم و بنی‌مطلب بر صحیفه نوشته بودند، شکست.

مجذّر بن ذیاد بلویّ، هم پیمانِ انصار، آنگاه از افراد بنی سالم بن عوف، او را دید و به او گفت: رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم ما را از کشتنِ تو بازداشته است.

ابوالبختری با یکی از دوستانش از مکّه آمده بود و او جُنادة بن مُلیحة، دخترِ زهیر بن حارث بن اسد، مردی از افراد بنی‌لیث بود. نام ابی البختری، عاص بود. گفت: دوستِ مرا چطور؟ مجذّر به او گفت: سوگند به خدا که نمی‌توانیم دوستت را رها کنیم، رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم تنها درباره‌ی تو به ما سفارش کرده است.

او گفت: سوگند به خدا، نه، پس من و او با همدیگر کشته می‌شویم تا زنانِ مکّه پشت سر من نگویند برای حرص زندگی دوستم را رها کردم.

ابوالبختری درباره‌ی بگومگوی خود با مجذّر و آن که جز جنگ را نپذیرفت، می‌گوید:

لن یُسلم ابن حُرّة زمیله حتّی یموت أو یُری سبیله

ابن حرّه دوستش را تسلیم نمی‌کند، مگر وقتی که بمیرد و یا راهی دیگر فرا رویش باز شود.

با همدیگر جنگیدند و مجذّر بن ذیاد او را کشت و در این باره می‌گوید:

إمّا جهلتَ أَو نسیتَ نسبی فأثبت النسبة أنی من بَلِیِ

الطاعنین برماح الیزنی والضاربین الکبش حتی ینحنی

ema.ir (Historical e-Books)

را بده.» وبه‌ضرر خویش دعا کرد.

پس از آن پیمبر خدا مشتی ریگ برگرفت وروبه قریش کرد و گفت: «روهایتان زشت باد» وریگها را به سوی آنها پاشید وبه یاران خویش گفت: «حمله کنید» و هزیمت در مشرکان افتاد وخداوند بزرگان قریش را بکشت وبه اسیری داد، وچون مسلمانان اسیرگرفتن آغاز کردند پیمبر در سایبان بود وسعدبن‌معاذ شمشیر به دست داشت باگروهی از انصار نگهبان پیمبر خدا بود که از حملهٔ دشمن بدوبیم داشتند، وپیمبر در چهرهٔ سعد دید که ازکار مسلمانان خوشدل نبود وبدو گفت: «گویی اسیر گرفتن مشرکان را خوش نداری؟»

سعدگفت: «آری این نخستین بار است که مشرکان شکست می‌خورند و کشتن آنها از اسیرگرفتنشان بهتراست.»

ابن عباس‌گوید: پیمبر به یاران خویش گفت: «کسانی از بنی هاشم‌و دیگران به نارضایی بیرون‌آمده‌اند وبه جنگ ما رغبت نداشته‌اند هرکس ازشما یکی از بنی‌هاشم را دید اورا نکشد و هرکه ابوالبختری بن هشام را دید اورا نکشد وهرکه عباس بن‌عبدالمطلب عموی مرا دید اورا نکشد که نا به دلخواه آمده است.»

وابوحذیفة بن‌عتبة‌بن‌ربیعه گفت: «پدران وفرزندان وبرادران خود رابکشیم وعباس را واگذاریم بخدا اگر اورا ببینم شمشیر در اوفرو می‌برم.»

وسخن او به پیمبر رسید وبه عمربن خطاب گفت: «ای ابوحفص می‌شنوی که حذیفه گفته شمشیر به روی عموی پیمبر خدا می‌کشم؟»

عمرگفت: «ای پیمبر خدا بگذار تاگردن اورا به شمشیر بزنم که منافقی کرده است؟» بعدها عمر می‌گفت: «این اول بار بودکه پیمبر کنیهٔ مرا ابوحفص گفت..»

ابوحذیفه همیشه می‌گفت: «از سخنی که آنروزگفتم آسوده خاطر نیستم‌و

ema.ir تاریخ جستجو PDF.Tarikhema.ir

Tarikhema.ir (Historical e-Books)

پیوسته از آن بیمناکم مگر به وسیلهٔ شهادت آنرا کفاره کنم .» ودر جنگ یمامه به شهادت رسید .

گوید : پیمبر کشتن ابوالبختری را ممنوع کرد به سبب آنکه درمکه دست ازپیمبر بداشته‌بود و آزار نکرده‌بود وپیمبر چیزی ناخوشایند از او ندیده بود، واز جمله کسانی بود که در کار نقض پیمان قرشیان برضد بنی‌هاشم وبنی مطلب کوشیده بود . در اثنای جنگ مجذربن زیاد بلوی اورا بدیدوگفت: «پیمبر کشتن ترا ممنوع کرده است.» وجنادة‌بن‌ملیحه که با ابوالبختری از مکه برون‌آمده‌بود همراه وی‌بود وگفت : « همراهم چه می‌شود .»

مجذرگفت: « همراه ترا وانگذاریم که پیمبر تنها دربارهٔ تو فرمان داده است .»

ابوالبختری گفت : « بخدا من واوهردو میمیریم تا زنان قریش در مکه نگویند که من به سبب علاقه به زندگی همراه خویش را رها کرده‌ام،» و هنگامی که مجذر با ابوالبختری درآویخت اوشعری بدین مضمون می‌خواند:

« هیچ آزاده همراه خود را رها نکند »

« تا بمیرد ویاراه خود را بازشناسد »

وبجنگیدند ومجذراورا بکشت آنگاه پیش پیمبر آمد وگفت : «قسم بخدایی که ترا به حق فرستاده کوشیدم تا اورا اسیر بگیرم ونخواست وبا او جنگ کردم و خونش بریختم »

عبدالرحمان بن‌عوف گوید : امیةبن خلف در مکه دوست من بود ونام من عبد عمروبود وچون درمکه مسلمان شدم نامم عبدالرحمان شد ، امیه‌وقتی مرا می‌دید می‌گفت : ای عبد عمرو از نامی که پدرت به تو داده بود چشم پوشیدی ، نامی معین کن که من ترا بدان بخوانم که چون ترا به نام سابق بخوانم‌جوابم‌ندهی ومن نیز ترا به نامی که ندانم چیست نخوانم »

Tarikhema.ir تاریخ ما PDF.Tarikhema.ir

خروش شمشیرها و فریاد نیزه‌ها، و شیه اسبان تازی، و حب حب شتران مست، و رجزهای غرورآمیز اشراف قریش، یاران محمد ﷺ آهنگ آیات نوید بخش خدا را گوش می‌کنند که از زبان پیامبر خدا، در فضا طنین‌انداز می‌گردد، و خدا را با خود و در کنار خود احساس می‌کنند که با زبان پیامبرش به آن‌ها فرمان می‌دهد: «به پیش! این کله‌ها را بزنید و تمام سر انگشتان آن‌ها را بزنید[1] ...» و با چنان شدت و صلابتی بر دشمنان اسلام حمله می‌کنند که در مدت کمی، ده‌ها کله کفر، و از جمله کله[2] ابوجهل و عُتْبه و شیبه، و امیه و غیره را می‌زنند و در خون می‌غلطانند[3]، و مانند آتش در قلب خس و خاشاک کفر پیش می‌روند و به هر کس می‌رسند گردنش را می‌زنند، تا در نهایت شدت جنگ، این فرمان نظامی از زبان پیامبر ﷺ در فضای میدان طنین انداز می‌گردد:

«مواظب باشید بنی‌هاشم را، بخاطر سابقه خدمت به مسلمانان، و خصوصاً عباس را، بخاطر خدمت باسلام در پیمان عقبه، نکشید، و همچنین موظب باشید ابوالبختری را، بخاطر خدمت به مسلمانان در نقص پیمان تحریم ارتباط با مسلمانان نکشید[4]». پیامبر ﷺ از اینکه می‌بیند یارانش در نهایت شدت جنگ باین اخطار او لبیک می‌گویند خوشنود می‌شود اما وقتی می‌شنود که ابوحُذَیفه در یک بحران روانی

فاروق کسی را تهدیدبه قتل می‌کند که در مقابل فرمان‌پیامبرحرفی گفته می‌گوید: « ما پدران و پسران و برادران خود را بکشیم، اما عباس را رها کنیم؟ بخدا اگر او را ببینم شمشیر بر رویش می‌کشم، و در گوشش فرو می‌برم» تا حدی ناراحت می‌شود، و به فاروق که در کنارش ایستاده است می‌فرماید: «ای ابو حفص، اولین بار است که پیامبر ﷺ فاروق را باین کینه می‌خواند[5]، می‌شنوی که ابو حذیفه می‌گوید بر روی

---

[1]- مفهوم بخشی از آیة ﴿إِذۡ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمۡ فَثَبِّتُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْۚ سَأُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ فَٱضۡرِبُواْ فَوۡقَ ٱلۡأَعۡنَاقِ وَٱضۡرِبُواْ مِنۡهُمۡ كُلَّ بَنَانٖ ١٢﴾ [الأنفال: ١٢].

[2]- البدایه و النهایه، ج۳، ص۲۸۷.

[3]- الفاروق، شبلی نعمانی، ج۱، ص۴۷ و االبدایه و النهایه، ج۳، ص۲۸۵.

[4]- ابن هشام، ج۲، ص۲۸ و تاریخ طبری ج۳، ص۹۶۹ و کامل ابن کثیر، ج۱، ص۱۳۴.

[5]- اسلام شناسی، دکتر علی شریعتی، ص۱۶۰و تاریخ طبری، ج ۳، ص۹۶۹

عباس شمشیر می‌کشم»؟ فاروق در جواب می‌گوید: « ای پیامبر خدا، اجازه دهید تا گردن او را با شمشیر[1] بزنم که فرمان تو را رعایت نکرده است، پیامبر ﷺ به فاروق اجازه نداد، و ابوحذیفه از گفتار خود نادم و همیشه می‌گفت کفاره آن سخن نابجا تنها این است که در جنگ با دشمنان اسلام شهید شوم و سرانجام در جنگ یمامه بشهادت رسید.

فاروق دایی خود را در بدر به قتل می‌رساند

با پیشرفت مسلمانان در میدان جنگ، فاروق می‌بیند که خطر از ستاد فرماندهی دور شده است و بهمین جهت از پیامبر اجازه گرفته و برای زدن کله‌های کفر به قلب سپاه قریش حمله می‌کند و در جمعیت انبوه کسانی که این اعجوبه زورمند و مخوف، گردن آن‌ها را می‌زند[2]، یکی هم (عاصی بن هشام) خالو و دایی فاروق است که بدون تأمل گردن او را هم می‌زند زیر ایمان فاروق به خدا و پیامبرش، بر فراز همه عواطف و احساسات او قرار دارد، و بعد از قبول اسلام، عضو یک خانواده ایمانی گردیده است، که بلال حبشی، صهیب رومی، و سلمان فارسی برادران او هستند، اما (عاصی‌بن‌هشام) دایی او بیگانه‌ای است و حتی، بر اثر کفر، دشمنی است که باید بدون تأمل گردنش را بزند.

پیامبر ﷺ در کنار سایبان (ستاد فرماندهی) بار دیگر آیه‌های نوید بخش پیروزی را با نوای دل‌انگیز خویش تلاوت می‌کند، که با شنیدن آن‌ها هیجان سپاهیان اسلام باوج می‌رسد، و مانند وزنه‌های آهنین گداخته صفوف سپاه کفر توخالی و پا در هوا را از هم می‌پاشد، و از سپاه آنچه باقی مانده‌اند و اسیر نشده‌اند، صحنه را پشت سر گذاشته و تا هر جا که می‌توانند فرار می‌کنند، و جنگ پایان می‌یابد، و میدان جنگ خالی می‌ماند و در محل حرکت و جوش و خروش این همه انسان‌های مغرور، آنچه باقی مانده است عبارتند از:

---

[1]- ابن هشام، ج۲، ص ۳۶ و تاریخ طبری ج۳، ص۹۶۹ و اسلام شناسی، علی شریعتی، ص۱۶۰.

[2]- ابن هشام، ج۲، ص۳۶. حیاة عمر، شبلی، ص۲۳ و الفاروق، شبلی، ص۴۸.

✔فاروق قصد گردن زدن کسی را میکند که به پیامبر (ص) جسارت کرد. اما پیامبر (ص) مانع می‌شود.

——————————————

«یکی از سپاهیان اسلام بنام ابوالخویصره که سهم خود را گرفته بود بعد از پایان تقسیم به خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: من امروز شاهد تقسیمات تو بودم. پیامبر (ص) فرمود: چطور بود؟ ابوالخصیره گفت: تو جانب عدالت را رعایت نکردی. پیامبر (ص) فرمود: اگر من جانب عدالت را رعایت نکرده باشم پس چه کسی عدالت را رعایت می‌کند؟ ، فاروق از این اتهام و جسارت جاهلانه که سراپا خشم و خروش شده بود به پیامبر (ص) عرض کرد: «اجازه دهید تا گردنش را بزنم!» پیامبر (ص) فرمودند: نه، ولی از تحجر و جمود و سطحی نگری امثال ذوالخویصره برحذر باشید.»

—————————————————

📚 تاریخ طبری، جلد ۳، صفحه ۱۲۱۵

📚 تاریخ ابن هشام، جلد ۲.، صفحه ۲۱۶

📚 تاریخ ابن اثیر، جلد ۱، صفحه ۳۲۶

✔عمر (رض) تصمیم به خفه کردن عمیر بن وهب خبیث میگیرد و دسیسه او را در جنگ بدر خنثی می‌کند.

زمانی که عمیر بن وهب پس از جنگ بدر به قصد ترور رسول خداص به مدینه آمد عمربن خطاب در جمع مسلمانان از روز بدر سخن می‌گفت و از لطف و احسان خداوند در حق مسلمانان بحث می‌نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که شترش را جلوی مسجد می‌خواباند و شمشیرش را نیز به گردن آویخته بود. عمر رضی الله عنه گفت: این سگ، دشمن خدا، عمیر بن وهب است. حتماً جهت به پا کردن شری آمده است، او همان کسی است که میان ما آشوب برپا کرد و در جنگ بدر کافران را از دست ما رهانید.
عمر رضی الله عنه نزد رسول خداص رفت و گفت: عمیر بن وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است. رسول خداص فرمود: بگذارید نزد من بیاید. عمرآمد و حمایل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول خداص بروید که عمیر، فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.
سپس عمیر را نزد رسول خداص آورد. و چون پیامبرص عمر رضی الله عنه را دید که حمائل شمشیر عمیر را گرفته و آن‌را بر گردنش گذاشته، گفت: عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا. عمیر جلو آمد و گفت: «صبح بخیر» و این، خوشامدگویی زمان جاهلیت بود.
رسول خداص فرمود: (اکرمنا الله بتحیة خیر من تحیتک یا عمیر! بالسلام تحیة اهل الجنة).

📚 (صحیح السیرة النبویة: علي ص259.)

«خداوند، خوشامدگویی بهتر از این را که خوشامدگویی بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن (السلام علیکم) است».
رسول خداص فرمود: برای چه کاری آمده‌ای؟
عمیر گفت: به خاطر اسیری که در دست شماست.
پیامبرص فرمود: پس این شمشیر چیست که بر گردنت آویخته‌ای؟
عمیر گفت: خداوند این شمشیرها را زشت بگرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند؟
پیامبرص فرمود: راست بگو، چرا آمده‌ای؟
عمیر گفت: فقط برای کاری که گفتم، آمده‌ام.
رسول خداص فرمود: «این طور نیست؛ بلکه تو و صفوان کنار کعبه نشستید و از کشته شدگان بدر، سخن گفتید. تو گفتی: اگر بدهکار نبودم و فرزندان ضعیفی نداشتم، حتماً خودم را به محمد می‌رساندم واو را می‌کشتم. آن‌گاه صفوان سرپرستی فرزندان و پرداخت بدهی هایت را پذیرفت، به شرط این که مرا بکشی؛ اما خداوند، میان من و مأموریتی که تو داری، حائل است و مانع تو می‌گردد».
عمیر گفت: من گواهی می‌دهم که تو رسول خداص هستی؛ حقا که تو از آسمان خبر می‌آوری و ما تو را تکذیب می‌نمودیم. چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر اطلاع نداشت. و اینک یقین کردم که کسی جز خدا، این خبر را به تو نرسانیده است. سپاس خدایی را که مرا به اسلام هدایت نمود، سپس به طور شایسته شهادتین را بر زبان جاری نمود.

📚(صحیح السیرة النبویة ص260 .)

آنگاه پیامبرص فرمود: (فقهوا اخاکم فی دینه، و علموه القرآن، و اطلقوا اسیره).

به برادرتان مسایل دینی را آموزش دهید و به وی قرآن بیاموزید و اسیرش را نیز آزاد گردانید.

ما از این جریان به میزان هوشیاری و تدابیر امنیتی عمربن خطاب رضی الله عنه پی می‌بریم که بلافاصله متوجه عمیر شد و مراقبت لازم را به عمل آورد و اعلان نمود که وی، شیطانی است که برای به پا کردن شر آمده است. زیرا عمر رضی الله عنه از سابقه‌ی وی خبر داشت؛ عمیر، مسلمانان را در مکه آزار می‌داد و در جنگ بدر مشرکان را تحریک کرده بود. به همین جهت عمر رضی الله عنه تدابیر امنیتی لازم را به خاطر حفاظت رسول خداص اندیشید و از حمائل شمشیر عمیر، دستش را دور نکرد و فرصت انجام عملیات را از او سلب نمود. و به تعدادی از اصحاب دستور داد تا به حراست رسول خداص بپردازند.

📚(السيرة النبوية، عرض واقع وتحليل أحداث للصّلابي ص868 .)

رسول الله (ص)، ابوبکر (رض) را به منظور فتح خیبر به بنی فزاره و عمر (رض) را به بنی فلان و غیره فرستاد تا از موقعیت جنگی اطلاع حاصل کند، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با جهاد در جنگ خیبر لشگر دشمن را ضعیف کردند اما با سعی و تلاشی که کردند قلعه خیبر فتح نشد، شکست خوردند و بازگشتند ولی سپس حضرت علی رضی الله عنه کار دشمن را تمام کرد و خیبر به مدد الله فتح شد. 👇👇

وَوجدنَا أَبَا بكر وَعمر قد شاركاه فِي ذَلِك بحظ حسن وَإِن لم يلحقا بحظوظ هَؤُلَاءِ، وَإِنَّمَا ذَلِك لشغلهما بالأفضل من مُلَازمَة رَسُول الله صلى الله عليه وسلم وموازنة فِي حِين الْحَرْب وَقد بعثهما رَسُول الله صلى الله عليه وسلم على الْبعُوث أَكثر مِمَّا بعث عليًّا، وَقد بعث أَبَا بكر إِلَى بني فَزَارَة وَغَيرهم، وَبعث عمر إِلَى بني فلَان وَمَا نعلم لعَلي بعثاً إِلَّا إِلَى بعض حصون خَيْبَر ففتحه، وَقد بعث قبله أَبَا بكر وَعمر فَلم يفتحاه، فَحصل أَربع أَنْوَاع الْجِهَاد لأبي بكر وَعمر وَقد شاركا عليًّا فِي أقل أَنْوَاع الْجِهَاد مَعَ جمَاعَة غَيرهم"([10]).

📚 [10]- الفصل في الملل والأهواء والنحل، ابن حزم (4/107).

قال الحسين بن على رضى الله عنه: "اتق الله أبا عبد الرحمن! ولا تدعن نصرتی، واذكرنی فی صلاتک، فوالذی بعث جدی محمدًا (صلى الله عليه وآله) بشيرًا ونذيرًا، لو أن أباک عمر بن الخطاب أدرک زمانی لنصرنی کنصرته جدی، وأقام من دونی قيامه بين يدی جدی، يا ابن عمر"([۲]).

به آن خدایی قسم که جدم محمد (ص) را بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرد، اگر پدرت عمر بن خطاب در این دوره مرا درک می‌کرد مرا یاری میداد همانطور که جدم را یاری کرد!

📚 ([۲]) موسوعة كلمات الإمام الحسين، لجنة الحديث فی معهد باقر العلوم (ص۳۷۴).

قال ابن سعد: "قَالُوا: شَهِدَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَدْرًا وَأُحُدًا وَالْخَنْدَقَ وَالْمَشَاهِدَ كُلَّهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم ، وخرج فِي عِدَّةِ سَرَايَا، وَكَانَ أَمِيرَ بَعْضِهَا"([4])

ابن سعد گفت: گفتند: عمر بن خطاب در بدر و احد و خندق و همه صحنه ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شد و در چند مورد به میدان رفت امیر برخی از آنها بود» ([4])

📚 ([4]) الطبقات الكبرى، ابن سعد (3/206).

وكان من القادة في المعارك التي يخوضها النبي صلى الله عليه وسلم، وكان ممن يثبتون مع النبي صلى الله عليه وسلم إذا اشتد القتال، كما اعترف بكلا الفضيلتين محمد حسين فضل الله في كتابه: الإسلام ومنطق القوة([3]).

او از سردمداران جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و از جمله کسانی بود که در صورت شدت گرفتن جنگ در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ایستادگی می کرد. چنان که محمد حسین فضل الله در کتاب اسلام و منطق القوة ([3]) هر دو فضیلت را تشخیص داده است.

📚 ([3]) الإسلام ومنطق القوة (ص176-177)

قال ابن الجوزي في (تلقيح فهوم أهل الأثر): "وَكَانَ إِسْلَامه فتحًا، وهجرته نصرًا، وغضبه عزًا وَرضَاهُ عدلا وَشهد بَدْرًا وأحداً والمشاهد كلهَا"([5]).

ابن جوزی در (تقیح فهوم اهل الاثر) می‌گوید: اسلام آوردن او فتح بود و هجرتش پیروزی بود و غضبش عزت بود و رضایتش عدالت بود و بدر و احد و همه صحنه‌ها را مشاهده کرد. ([5]).

([5]) تلقيح فهوم أهل الأثر، ابن الجوزي (ص: 76) - صفة الصفوة، ابن الجوزي (1/104).

عمر (رض) در جنگ بدر دایی مشرک خود را میکشد و به پدر سعید بن عاص از روی دلسوزی رحم میکند و از قتل وی منصرف میشود.👇

قال ابن هشام رحمه الله تعالى: "حَدَّثَنِي أَبُو عُبَيْدَةَ وَغَيْرُهُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْمَغَازِي: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ، وَمَرَّ بِهِ: إنِّي أَرَاكَ كَأَنَّ فِي نَفْسِكَ شَيْئًا، أَرَاكَ تَظُنُّ أَنِّي قَتَلْتُ أَبَاكَ، إنِّي لَوْ قَتَلْتُهُ لَمْ أَعْتَذِرْ إلَيْكَ مِنْ قَتْلِهِ، وَلَكِنِّي قَتَلْتُ خَالِي الْعَاصِ بْنَ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، فَأَمَّا أَبُوكَ فَإِنِّي مَرَرْتُ بِهِ وَهُوَ يَبْحَثُ بَحْثَ الثَّوْرِ بِرَوْقِهِ فَحُدْتُ عَنْهُ، وَقَصَدَ لَهُ ابْنُ عمه عليّ فقتله"([7]).

قال ابن كثير بعد ذكره لهذا الخبر "وهذا منقطع، وهو كالمشهور"([8]).

([7]) سيرة ابن هشام (2/289).
([8]) مسند الفاروق، ابن كثير (2/464).

جزایری و بحرانی شیعه میگویند: اکثر فتوحات در دوران عمر (رض) انجام گرفته. 👇

قال نعمة الله الجزائری: "أکثر البلاد إنما فتحت فی خلافة عمر"([۱۵]).

ویقول البحرانی: "أکثر الفتوحات التی صدرت من عمر کان برأی الامام وإذنه "([۱۸]).

📚 ([۱۵]) الأنوار النعمانیة، نعمة الله الجزائری (۱/۱۰۳).

📚 ([۱۸]) الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة، یوسف البحرانی (۱۸/۳۰۷).

📌و این نشان دهنده جرات و شهامت حضرت عمر رضی الله عنه در تصمیم گیری های خطرناکی مثل فتح ممالک قدرتمند است از جمله حکومت مجوسی ساسانی ایران و سرزمین عراق و ...

و کلینی میگوید عمر (رض) در کشتن مجوسیان ایرانی زیاده روی میکرد و این تنفر ایرانیان از عمر رضی الله عنه به همین خاطر است. (عمر رضی الله عنه با به کارگیری خالد بن ولید رضی الله عنه در جنگ قادسیه ایران را فتح نمود.) 👇

وری الكليني بسنده عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ، قَالَ:" سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: {الم (1) غُلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ} [سورة الروم:1-3]؟ فأنزل الله بذلك كتابا قرآنا {الم (1) غُلِبَتِ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ} يعني غلبتها فارس في أدنى الأرض وهي الشامات وما حولها، {وَهُمْ} يعني وفارس {مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ } الرُّومَ { سَيَغْلِبُونَ } يَعْنِي يَغْلِبُهُمُ الْمُسْلِمُونَ، { فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (4) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ } [سورة الروم:4-5] ، فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها، فرح المسلمون بنصر الله ".

قال: قلت: أليس الله يقول: { فِي بِضْعِ سِنِينَ } وَقَدْ مَضَى لِلْمُؤْمِنِينَ سِنُونَ كَثِيرَةٌ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَفِي إِمَارَةِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّمَا غَلَبَ الْمُؤْمِنُونَ فَارِسَ فِي إِمَارَةِ عُمَرَ؟"([16]).

📚 ([16]) الكافي، الكليني (15/610).

قال المجلسي عن الحديث:" الحديث السابع والتسعون والثلاثمائة: صحيح"([17]).

📚 ([17]) مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، المجلسي (26/266).

ويقول الأمينى: "غير أن فتوحات عمر وأياديه فى بسط الاسلام فى أرجاء العالم لا تنسى، ولم تزل تذكر فى صفحات التاريخ، فله فضيلة الرجحان على أبى بكر إن وزنا بميزان غير معيبة"([٢٠]).

و الامینی می گوید: «اما فتوحات عمر و دست او در گسترش اسلام در جهان فراموش نشده و در صفحات تاریخ ذکر شده است و فضیلت برتری بر ابوبکر را دارد اگر در غیر عیب سنجیده شود.» ([٢٠]).

📚 ([٢٠]) الغدير، الأمينى (٧/٣٠٩).

ابن هشام می‌گوید: می‌گویند: «أ عارٌ علی رجل قتلتموه، اخبرنی لمن الدّائرة الیوم = مایه‌ی ننگ نیست مردی را کشتن، بگویید امروز پیروزی از آن کیست؟»

ابن اسحاق می‌گوید: مردانی از بنی مخزوم می‌پندارند که ابن مسعود می‌گفت: به من گفت: «ای چراننده‌ی گوسفندان، بر بلندایی دشوار فرا رفته‌ای.

می‌گوید: آنگاه سرش را از تن جدا کردم و به حضور رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم آوردم و عرض کردم: ای رسولِ خدا، این سرِ دشمن خدا، ابوجهل است.

می‌گوید: رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم فرمود: «آللّهِ الّذی لا اله غیره = خداست که هیچ معبود راستینی جز او نیست.»

می‌گوید: سوگند رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم چنین بود.

عرض کردم: آری سوگند به خدایی که هیچ معبود راستینی جز او نیست. آنگاه سرش را فراروی رسول خدا صلّی‌الله علیه وآله وسلم افکندم و خدا را سپاس گفت.

ابن هشام می‌گوید: ابو عبیده و دیگر کسانی که از مغازی (دانش جنگ‌ها) آگاه هستند، برای من روایت کرده‌اند که گذر عمر بن خطّاب بر سعید بن عاص افتاد و به او گفت: می‌بینم چیزی به دل داری، می‌پنداری من پدرت را کشته‌ام. اگر هم او را کشته بودم، برایت، به دلیل کشتنِ او بهانه نمی‌آوردم، بلکه من دایی‌ام، عاص بن هشام بن مغیره را کشته‌ام، درباره‌ی پدرت باید بگویم گذرم بر او افتاد و دیدم مانند گاو نر دارد با شاخ خود زمین را می‌کاود، از او منصرف شدم و پسر عمویش علی رفت و او را کشت.

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

الحمدلله رب العلمین و العاقبت للمتقین و الصلوات و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین امابعد"

در این کنفرانس پاسخ به شبهات روافض در موردفرار از جنگها مخصوصا حضرت عمر رضی الله عنه که میگویند{روافض} عمر بن خطاب از جنگها فرار میکرده است را، در خدمت عزیزان هستم*

برای پاسخ به این شبهه ابتدا باید بدانیم ایشان {عمربن الخطاب رض}در چه شرایطی اسلام اوردند و اهمیت اسلام عمر رضی الله را بدانیم تا خود به خود شبهه معاند باطل شود

شرح موضوع

ایشان {عمربن الخطاب رض} سیزده سال بعد از عام الفیل بدنیا امدند و دوران نوجوانی نسبتا سختی داشتند

طبیعت مخلص و باوفاي {عمربن الخطاب رض} باعث شده بود او در حد توان خود از قریش و مکه دفاع کند و در مقابل هر آنچه آن را باعث ضربه خوردن به قریش مي دانست بایستد. براي همین در آغاز دعوت رسول الله (صلي الله علیه و سلم) از آنجایي که هنوز با این دعوت آشنایي نداشت و آن را باعث بي رونقي مکه و از بین رفتن مکانت و ارزش قریش مي دانست به شدت در برابر آن مقاومت کرد تا جایي که او {عمربن الخطاب رض}از شدیدترین افراد قریش در برابر کساني بود که ایمان آورده بودند.

عمربن الخطاب در جاهلیت زندگي کرده و کاملا با حقیقت آن آشنا بوده و به تمام آداب و سنن و ارزشهاي آن آشنایي داشت و براي همین وقتي به

اسلام وارد شد زيبايي آن را كاملا درك كرد و به تفاوت عظيم بين آن و عقيده گذشته خود پي برد ..

اسلام آوردن عمربن الخطاب (رضي الله عنه)

اولين شعاع نور ايمان هنگامي بر قلب عمر بن الخطاب تابيد كه مشاهده كرد زنان مسلمان به علت اذيت و مشقت هايي كه از دست او متحمل شده اند سرزمين خود را ترك كرده و به حبشه مهاجرت مي كنند. ديدن اين صحنه قلب عمر بن الخطاب را به رحم آورد.

زمانيکه ام عبدالله همسر عامر، وقتی بر اثر اذيت و آزار عمر عازم هجرت به حبشه گشته وکوچ وبارخود را بسته و در انتظار مهاجرين ديگر در جائی نشسته بود ناگاه می‌بيند كه عمر بر بالای سر او ايستاده است، و با لحن محبت‌آميزی با وی می‌گويد:

«ای ام عبدالله! تو هم از وطنت بسوی حبشه مهاجرت می‌کنی؟» و وقتی آن زن در جواب او می‌گويد:« بلی ازآزار تو وطنم را ترک می‌کنم! و بجای ديگر می‌روم تا خدا گشايشی بما بدهد» عمر با يک حالتی از تأثر و تأسف و نشانه‌ای از مهر و دلسوزی باو می‌گويد:

«صَحِبَكُمُ اللهُ»

خدا يار و ياور شما باشد » [1]

مؤرخين می افزايند: صحبت های ووضعيت روانی عمر بحدی محبت اميز و دلجويانه بود ، كه ام عبدالله را به مسلمان شدن عمر كاملاً اميدوار می‌کند، اگر چه شوهرش عامر حدس او را اشتباه می‌شمارد و باو می‌گويد عمر هرگز مسلمان نمی‌شود.

1(سيره ابن هشام، جلد1، صفحه:214 و تاريخ كامل ابن اثير، جلد1، صفحه:94 و فاروق اعظم، هيكل، جلد1، صفحه:41 و عبقريه عمر، عقاد، صفحه:495 و اخبار عمر، صفحه:15.)

حضرت عمر (رضی الله عنه) از جملهء شخصیت های بود که در وقار ، دلیری و سرسختی شهرت بینظیر داشت. اسلام آوردن وی برای مشرکان بحیث یک فاجعه بشمار میرفت. مشرکان احساس کردند که یکباره خوار وذلیل شده‌اند، بالعکس مسلمانان جامهٔ عزّت و شرف و سرور بر تن کرده اند.

مؤرخ مشهور جهان اسلام ، ابن اسحاق از حضرت عمر روایت میفرماید: که حضرت عمر فرموده است: «وقتی اسلام آوردم، در خاطرات خود مرور می‌کردم که از اهل مکه، چه کسی در دشمنی با رسول الله صلی الله علیه وسلم سرسخت‌تر است؟ گوید: گفتم: ابوجهل! رفتم تا دروازه خانهٔ او را تک تک کردم. او از خانه بیرون شد وگفت: اهلا و سهلا! چه عجب؟! گوید: گفتم: آمده‌ام تا به تو خبر بدهم که من به خدای یکتا و به فرستادهٔ او محمد صلی الله علیه وسلم ایمان آورده‌ام و هر آنچه را که وی آورده است تصدیق کرده‌ام!

می گوید: ابوجهل دروازه را به روی من بست و گفت: مرده شوی خودت را و آن خبری را که آورده‌ای ببرد.[2]

پیامبراکرم صلی الله علیه وسلم به درگاه خداوند متعال دست به دعا بُرده بودند که وی اسلام بیاورد: طوریکه این حدیث صحیح را ترمذی از ابن عمر نقل فرموده است.

همچنین، طبرانی از ابن مسعود و انس نقل کرده است که پیامبرگرامی اسلام به درگاه خداوند متعال چنین دعا نمود:

«اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِعُمَرَ بن الْخَطَّابِ، أَوْ بِأَبِي جَهْلِ بن هِشَامٍ »

---

2 (سیرةابن‌هشام، جلد 1، صفحه 349-350.)

«خداوندا، اسلام را با هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوب‌تر است یاری ده و عزت بخش: عمربن خطاب یا ابوجهل بن هشام که نام ابوجهل نیز عمر بود». «[3]

که عملاً معلوم شد آن فرد محبوب‌نزد الله (ج)، عمربن خطاب (رضی الله عنه) بوده است.

سنن الترمذي حكم‌حديث:صحيح

/https://lib.efatwa.ir/42160/5/617

در حدیثی آمده است :

«حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّلْحِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خِرَاشٍ الْحَوْشَبِيُّ عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدِ اسْتَبْشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلاَمِ عُمَرَ».

(از ابن عباس(رض) روایت شده که گفت: وقتی عمر اسلام آورد جبریل نازل شد و گفت: یا محمد! اهل سماء به اسلام عمر بشارت می‌دهند).[4]

/https://lib.efatwa.ir/42157/1/38

بعد از اینکه دو قهرمان بزرگ، هریک سید الشهدا حضرت حمزه بن عبدالمطلب و حضرت عمربن الخطاب به دین اسلام مشرف شدند ، ابرهای تیره و تار از فضای اسلام به کناری رفتند، و مشرکان از آن سرمستی که در شکنجه و آزار مسلمانان داشتند، به خود آمدند. و در برخورد خویش با پیامبرصلی الله علیه وسلم و پیروان آن حضرت تجدیدنظر کردند، و به شیوه‌های دادوستد و تقدیم هدایای نفیس و فرستادن پیشکش‌های ارزنده روی

3(جامع الترمذی، ابواب المناقب، «مناقب عمربن الخطاب»، جلد 5، صفحه 576، ح 3681.).

4سنن ابن ماجه -جلد1ص38 حكم حديث:صحيح (سنن ابن ماجه لأبي عبد الله محمد بن يزيد الربعي، كتاب فضائل أصحاب رَسُول اللَّهِ باب فَضْلُ عُمَرَ).

آوردند. این بیچاره‌ها نمی‌دانستند که تمامی آنچه آفتاب بر آن می‌تابد، در برابر دین خدا دعوت بسوی خدا، به بال پشّه‌ای نمی‌ارزد! از این رو، در این راستا نیز، همه تیرهایشان به سنگ آمد، و شکست خوردند، و به جایی نرسیدن

پس از نقل این موارد از اخلاص و اهمیت اسلام اوردن عمر بن خطاب رضی الله عنه اگاه شدیم و این نکته را دقت کنید زمانی که اسلام در ضعف بود ومشرکین از نظر تعدادی از مسلمانان قوی تر بودند با شجاعت اسلام خویش را اشکار کرد و از بیان حق ترسی نداشت پس چطور با این اخلاص نعوذ و بالله منافق بوده است و هدفم این بود که با این مقدمه به سراغ فتنه ای دیگر برویم

منحرفین میگویند که عمر بن خطاب رضی الله عنه از جنگ ها می گریخت؟ و اگر میتوانید نام جنگ ها و کفاری را که عمر بن خطاب رضی الله عنه در جنگ به قتل رساند، برایمان ذکر کنید!!!

پاسخ

اولا:

امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه از اصحابی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تمام غزوات شاهد بوده و آن حضرت آنها را ترک نکرد.

بلکه تا پایان زندگی با جان و مال شان در کنار اسلام ایستادگی کردند و تا اعلای کلمة الله اسلام را با خون خود یاری نمودند که در ادامه مفصل توضیح میدهم تا رافضی تهمت زن را بیشتر رسوا کنیم

ابن جوزی رحمه الله می فرماید:

اتفق العلماء على أن عمر رضوان الله عليه شهد بدرا وأحدا والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ، لم يغب عن غزاة غزاها رسول الله صلى الله عليه وسلم.

علما اجماء دارند که عمر رضی الله عنه شاهد بدر و احد بود و در همه صحنه ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

وعن ابن سعد قال: قالوا - يعني العلماء بالسيّر - شهد عمر رضوان الله عليه شهد بدرا وأحدا والمشاهد كلها، فأمّا خروجه في السريْة فقد بعثه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى تربة "

ابن سعد میگوید : گفتند - یعنی علما سیره - عمر رضی الله عنه شاهد بدر و احد و همه صحنه ها بود.[5]

و همین کلام را ابن سعد در کتاب الطبقات الکبری (272/3) نیز می گوید:

قالوا: شهد عمر بن الخطاب بدرا، وأحدا، والخندق، والمشاهد كلها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم، وخرج في عدة سرايا وكان أمير بعضها " انتهى

عمر بن خطاب در بدر و احد و خندق و همه صحنه ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شد و در سریه های متعدد بیرون رفت و فرمانده برخی از آنان بود.

ثانیا:

اگر حضرت عمر رضی الله عنه نعوذبالله منافق و اهل فرار از جنگ بوده چرا باید خود را در خطر بیندازد و در جنگها شرکت کند میتوانست از ابتدا

5انتهى، من "مناقب أمير المؤمنين" (ص 88).تصویر کتاب در بالا

بهانه بیاورد و اصلا به جنگ نرود ،ایا این مسئله برای طعن زنندگان جای کمی تفکر ندارد ؟

ثالثا

رسم راویان این نیست که در هر یک از غزوات نبوی از مردگان و قاتلان کفار تحقیق کنند; و اگر عنایت داشته باشید غالباً ذکر نام به خاطر شهرت آن کافر است، مانند کشته شدن کفار قریش در جنگ بدر و احد، این کفار بیشتر یا به خاطر شهرتشان شناخته شده اند یا به خاطر دشمنی با مسلمانان یا به دلیل خویشاوندی آنها با یکی از مهاجران.

و گاه اگر حکایت یا دلیلی به آن موارد مربوط باشد به ذکر مرده و قاتل او می پردازند.

آنچه علما و محدثین از امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب نقل کرده اند; او دایی اش العاص بن هشام بن مغیره را در جنگ بدر کشت.

عاص بن هشام که از اقوام مادری سیدنا عمر بود [دایی]در جنگ بدر همراه مشرکین علیه مسلمانان میجنگند که توسط سیدنا عمر کشته میشود.

ابن هشام مینویسد

وَالْعَاصِ بْنُ هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَخْزُومٍ، قَتَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ

و عاص بن هشام بن مغیره توسط عمر بن خطاب کشته شد. [6]

https://al-maktaba.org/book/23833/735

6سيرة ابن هشام ت السقا ٧١١/١ — عبد الملك بن هشام (ت ٢١٣)

حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِكْرِمَةَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ، وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيِّبِ، أَنَّهُمَا قَالا: بَيْنَمَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ، إِذْ مَرَّ بِهِ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ، فَدَعَاهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ: " وَاللَّهِ إِنِّي مَا قَتَلْتُ أَبَاكَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَلَكِنْ قَتَلْتُ خَالِي الْعَاصَ بْنَ هِشَامٍ، وَمَا لِي أَنْ أَكُونَ أَعْتَذِرُ مِنْ قَتْلِ مُشْرِكٍ.

سعید ابن المسیب میفرماید روزي عمر بن خطاب در مسجد نشسته بود که ناگاه دید سعید بن العاص جلوی آنها عبور کرد وگویا ناراحت بود، عمر بن خطاب هم او را صدا زد وچون آمد به او گفت:ای برادر سوگند به خدا من پدرت را در جنگ بدر نکشتم، آنکسی که من او را کشته بودم در جنگ بدر خالویم عاص بن هشام بود ومن بخاطر قتل یک مشرک از کسی معذرت خواهی نمیکنم [یعنی اگر من پدرت را کشته بودم برایم مهم نبود واز تو هم نمیترسیدم چون مشرک بوده بهر حال پدرت بدست من کشته نشده] [7]

https://shamela.ws/book/9412/20#p1

۲.این روایت را سعید بن مسیب رحمه الله روایت کرده وایشان امام التابعین بوده ومرسلاتش صحیح اند

مرسل سعید بن المسیب، وهو أصحّ التّابعین إرسالًا [8]

قال یحیى بن معین: مرسلات سعید بن المسیب أحسن من مرسلات الحسن

7جزء من نسخة إبراهيم بن سعد ١/١٠٠ — إبراهيم بن سعد (ت ١٨٤)

السنن الکبرى: 1/ 421 8

یحیی بن معین فرموده:مرسلات سعید بن مسیب احسن هستند نسبت به مرسلات حسن بصری[9]

وقال أحمد بن حنبل: مرسلات سعيد بن المسيب صحاح لا نرى أصحّ من مرسلاته

امام احمد فرموده مرسلات سعید بن مسیب صحیح هستند، صحیح تر از مرسلات او را ندیده ایم! [10]

۳. بقیه رجال سند هم ثقه هستند

أبو صالح السمان الزيات التيمي ثقه مستقيم الحديث

https://bit.ly/3958DGW

نتیجه این است، در حال حاضر نمی توان - به طور مطلق - از هر صحابی دانست که چه تعداد کافر کشته است و سرشناسان آنها را اعم از مربوط به عمر بن خطاب و یا بقیه صحابه رضی الله عنهم بشناسیم. و اینکه حضرت عمر در راه دین انقدر مخلص بوده که حتی به دایی مشرکش نیز رحم نمیکند

ندانستن مستلزم نبودن نیست، همانطور که هر فرد عاقل می داند.همانطور که از اصحاب دیگر هم مشخص نیست .

پس رافضی کذاب کله پوکت را بکار بینداز کسی بیکار نبوده در جنگها همه کشته ها و قاتلینش را تک به تک فیلم بگیرد سند کند ،ایا فهم این مطلب اینقدر برای شما سخت است الله از این همه جهل

9السنن الکبری: 1/ 148

السنن الکبری: 6/ 42 10

سوم:

ادعای رافضی کذاب در اینکه فاروق عمر بن الخطاب رضی الله عنه شجاع نبود، ادعای نادرستی است.

از عمر رضی الله عنه به صورت متواتردلیل شجاعت و شهامت و سختگیری او در برابر کفار ثابت شده است.

اینها برخی از روایاتی است که دلالت بر شجاعت و قدرت بالای عمر بن خطاب رضی الله عنه و تأثیر آن در حمایت از اسلام و سرکوب کفر و اهل آن دارد.روایتی که در بالا هم به ان اشاره شد اما انقدر زیباست که به کوری چشم منحرفین رافضی دوباره هم میاوریم .

از ابن عمر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ: بِأَبِي جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ قَالَ: وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ. [11]

وهمچنین از ام المومنین عائشه نقل شده :

وعن عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ)

خدایا اسلام را به هر یک از این دو نفر که نزد تو محبوبتر یاری ده و عزت بخش [12]

11رواه الترمذي (3681) وقال : "هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ"، وصححه الألباني في "صحيح سنن الترمذي" (3 / 509).

12رواه الحاكم (3 / 83) وقال: " هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ " ووافقه الذهبي، وصححه الحافظ ابن حجر في "فتح الباري" (7 / 48)، وصححه الألباني في "السلسلة الصحيحة" (7 / 682). وروى البخاري في صحيحه (3863) عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: (مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ).

ابن مسعود رضی الله عنه میگوید :
(ما از زمان اسلام اوردن او (عمر) گرامي بوديم).

ابن حجر رحمه الله گفت:
قول او: (مَا زِلْنَا أَعِزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ) یعنی به خاطر قوت و استقامت او در امر خدا اذیت و ازار ما پایان یافت [13]

/https://sh.lib.eshia.ir/43242/7/48

سوال ما از رافض

اگر عمر رضی الله عنه از جنگ ها می گریخت و در آن شرکت نمی کرد، چگونه در اسلام و مسلمین ، عزت اسلام بود؟!

بلکه نزد کفار قریش به خاطر اعتبار و موقعیتي که در جنگ ها داشت و اینکه از خاص ترین اصحاب پیامبر صلي الله علیه و آله و سلم بود شناخته مي شدند.

رافضی کذاب میگوید عمر رضی الله عنه از جنگ احد فرار کرده است !!!

اکنون احادیث صحیح را بررسی میکنیم تا دروغ انها را اشکار کنیم

از براء رضی الله عنه درباره غزوه احد روایتی زیبا هست بدین شرح

عَنِ البَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَقِينَا المُشْرِكِينَ يَوْمَئِذٍ – أي يوم معركة أحد، وَأَجْلَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَيْشًا مِنَ الرُّمَاةِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ، وَقَالَ: لاَ تَبْرَحُوا، إِنْ رَأَيْتُمُونَا ظَهَرْنَا عَلَيْهِمْ فَلاَ تَبْرَحُوا، وَإِنْ رَأَيْتُمُوهُمْ ظَهَرُوا عَلَيْنَا فَلاَ تُعِينُونَا. فَلَمَّا لَقِينَا هَرَبُوا، حَتَّى رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ فِي الجَبَلِ، رَفَعْنَ عَنْ سُوقِهِنَّ، قَدْ بَدَتْ خَلاَخِلُهُنَّ، فَأَخَذُوا يَقُولُونَ: الغَنِيمَةَ الغَنِيمَةَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: عَهِدَ

13فتح البارى (48/7).

إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ لاَ تَبْرَحُوا، فَأَبَوْا، فَلَمَّا أَبَوْا صُرِفَ وُجُوهُهُمْ، فَأُصِيبَ سَبْعُونَ قَتِيلًا، وَأَشْرَفَ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ فَقَالَ: لاَ تُجِيبُوهُ. فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ قَالَ: لاَ تُجِيبُوهُ. فَقَالَ: أَفِي القَوْمِ ابْنُ الخَطَّابِ؟ فَقَالَ: إِنَّ هَؤُلاَءِ قُتِلُوا، فَلَوْ كَانُوا أَحْيَاءً لَأَجَابُوا، فَلَمْ يَمْلِكْ عُمَرُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ مَا يُخْزِيكَ ...)

ترجمه

از ابو اسحاق روایت است که براء رضی الله عنه گفت :در ان روز (احد)با مشرکین روبرو شدیم و پیامبر صلی الله علیه و اله لشکری از تیر اندازان را جا بجا کرد و عبد الله را بر انان امیر کرد و فرمود :از جای خود تکان نخورید اگر مارا ببینید که پیروز شده ایم به کمک ما نیایید ، و چون با دشمن رویاروی شدیم انها گریختند و حتی زنان را دیدیم که پاچه ها را ور زده و به سوی کوه میدویدند و مسلمانان میگفتند غنیمت غنیمت

عبدالله گفت :پیامبر از من عهد گرفته است که از جای خود تکان نخورید

و تیراندازان نپزیرفتند و چون نپزیرفتند روی ایشان برگردانیده شد از سمت و سویی که باید روی بدان میبودند و حرکت دشمن را زیر نظر داشتند

هفتاد تن کشته شدند و ابو سفیان بر بلندی امد و گفت :ایا محمد در میان مردم است حضرت فرمود به او پاسخ ندهید

سپس گفت ایا پسر ابی قحافه در میان مردم است حضرت فرمود به او پاسخ ندهید سپس گفت ایا پسر خطاب در میان قوم است ؟ سپس ابوسفیان گفت به تحقیق که اینها کشته شدند واگر زنده میبودند پاسخ میدادند عمر نتوانست خودداری کند و گفت دشمن خدا دروغ گفتی خداوند انچه را که تو را خوار بگرداند نگه داشته است ....[14]

14رواه البخاري (4043).

اولا

رافضی دقت کن این روایت نشان میدهد پیامبر صلی الله علیه و اله و اصحاب همه بر بالای احد عقب نشینی کرده بودند نه اینکه فقط عمر رضی الله عنه به انجا رفته باشد و در همینجا کذب رافضی واضح میشود زیرا باید بگویید زبانتان لال رسول الله صلی الله علیه وسلم هم فرار کرده بودند بالای کوه اما به شما میگویم چرا دروغی میگویید که الان در حل تناقضش مثل خر در گل گیر کنید ؟

بلکه به حرف اهل سنت عمل کنید که میگوییم عقب نشینی در جنگ یک عمل مثبت است و همانطور که در روایت هم امده بعد از غلبه دشمن رسول الله و اصحاب کرام عقب نشینی کردند ،که در این رابطه در ادامه مفصل توضیح میدهم شاید فهمیدید

ثانیا

اگر عمر رضی الله عنه از جنگ ها می گریخت و در آن شرکت نمی کرد، پس چرا ابوسفیان، رئیس مشرکان، در آن روز که گمان می کرد عمر کشته شده است، شادی می کرد و سراغش را میگرفت تا مطمئن شود؟!

بلکه عمر رضی الله عنه را می بینیم که از شهامت و عشق مفرط به سرکوبی کفار، اصرار به جنگ با قریش در جریان عهدنامه حدیبیه دارد.

عن أَبي وَائِلٍ، قَالَ: كُنَّا بِصِفِّينَ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا أَنْفُسَكُمْ، فَإِنَّا كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الحُدَيْبِيَةِ، وَلَوْ نَرَى قِتَالًا لَقَاتَلْنَا، فَجَاءَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا عَلَى الحَقِّ وَهُمْ عَلَى البَاطِلِ؟ فَقَالَ: بَلَى.

عمر گفت: آیا قاتلان ما در بهشت و قاتلان آنها در جهنم نیستند؟

پیامبر فرمود بله.

عمرگفت: پس چرا دنیا را در دین خود می دهیم؟

آیا برگردم، زمانی که خدا بین ما و آنها داوری کند؟

پیامبر فرمود: ای ابن الخطاب من رسول خدا هستم و خداوند هرگز مرا رها نمی کند.

عمر نزد ابوبکر رفت و همان چیزی را که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود به او گفت.

ابوبکرگفت: او رسول خداست و خداوند هرگز او را رها نمی کند.

پس سوره فتح نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تا آخر آن خواند.

عمر گفت: ای رسول خدا آیا فتح می شود؟

پیامبرفرمود: آری [15]

سوال از رافضی

ایا شخصی که ترسو باشد و بخاهد از جنگ بگریزد از تحمیل صلح توسط مشرکین خوشحال میشود یا ناراحت میشود ؟

اگر حضرت فاروق اعظم نعوذبالله اهل فرار بود چرا از صلح ناراحت شد؟روافض اینقدر شبهات کذب و سخیف مطرح میکنید که همه جا در تناقض میفتید زیرا الله متعال از صحابه راضی شده است پس هیچ شیطانی توان مقابله با امر الله را ندارد

روافض و منحرفین عقیدتی، وقتی بر امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب دروغ بستند که او از جنگ ها فرار می کرد در روایات جست‌وجو کردند، شاید در میان روایات چیزی پیدا کنند که مؤید دروغ آنان باشد، اما قوی‌تر از این‌ها نیافتند:

15روایت بخاری (3182).

ما رواه الإمام أحمد في "المسند" (38 / 97) عن أَبِي بُرَيْدَةُ قَالَ: (حَاصَرْنَا خَيْبَرَ، فَأَخَذَ اللِّوَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَانْصَرَفَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهُ مِنَ الْغَدِ عُمَرُ، فَخَرَجَ، فَرَجَعَ، وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَأَصَابَ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ شِدَّةٌ وَجَهْدٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي دَافِعٌ اللِّوَاءَ غَدًا إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ، وَيُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يُفْتَحَ لَهُ .

فَبِتْنَا طَيِّبَةٌ أَنْفُسُنَا أَنَّ الْفَتْحَ غَدًا، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّى الْغَدَاةَ، ثُمَّ قَامَ قَائِمًا فَدَعَا بِاللِّوَاءِ وَالنَّاسُ عَلَى مَصَافِّهِمْ، فَدَعَا عَلِيًّا وَهُوَ أَرْمَدُ، فَتَفَلَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ اللِّوَاءَ وَفُتِحَ لَهُ) [16]

ترجمه

در جنگ خیبر پیامبر صلی الله علیه و اله وسلم ابتدا پرچم را به دست ابوبکر رضی الله عنه داد اما او پیروز نشد

سپس عمر ابن خطاب رفت شاید پیروز شود اما پس از تلاش بسیار موفق نشد و برگشت

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من فردا پرچم را به مردی میدهم که خدا و رسولش دوستش دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد او بر نمیگردد تا پیروز شود.

رافضی با استناد به این روایت میگوید ابوبکر و عمر رضی الله عنهم هردو در جنگ خیبر فرار کردند و پیامبر صلی الله علیه وسلم علی رضی الله عنه را فرستاد درکتب اهل سنت امده است !!!

باید گفت با این شبهه کمر اهل سنت را شکستید

پاسخ

---

16. وصححه محققو المسند، وصححه الألباني في "سلسلة الأحاديث الصحيحة" (7 / 733).

اولا

ای کذاب در این واقعه دلیلی بر فرار عمر رضی الله عنه از جنگ وجود ندارد اگر وجود دارد نشان دهید ما هم بدانیم

ثانیا

او به علت ترس و گریز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازنگشت، بلکه چون دید به نتیجه ای نرسیده است، چنانکه عبارت (و لم یفتح له) دلالت می کند، بازگشت.

ثالثا

درجنگ خیبر که در آن مقابله با دشمنان نبود که انگیزه فرار انسان باشد، زیرا یهودیان در دژهای خود پنهان شده بودند و جرأت خروج از آن را نداشتند و مسلمانان در صدد هجوم به آن بودند. خیبر تعدادی از دژها محکم بود به همین دلیل جنگ و محاصره چند روز طول کشید.

رابعا

این روایت بر موقعیت عمر رضی الله عنه در جنگ ها و تجربه و شجاعت او دلالت دارد; از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرمانده سربازان قرار داد و به مأموریت ویژه ای فرستاد.

عمر رضی الله عنه هنگامی که انجا را فتح نکرد و به پیروزی مطلوب نرسید به خانه خود در مدینه بازنگشت، بلکه به اردوگاه بازگشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا بود. او بازگشت تا ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دستور میدهند و سربازان عقب نشینی کردند، در این تصویر در متن به آن فرار یا گریز گفته نمی شود و عقب نشینی در شرایطی در جنگ بسیار خوب هم هست طبق انچه در بالا هم گفتم اکنون به نص

قرآن کریم عقب نشینی در جنگ را توضیح میدهم یاد بگیر رافضی تا بدانی دوری از قران چه بلایی بر سرت اورده است شاید توبه کنید

قال الله تعالى: (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ، وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (الأنفال (15 – 16).

ای اهل ایمان، هرگاه با گروه مهاجم کافران در میدان کارزار روبرو شوید مبادا پشت به آنها کرده و از جنگ بگریزید.15

و جز آنها که کناره‌گیریشان برای ساز و برگ نبرد مجدّد یا پیوستن به گروه دیگری از مسلمانان باشد، هرکس در روز جنگ پشت به دشمن کند، قطعاً مورد خشم خدا قرار می‌گیرد و جایگاه او جهنّم است و چه بد سرانجامی است.16

فکر کنم معنای ایه واضح است اما ببینیم نظر علما چیست

ابن کثیر رحمه الله زیل ایه میگوید:

(يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا) أي: تقاربتم منهم ودنوتم إليهم.

یعنی :اگر به انها (دشمن)نزدیک شدی یا انها به سراغت امدند (برای جنگ)

(فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ) أي: تفروا وتتركوا أصحابكم.

نباید فرار نماید و یارانش را رها کند

(وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ) أي: يفر بين يدي قِرْنه مكيدة؛ ليريه أنه قد خاف منه فيتبعه، ثم يكر عليه فيقتله، فلا بأس عليه في ذلك. نص عليه سعيد بن جبير، والسدي.

یعنی: چنانچه فرار از جلوی دشمن نقشه باشد. تا به او نشان دهد که از او می ترسد، یا از او پیروی می کند، بعد از تجدید قوا به او حمله کند و او را نابود سازد ، پس هیچ اشکالی ندارد و جایز است . این قول توسط سعید بن جبیر و السدی وارد شده است

وقال الضحاك: أن يتقدم عن أصحابه ليرى غرة من العدو فيصيبها.

ضحاک میگوید : تا پیش همراهانش برود تا دشمن را غافلگیر کند ونابود کند

(أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ) أي: فر من هاهنا إلى فئة أخرى من المسلمين، يعاونهم ويعاونوه فيجوز له ذلك، حتى ولو كان في سرية ففر إلى أميره أو إلى الإمام الأعظم، دخل في هذه الرخصة " انتهى. "تفسير ابن كثير"(4 /23).

و از اینجا به سوی گروهی دیگر از مسلمانان عقب نشینی کند برای اینکه او را یاری کنند، پس این جایز است، هر چند مخفیانه باشد و نزد امیر خود یا امام اعظم بگریزد، بر این مجوز وارد شده است. [17]

/https://lib.eshia.ir/41719/4/23

وشیخ عبد الرحمن سعدی میگوید:

ومفهوم الآية: ... أن المتحيز إلى فئة تمنعه وتعينه على قتال الكفار، فإن ذلك جائز، فإن كانت الفئة في العسكر، فالأمر في هذا واضح، وإن كانت الفئة في غير محل المعركة كانهزام المسلمين بين يدي الكافرين والتجائهم إلى بلد من بلدان المسلمين أو إلى عسكر آخر من عسكر المسلمين، فقد ورد من آثار الصحابة ما يدل على أن هذا جائز، ولعل هذا يقيد بما إذا ظن المسلمون أن الانهزام أحمد عاقبة، وأبقى عليهم " انتهى. "تفسير السعدي" (ص 317).

17تفسیر ابن کثیر - ط العلمیه - جلد4ص23

ومفهوم آیه این است، کسی که به قصد جنگ این سو و آن سو برود تا بهتر بتواند بجنگد و بیشتر به دشمن ضربه بزند، اشکالی ندارد؛ چون او به قصد فرار به دشمن پشت نکرده است، بلکه به خاطر این به دشمن پشت نموده تا بر آن پیروز بگردد، و یا از جایی دیگر یورش ببرد و دشمن را غافلگیر کند. و یا اینکه بخواهد او را فریب دهد، و دیگر تاکتیک‌هایی که جنگجویان از آن استفاده می‌کنند. نیز پشت کردن به دشمن به منظور پیوستن به دسته‌ای دیگر از همرزمان و یاری کردن آنان جایز است. اگر آن دسته در لشکر وی بود، پس روشن است؛ و اگر دسته‌ای که او می‌خواهد به آن بپیوندد در غیر از محل معرکه بود، مانند اینکه مسلمین در برابر کافران شکست بخورند، و به شهری از شهرهای مسلمین پناه ببرند، و یا به سپاهی دیگر از سپاه مسلمانان پناه ببرند، روایات و آثاری از صحابه وارد شده است که دلالت می‌نماید این کار جایز است... [18]

/https://lib.eshia.ir/41733/1/317

این آیه در جنگ بدر چند سال قبل از جنگ خیبر نازل شده است...[19]

ابوداود در سنن با سند صحیح از ابی سعید نقل میکند این ایه در روز بدر نازل شده است

تفاسیر شیعه هم همین معنا را ذکر کرده اند پس ای رافضی چرا به قران عمل نمیکنی و به بهترین یاران نبی طعن میزنی وقتی ایه قران ذکر شد پس دیگر خاموش باش که الله متعال شما را رسوا کرد و اگر توبه نکنید عذاب سختی میبینید که کلام الله را نفی کردید

18تفسير السعدي تيسير الكريم الرحمن - جلد1ص317

19روى أبو داود في سننه (2648) عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: (نَزَلَتْ فِي يَوْمِ بَدْرٍ : (وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ).) وصححه الألباني في "صحيح سنن أبي داود" (2 / 136).

و اما روایت دوم که رافضی مکرراً از شجاعت عمر رضی الله عنه ایراد می گیرند، این است:

ما رواه البخاري في صحيحه (4322) عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، قَالَ: (لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ مِنَ المُسْلِمِينَ يُقَاتِلُ رَجُلًا مِنَ المُشْرِكِينَ، وَآخَرُ مِنَ المُشْرِكِينَ يَخْتِلُهُ مِنْ وَرَائِهِ لِيَقْتُلَهُ، فَأَسْرَعْتُ إِلَى الَّذِي يَخْتِلُهُ، فَرَفَعَ يَدَهُ لِيَضْرِبَنِي وَأَضْرِبُ يَدَهُ فَقَطَعْتُهَا، ثُمَّ أَخَذَنِي فَضَمَّنِي ضَمًّا شَدِيدًا، حَتَّى تَخَوَّفْتُ، ثُمَّ تَرَكَ، فَتَحَلَّلَ، وَدَفَعْتُهُ ثُمَّ قَتَلْتُهُ، وَانْهَزَمَ المُسْلِمُونَ وَانْهَزَمْتُ مَعَهُمْ، فَإِذَا بِعُمَرَ بْنِ الخَطَّابِ فِي النَّاسِ، فَقُلْتُ لَهُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ قَالَ: أَمْرُ اللَّهِ، ثُمَّ تَرَاجَعَ النَّاسُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ...).

از ابو محمد مولی ابو قتاده روایت است

که گفت و چون روز حنین بود به سوی مردی از مسلمانان نگریستم که با مردی از مشرکین میجنگید و مردی دیگر از مشرکین در عقب ان مرد مسلمان کمین کرده بود تا او را بکشد من به سوی مردی که کمین کرده بود رفتم وی دست بلند کرد تا مرا بزند من بر دستش زدم و ان را قطع کردم سپس ان مرد مرا گرفت و فشرد تا انکه ترسیدم خواهم مرد بعد مرا رها کرد -و سست شد سپس او را پرت کردم و کشتم، بعضی از مسلمانان گریختند و من هم همراه انها فرار کردم ناگاه در میان مردم به عمر ابن خطاب برخوردم وبه او گفتم مردم را چه شده است ؟گفت حکم خداوند است سپس مردم نزد رسول الله بازگشتند

اولا

به روافض میگوییم ایا این دلیل فرار عمر ابن خطاب رضی الله عنه است ؟

این برداشتی که رافضی کرده است صحیح نیست

ابو قتاده زمان ملاقاتش با عمر و وضعیت عمر، ایستادن یا فرار را مشخص نکرده است؟مسلمانان قریب به ده هزار جنگجو بودند چنانکه روایت صحیح

بیان می کند و این فراوانی باعث می شد که سرباز فراری که در میان لشکر است و از آخرین کسانی که پایدار هستند و نمی گریزند بگذرد. گفتگوی قتاده و عمر نشان می دهد که عمر در حالت ثابت بود، اگر عمر نیز متواری بود . هرکدام از آنها مشغول بودند و هیچ زمان وجود نداشت که اجازه گفت و گو را بدهد

واقعا اینهمه عناد در پذیرش حق را درک نمیکنم

ثانیا

بلکه در روایت با سند حسن آمده است که عمر رضی الله عنه از کسانی بود که در روز حنین فرار نکرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم ماند.

روى الإمام أحمد في "المسند" (23 / 273) عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: لَمَّا اسْتَقْبَلْنَا وَادِيَ حُنَيْنٍ قَالَ: انْحَدَرْنَا فِي وَادٍ مِنْ أَوْدِيَةِ تِهَامَةَ أَجْوَفَ، حَطُوطٍ، إِنَّمَا نَنْحَدِرُ فِيهِ انْحِدَارًا، قَالَ: وَفِي عَمَايَةِ الصُّبْحِ، وَقَدْ كَانَ الْقَوْمُ كَمَنُوا لَنَا فِي شِعَابِهِ، وَفِي أَحْنَائِهِ، وَمَضَايِقِهِ، قَدْ أَجْمَعُوا وَتَهَيَّئُوا وَأَعَدُّوا، قَالَ: فَوَاللهِ مَا رَاعَنَا، وَنَحْنُ مُنْحَطُّونَ إِلَّا الْكَتَائِبُ، قَدْ شَدَّتْ عَلَيْنَا شَدَّةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ، وَانْهَزَمَ النَّاسُ رَاجِعِينَ، فَاسْتَمَرُّوا لَا يَلْوِي أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ. وَانْحَازَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ الْيَمِينِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ، هَلُمُّوا إِلَيَّ أَنَا رَسُولُ اللهِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ. قَالَ: فَلَا شَيْءَ، احْتَمَلَتْ الْإِبِلُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَانْطَلَقَ النَّاسُ إِلَّا أَنَّ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَهْطًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، غَيْرَ كَثِيرٍ، ثَبَتَ مَعَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ...) وحسنه محققو المسند.

/https://sh.lib.eshia.ir/42201/23/273

جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنه روایت میکند که وقتی به دره حنین رسیدیم از یکی از درّه های عمیق و سخت رد شدیم وقتی در تاریک و روشن

صبح، به سختی پایین رفتیم دیدیم دشمن، پیش از ما به دره رسیده بود و در شکاف ها و اطراف و اکناف و تنگه ها کمین کرده بود و جمع شده بودند و تدارک دیده و آماده جنگ بود. به خدا سوگند، در حال سرازیر شدن چیزی جز حمله یکباره گروه های دشمن ما را نترساند

سپاه باشتاب عقب نشست بی آن که به یکدیگر توجه کنند. نبي صلي الله علیه وسلم به سمت راست رفت و سپس فرمود: مردم به کجا میروید به سوی من بیایید. من پیامبر خدا هستم من محمد بن عبد اللّٰه هستم اما کسی نیامد و شترها در هم آویختند. و اکثر مردم فرار کردند و همراه او چند نفر از مهاجرین و انصار و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی دیگر با ایشان صلي الله علیه و سلم ماندند از ان جمله ابوبکر و عمر و از اهل بیت نبی علی بن ابی طالب عباس بن عبدالمطلب بودند ... [20]

پس طبق این روایت دوم که عرض شد معمای روایت اول هم حل شد و اثبات گردید که حضرت عمر رضی الله عنه به کوری چشم دشمن هرگز رسول الله صلی الله علیه وسلم را رها نکرده بلکه این از برداشت غلط معاندین بود که الحمدلله رسوا هستند

عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال :

قال رسول الله ﷺ : ((الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ المَاءُ النَّارَ))[21]

20مسند أحمد مخرجا - أحمد بن حنبل -

21رواه الترمذي.

❏ و اما روایتی که روافض روی آن در جهت تخریب شجاعت حضرت عمر رضی الله عنه زیاد مانور میدهند را بررسی کنیم:

❏ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ - (آل عمران/۱۵۵) - ﴾

❏ عن كليب؛ قال: خطب عمر يوم الجمعة؛ فقرأ آل عمران، وكان يعجبه إذا خطب أن يقرأها، فلما انتهى إلى قوله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾؛ قال: لما كان يوم أُحد؛ هزمناهم، ففررت حتى صعدت الجبل، فلقد رأيتني أنزو كأنني أروى، والناس يقولون: قتل محمد، فقلت: لا أجد أحداً يقول: قتل محمد؛ إلا قتلته، حتى اجتمعنا على الجبل؛ فنزلت:
﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵/آل عمران)﴾[۱] — ☚[ضعيف]☛

📕الاستيعاب في بيان الأسباب - سليم بن عيد الهلالي - ج۱ ، ص۳۱۷

📝عمر ، روز جمعه خطبه ای خواند سپس سوره آل عمران را خواند که به لحن قرائتش و خطبه اش مجذوب شدم ،وقتی به این آیه رسید « کسانی از شما که در روز روبه رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد) فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت - آل عمران/۱۵۵»

عمر گفت: وقتی روز احد☚مشرکان را شکست دادیم☛ ، من فرار کردم تا این که از کوه بالا رفتم و همانا خود را دیدم که همانند بز کوهی، از کوه بالا می دوم! و مردم ندا می دادند که محمدﷺ کشته شد.

☚من گفتم: هر کس را ببینم که بگوید محمدﷺ کشته شد او را می کشم💓☛

☚بعد ما روی کوه جمع شدیم☛ ، پس این آیه نازل شد:
«روزی که دو گروه [در اُحد] باهم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید

✔ و قطعاً خدا از ایشان درگذشت✔ زیرا خدا آمرزگار بردبار است(۱۵۵/آل عمران)✔

---

[۱] - أخرجه الطبري في "جامع البيان" (۴/ ۹۵، ۹۶):

■ثنا أبو هشام الرفاعي: ثنا أبو بكر بن عياش: ثنا عاصم بن كليب عن أبيه؛ قال: خطب عمر ... فذكره.

■قلنا: ☚وأبو هشام الرفاعي هذا؛ ضعيف؛ ضعفه البخاري، والنسائي، وأبو حاتم وغيرهم، ولخصه الحافظ بقوله في "التقريب": "ليس بالقوي" = او قوی نیست☛

💠تذکر:روایت ضعیف است ولی شأن نزول آیه صحیح است! خداوند همه اصحاب را بخشید و تبرئه نمود!

پاسخ

اولا سند روایت ضعیف است

سند روایت از کتاب تفسیر طبری :

حدثنا أبو هشام الرفاعی قال، حدثنا أبو بكر بن عياش قال، حدثنا عاصم بن كليب، عن أبيه قال: خطب عمر يوم الجمعة.....محمد بن يزيد أبو هشام الرفاعی قال البخاری : رأيتهم مجتمعين على ضعفه . بخاری رحمه الله میگوید همگان اجتماع دارند بر ضعفش.

---

22 الطبری، محمد بن جریر، جامع البيان عن تأويل آى القرآن، ج 4، ص 144، ناشر: دار الفكر، بيروت 1405هـ؛ الأندلسی، أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز، ج 1، ص 529، تحقيق: عبد السلام عبد الشافی محمد، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الاولى، 1413هـ- 1993م؛

قال النسائی : ضعیف

و قال عبد الرحمن بن أبی حاتم : سألت أبی عنه ، فقال : ضعیف ، یتکلمون فیه

و قال أبو أحمد الرازی : سألت ابن نمیر عن أبی هشام الرفاعی ، فقال: کان أضعفنا طلبا و أکثرنا غرائب

و ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات ، و قال : کان یخطیء و یخالف.

و قال الدارقطنی : تکلموا فیه، وإنما تکلم فیه أهل بلدته

و قال الحاکم أبو أحمد : لیس بالقوی عندهم

وروى ابن عقدة، عن مطین، عن ابن نمیر، قال: کان أبو هشام یسرق الحدیث

نظر شیخ آلبانی رحمه الله درباره ی این راوی:

أبو هشام الرفاعی،فإنه ضعیف

قلت: لکن فیه أبو هشام الرفاعی- واسمه محمد بن یزید-، قال الحافظ: لیس بالقوی قلت: فلا یحتج به

ومحمد بن یزید هذا هو أبو هشام الرفاعی،وهو ضعیف عند البخاری وغیره

معلومات ابو هاشم رفاعی را ببینید

http://hadith.islam-db.com/narrators/7336/%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A8%D9%86-%D9%8A%D8%B2%D9%8A%D8%AF-%D8%A8%D9%86-%D9%85%D8%AD%D9%85%D8%AF-%D8%A8%D9%86-%D9%83%D8%AB%D9%8A%D8%B1-%D8%A8...#:~:text=%D8%A3%D8%AD%D9%85%D8%AF%20%D8%A8%D9%86%20%D8%B9%D8%AF%D9%8A-,%D8%A7%D9%84%D8%AC%D8%B1%D8%AC%D8%A7%D9%86%D9%8A,-

%3A%20%D8%A3%D9%86%D9%83%D8%B1%20%D8%B9%D9%84%D9%8
A%20%D8%A3%D8%A8%D9%8A

۱- اولا روایت ضعیف است (علل ضعف را بیان کردیم)❌

۲- ثانیا در جنگ أحد با سهله انگاری تیراندازان و حمله غافلگیرانه خالد به مسلمانان، همه چیز بهم ریخت و مسلمانان همگی به ناچار فرار کردند و در میدان جنگ پخش و پلا شدند گروهی تا آخر با پیامبر (ص) پایداری کردند گروهی کلا معرکه را ترک کردند و به مدینه برگشتند.

📚بخاری / کتاب الجهاد / شماره ۳۰۳۹

📚مسند احمد / جلد ۱ / صفحه ۲۸۵۷ / شماره ۲۶۰۸

📚 غزوه أحد دراسه دعویه / صفحه ۹۸

📚 فقه السیرة / غزالی / صفحه ۲۹۴

📚غزوه أحد دراسه دعویه / صفحه ۱۰۰

۳- ثالثا عمر رضی الله عنه از کسانی بود که طبق روایت صحیح بخاری و سیره ابن اسحاق که قبلا آوردیم با پیامبر (ص) تا آخر نبرد ایستادگی کرد. و در بالای کوه به پیامبر (ص) ملحق شد.

📚 رواه البخاري (4043).

📚 نام کتاب : سیرة ابن اسحاق = السير

والمغازي نويسنده : ابن إسحاق، محمد جلد : 1 صفحه : 331

۴- خود پیامبر علیه الصلاة و السلام و حضرت علی رضی الله عنه هم به کوه پناه بردند و به ناچار عقب نشینی کردند.

📘[با نتیجیه گیری از روایات 📚 رواه البخاري (4043). +

📚 نام کتاب : سیرة ابن اسحاق = السير

والمغازي نويسنده : ابن إسحاق محمد جلد : 1 صفحه : 331]

۵- نکته مهم این است که عمر رضی الله عنه در آن شلوغی و بهم ریختگی بعد از حمله خالد، پیامبر علیه الصلاة و السلام را گم کرده بود. و نیز شایعه شده بود که پیامبر علیه الصلاة والسلام ترور شده اند و به همین خاطر در میان معرکه دست از جنگ کشیده بود .

📘[طبق نص خود همین روایت و منابعی که در شماره های قبلی عنوان شد + 📚 نام کتاب : سيرة ابن اسحاق = السير والمغازي نویسنده : ابن إسحاق، محمد جلد : 1 صفحه : 330]

📚 سیره ابن هشام / جلد ۳ / صفحه ۸۱

و به محض اینکه پیامبر علیه الصلاة و السلام را پیدا کرد می گوید همانند قوچ (بز کوهی) بسرعت بالای کوه دویدم تا خود را به پیامبر علیه الصلاة و السلام برسانم. و بز کوهی (قوچ) سلطان کوه است و به چالاکی معروف است و عمر رضی الله عنه دویدن خود را در این عقب نشینی به دویدن قوچ تشبیه کرده است تا به پیامبر علیه الصلاة و السلام و بقیه صحابه بر بالای کوه ملحق شد. (همانطور که در خود نص روایت میگوید: 📘حتی اجتمعنا على الجبل)

۶- در خود نص روایت (📘والناس يقولون: قتل محمد، فقلت: لا أجد أحداً يقول: قتل محمد؛ إلا قتلته) حضرت عمر رضی الله عنه میگوید: هر کس بگوید محمد کشته شده او را می کشم (قطعا مخاطب حضرت عمر خود مشرکانند که شایعه کرده بودند رسول الله علیه الصلاة و السلام را کشته اند. که میگفت در این صورت میکشمان) و این خود نشانه شجاعت اوست اما رافضی برعکس تفسیر میکند.

ثانیاً:

طبق مستنداتی که ارائه شد هیچ کدام از ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما فرار نکردند.

با وجود این افرادی که پایدار ماندند و فرار نکردند زیادند، منجمله حضرت ابوبکر رضی‌الله عنه که در عریش (سایه‌بان) همراه با حضرت پیامبر صلی‌الله علیه وسلم بود، و حضرت علی، طلحه و زبیر و دیگران رضی‌الله عنهم، برخی از علما نامهای دوازده صحابی را ذکر کرده‌اند که فرار نکرده‌اند غیر از آنانی که در دفاع از آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم شهید شدند، رضی‌الله عنهم اجمعین.

همچنین طبق انچه قبلا گفتم ثابت شد در غزوه حنین ابوبکر، عمر، عثمان، علی و همچنین عباس و دیگرانی نیز همراه با پیامبرصلی‌الله علیه وسلم پایدار ماندند و در برخی روایات تعداد مهاجرین وانصاری که فرار نکردند حدود ۸۰ صحابی ذکر شده است.[24]

و میگویم تعداد هر چه مهم نیست فرض کنیم تمام اصحاب فرار کردند بالاتر از اینکه نیست، خداوند اعلام فرموده که کسانی را که از جنگ فرار کردند معاف نموده و توبه آنان را پذیرفته است، پس رافضی با وجود چنین اعلامی ایا سخن الله را قبول نمیکنی و درصدد طعن بر اصحاب هستی ، این مطلب را در ادامه توضیح خواهم داد.

و اینکه عقب گرد در این آیه به معنای کفر نیست بلکه به معنای فرار است و در صورت پذیرفتن آن، تنها از آنان معصیتی سرزده و ماصحابه را از گناه معصوم نمی‌دانیم.

---

24 »«منهاج السنه 169/4

خداوند متعال اعلام فرموده که توبه‌ی آن دسته از اصحاب را که در جنگ احد فرار کردند، پذیرفته است، زیرا می‌فرماید:« إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا و لقد عفا الله عنهم »

ال عمران 155

« کسانی از شما که در روزی که دو گروه به هم رسیدند، روی گرداندند، جز این نیست که شیطان به کیفر بخشی از دستاوردشان، آنان را لغزاند و به راستی خداوند آنان را بخشید».

در جایی دیگر نیز اعلام فرموده که پس از غزوه تبوک توبه آنان را پذیرفته است، می‌فرماید :لَقَدْ تابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي ساعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ «117»

همانا خداوند، لطف خود را بر پیامبر و مهاجران و انصاری که او را در لحظه‌ی دشوار (جنگ تبوك) پیروی کردند، سرازیر نمود، پس از آنکه نزديك بود دلهای بعضی از آنان منحرف شود (ودر جبهه حضور نیابند.) سپس خداوند لطف خود را به آنان بازگرداند، همانا او به آنان رئوف و مهربان است.

ودر اخر من می‌خواهم از کسانی که از صحابه عیب جویی و بد گویی می‌کنند، بپرسم که: آیا عفو خداوند از صحابه برایتان قابل قبول نیست؟!! یا این که شما از خداوند داناترید؟!! و یا این که بخشی از قرآن را می‌پذیرید و

به بخش دیگرش کفر می‌کنید و ابتدای آیه را قبول می‌کنید و آخرش را به فراموشی می‌سپارید و یا از آن چشم می‌پوشید، با این که در آخر آیه به آنان مژده‌ی مغفرت گناهان داده شده‌است؟! آیا ... . آیا....

آیا جایز است که به خاطر گناهی که بخشوده شده‌اند، آنان را بد بگوییم؟ و یا اینکه باید عفو خداوند را بپذیریم و بنا برآن تشنیع و بد گفتن صحابه حرام باشد؟!!.

بدانید که مخالفت کلام الله جز به جهنم ختم نمیشود پس اگر عقل دارید و عناد و جهل کورتان نکرده به کلام الله ایمان بیاورید و با جعل و سوء برداشت خود را به هلاکت نیندازید

اگر کسی جویای حق باشد همین مطالب کفایت میکند

ومن الله توفیق

عمر بن الخطاب رضي الله عنه

قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ رضي الله عنهما: مَا لِي وَلِصَلَاةِ الْغَدَاةِ؟ قُتِلَ زَوْجِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ، وَقُتِلَ أَبِي صَلَاةَ الْغَدَاةِ!

سیّده أم کلثوم بنت علي رضی الله عنهما فرمود: مرا با پگاه نماز صبح چکار؟! همسرم امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب در نماز صبحگاه کشته شد و پدرم علی رضی الله عنهم را هم در سحرگاه نماز صبح کشتند!!!

سیر أعلام النبلاء ، أمام شمس الدّین ذهبی رحمه الله (۲/۵۱۴)

شجاعت
عثمان ذوالنورین
رضی اللہ عنہ

فتوحات عثمان رضی اللّه عنه دلیلی بر شجاعت و زکاوت اوست

◄ فتوحات عثمان فاروق رضی الله عنه خود گویای شهامت و شجاعت وی می باشد، چون تصمیم به فتح ممالک دیگر خودش شهامت بزرگی میطلبد زیرا اگر شکست بخوری تاوان سختی خواهد داشت و خون های بسیاری ریخته خواهد شد و مال و جان و نوامیس مسلمانان به خطر می افتد. و حتی مال و جان خود خلیفه هم در خطر خواهد افتاد. و اگر پیروز شوی خودش دستاوردی بزرگ است.

◄ از جمله فتوحات حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه میتوان به فتوحات او در فلات ایران و ماوراء النهر ، فتوحات او در شام و فتوحات او در جبهه مصر و آفریقا اشاره کرد. که در کتاب 📘(ترجمه فارسی زندگینامه خلیفه سوم عثمان بن عفان - تألیف دکتر صلابی - کتابخانه عقیده) از صفحه ۲۴۸ تا ۳۱۶ با تفصیل و با جزییات این فتوحات شرح داده شده است.

همراهی عثمان رضی اللّه عنه با پیامبر علیه الصلاة والسلام در غزوات

◄ همراهی عثمان رضی الله عنه در میدان های جهاد با پیامبر علیه الصلاة و السلام.

◄ با استقرار رسول‌خدا (ص) در مدینه، ایشان به تحکیم پایه دولت اسلامی اقدام نمود و در اولین مرحله بین مهاجرین و انصار پیمان اخوّت ایجاد نمود که در این میان نصیب حضرت عثمان، أوس بن ثابت بود[۸۰]. سپس رسول‌خدا (ص) به بنای مسجد، بستن معاهده با یهودیان ساکن مدینه، ساخت زیربناهای اقتصادی و آموزشی و پرورشی جامعه‌ی جدید پرداخت. به تدریج سریّه‌ها شدند 👉 و در این اثنا حضرت عثمان از ارکان این دولت بود و از هیچ نوع مشورت و بذل مالی دریغ نمی‌نمود و در تمامی غزوات، جز غزوه بدر، شرکت جست. [۸۱] از جمله‌ی غزوة العسرة (تبوك) غزوة بني قينقاع،غزوة السويق، غزوة دومة الجندل. غزوة بني المصطلق. غزوة الأحزاب، غزوة بني قريظة،غزوة الأبواء، غزوة بواط،غزوة سفوان، غزوة بني لحيان،غزوة الحديبية،غزوة فتح مكة، غزوة حنين. غزوة الطائف. غزوة أحد. غزوة حمراء الأسد. غزوة بني النضير، غزوة العشيرة.

📚 [۸۰] الأمين ذوالنورين، ص۴۰.

📚 [۸۱] الخلفاء الراشدون، عبدالوّهاب النجار، ص۲۶۹

◄ غزوات عثمان بن عفان شهد عثمان بن عفان -رضي الله عنه- جميع الغزوات التي شهدها النبي -عليه الصلاة والسلام-، باستثناء غزوة بدر؛ وذلك لأن النبي -عليه الصلاة والسلام- أمره بالبقاء مع ابنته رقية والتي كانت مريضة، فبقي معها، أما الغزوات التي شارك فيها فهي: غزوة أحد. غزوة غطفان (ذي إمر). غزوة ذات الرقاع. غزوة تبوك؛ وجهّز فيها جيش العسرة. [۸۲]

📘[۸۲] مجموعة من المؤلفين، كتاب الموسوعة الموجزة في التاريخ الإسلامي، صفحة 108-109، جزء 1. بتصرّف.

آیا داماد رسول اللّه علیه الصلاة والسلام می‌تواند شخصی ترسو و بزدل باشد؟ یا ایشان شخصی شجاع را انتخاب خواهند کرد؟ آن هم کسی که دو بار داماد ایشان شده باشد.

✔ حضرت عثمان رضی الله عنه در نهج البلاغه، صحابی و همچنین داماد رسول الله علیه الصلاة والسلام معرفی شده.

(ما أعرف شيئاً تجهله، ولا أدلك على أمر لا تعرفه، إنك لتعلم ما نعلم، ما سبقناك إلى شيء فنخبرك عنه، ولا خلونا بشيء فنبلغكه. وقد رأيت كما رأينا وسمعت كما سمعنا، 👈وصحبت👉 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما 👈صحبنا👉، وما ابن أبي قحافة ولا ابن الخطاب أولى بعمل الحق منك، وأنت أقرب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وشيجة رحم منهما، وقد نلت من 👈صهره👉 ما لم ينالا»

📗 (نهج البلاغة: (2/357)).

✅ (چیزی نیست که ما بدانیم وتو ازآن خبر نداشته باشی تو میدانی آنچه را که ما میدانیم ودر چیزی از توسبقت نگرفتیم که تو ندانسته باشی دیدی آنچه را که ما دیدیم وشنیدی آنچه که ما شنیدیم و 👈 صحابی 👉رسول الله بودی وهستی همانطور که ما هستیم وابن ابی قحافه وابن خطاب از تو در عمل به حق بهتر نبودند به وتو نزدیکتر به رسول الله هستی تو 👈 داماد 👉رسول الله شدی در حالی که آنها نشدند).

☑ حضرت عثمان رضی الله عنه توفیق دامادی رسول الله علیه الصلاة و السلام را پیدا کرد آن هم نه یک بار بلکه دو بار و بدین خاطر به ذوالنورین یعنی صاحب دو نور ملقب گردید، همه بدون شک میدانیم رسول الله علیه الصلاة والسلام اشجع الناس بودند و کسی شجاع تر از رسول الله (ص) نیست، حال آیا (طبق عقیده شیعه رافضی) پیامبر (ص) دختران خود را به عقد و نکاح یک انسانی ترسو و بی غیرت در می آورند (العیاذ بالله)؟؟ یا به اعتقاد ما (اهل سنت و جماعت) به عقد و نکاح یک شخص شجاع و با غیرت؟؟

قطعا همه شما اعتقاد ما اهل سنت و جماعت را عقلانی تلقی میکنید و قبول خواهید کرد چون تنها پاسخ درست همان هست.

اگر بر مبنای عقیده فاسد شیعه رافضی، حضرت عثمان ترسو و بی غیرت باشد چگونه میتواند از دختر رسول خدا (ص) مراقبت کند؟؟ قطعا حضرت عثمان رضی الله عنه صحابی شجاع و با غیرت و متقی ای بوده و ما اهل سنت شکی به این قضیه نداریم.

◄ **رقیه و ام کلثوم از همسران حضرت عثمان ذي النورین که از دختران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند**

◄ **علت اینکه آخوند ها این مباحث را از شما شیعیان پنهان می‌کنند چیست؟ آیا تا به حال آخوند ها بالای منبر به شما گفته بودن که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر حضرت زهرا دختران دیگه ای هم داشتن به نام رقیه و ام کلثوم که همسران حضرت عثمان بوده‌اند؟**

📚**اسناد از کتب شیعه** 👈

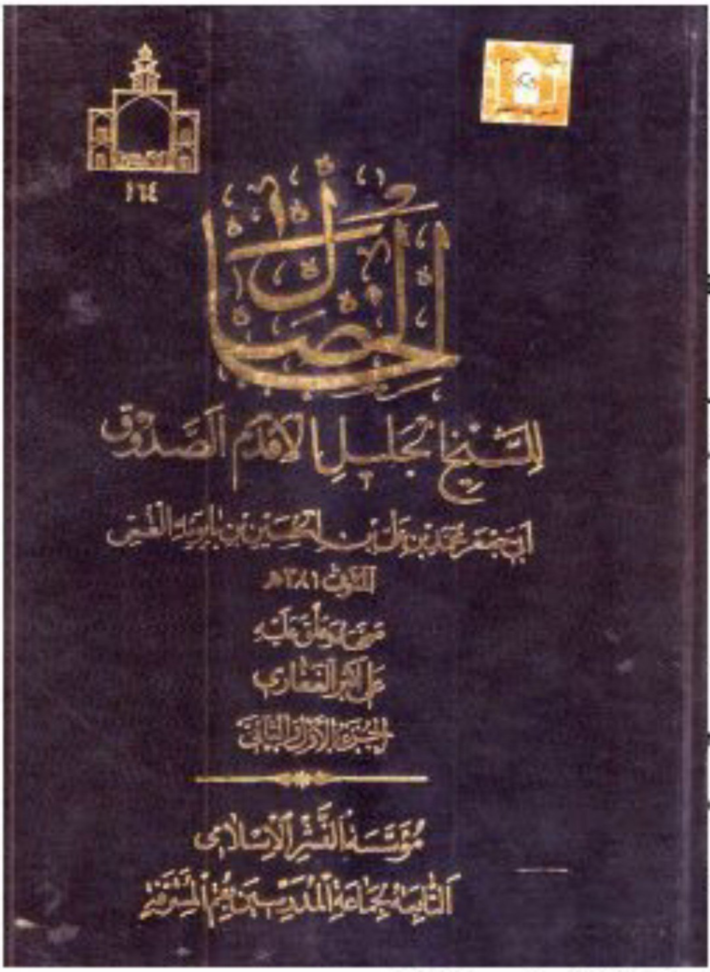

تجارته من سوق إلى سوق ، و ا
الشجر ، و الرّجل الّذي يطلب
السبيل .

الن

اللّسان والرّوح و النفس
يحتاج إلى الاستقامة ،فأمّااستقا
الاستغفار ، و استقامة القلب
استقامة المعرفة صدق الافتخار ،
صدق اليقين و معرفة الجبّار ،
العناء ، و ذكر الرّوح الخوف
التعظيم و الحياء ، و ذكر المعر
حدّثنا بذلك أبو محمّد عبدالله بن

كان لرسول الله (ص) سبعة أولاد

١١٥ ـ حدّثنا أبي ؛ و محمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا : حدّثنا سعد بن ـ عبدالله ، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقيّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عليّ بن ـ أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ولد لرسول الله صلى الله عليه وآله من خديجة القاسم و الطاهر وهو عبدالله ، وأمّ كلثوم ، ورقيّة ، وزينب ، و فاطمة . و تزوّج عليّ ابن أبي طالب عليه السلام فاطمة عليها السلام ، وتزوّج أبوالعاص بن الرّبيع وهورجل من بني اُميّة زينب ، وتزوّج عثمان بن عفّان اُمّ كلثوم فماتت ولم يدخل بها ، فلمّا ساروا إلى بدر زوّجه رسول الله صلى الله عليه وآله رقيّة . و ولد لرسول الله صلى الله عليه وآله إبراهيم من مارية القبطيّة وهي اُمّ إبراهيم اُمّ ولد .

١١٦ ـ حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال : حدّثنا

لا يوزن برجل من قريش إلّا رجح [(١)] ولا يقاس بأحد منهم إلّا عظم عنه [(٢)] ، و إن كان في المال قلّ ، فإنّ المال رزق حائل ، وظلّ زائل ، و له في خديجة رغبة ، و لها فيه رغبة ، والصداق ما سألتم عاجله و آجله من مالي ، و له خطر عظيم [(٣)] ، و شأن رفيع ، و لسان شافع جسيم فزوّجه و دخل بها [(٤)] من الغد ، ولم يتزوّج عليها رسول الله ﷺ حتّى ماتت ، و أقامت معه أربعاً وعشرين سنة وشهراً ، ومهرها اثنتا عشرة اُوقيّة و نشّ ، و كذلك مهر سائر نسائه ، فأوّل ما حملت ولدت عبدالله بن محمّد ، و هو الطيّب الطاهر ، و ولدت له القاسم ، و قيل : إنّ القاسم أكبر ، و هو بكره [(٥)] و به كان يكنّى ، و الناس يغلطون فيقولون : ولدله منها أربع بنين: القاسم و عبدالله و الطيّب و الطاهر ، و إنّما ولد له منها ابنان ، و أربع بنات : زينب و رقيّة و اُمّ كلثوم و فاطمة ، فأمّا زينب بنت رسول الله ﷺ فتزوّجها أبو العاص [(٦)] ابن الربيع بن عبد العزّى بن عبد شمس بن عبد مناف في الجاهليّة ، فولدت لأبي العاص جارية اسمها أمامة تزوّجها عليّ بن أبي طالب بعد وفاة فاطمة عليها السلام ، وقتل عليّ عليه السلام وعنده أمامة، فخلف عليها بعده المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطّلب [(٧)] و توفّيت عنده ، وامّ أبي العاص هالة بنت خويلد ، فخديجة خالته ، و ماتت زينب بالمدينة لسبع سنين من الهجرة ، و أمّا رقيّة بنت رسول الله ﷺ فتزوّجها عتبة بن أبي لهب فطلّقها قبل أن يدخل بها ، و لحقها منه أذى ، فقال النبيّ ﷺ : « اللّهمّ

(١) في المصدر : الا رجح به .
(٢) في المصدر : الاعظم عنه ، ولا عدل له في الخلق ، و إن كان ماله قليلا .
(٣) في المصدر : و كان ابو طالب له خطر عظيم .
(٤) في المصدر : و دخلها من الغد .
(٥) البكر : اول مولود لابويه .
(٦) اختلف في اسمه فقيل : هشيم ، و قيل : مهشم ، و الاكثر ان اسمه لقيط .
(٧) و ذكر ابن الاثير في اسد الغابة ٤ ، ٣١ أنها ولدت ابنا اسمه علي ، و كان مسترضعا في بني غاضرة فضمه رسول الله صلى الله عليه و آله إليه و ابوه يومئذ مشرك ، و لما دخل صلى الله عليه و آله مكة يوم الفتح اردف عليا خلفه ، و توفي علي وقد ناهز الحلم في حياة رسول الله صلى الله عليه و آله .

سلّط على عتبة كلباً من كلابك » فتناوله الأسد من بين أصحابه ، و تزوّجها بعده بالمدينة عثمان بن عفّان فولدت له عبدالله ومات صغيراً نقره ديك على عينيه فمرض و مات ، و توفّيت بالمدينة زمن بدر ، فتخلّف عثمان على دفنها ، و منعه ذلك أن يشهد بدراً ، وقد كان عثمان هاجر إلى الحبشة و معه رقيّة ، و أمّا اُمّ كلثوم فتزوّجها أيضاً عثمان بعد اُختها رقيّة و توفّيت عنده ، و أمّا فاطمة عليها السلام فستقرد لها باباً فيما بعد إن شاء الله ، ولم يكن لرسول الله ﷺ ولد من غير خديجة إلّا إبراهيم بن رسول الله ﷺ من مارية القبطيّة ، و ولد بالمدينة سنة ثمان من الهجرة و مات بها ، و له سنة و ستّة أشهر و أيّام ، و قبره بالبقيع .

...ند السكران بن عمرو فمات عنها

...مكّة وهي بنت سبع ، ولم يتزوّج
...شهر من مقدمه المدينة ، و بقيت

...للنبيّ ﷺ ، و اسمها غزيّة [(١)]
...ي العكر بن سمي الأزدي ، فولدت

... تزوّجها بعد ما مات زوجها خنيس
... ﷺ قد وجّهه إلى كسرى فمات

... اسمها رملة ، و كانت تحت عبيدالله
...صّر بها ، و مات هناك فتزوّجها
...ة الضمري .

(١) و قيل : غزيلة ايضاً .

والخبر الذي ينقل من أن الميّت يعذب ببكاء أهله ضعيف منافٍ لقوله تعالى: ﴿وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخرى﴾ وأما البكاء المشتمل على الجزع وعدم الصبر فجائز ما لم يكن مقروناً بعدم الرضا بقضاء الله، نعم يوجب حبط الأجر، ولا يبعد كراهته.

لكثرة الابتلاء بالأموات والبكاء عليهم.

الثالث: الأخبار الواردة في أن النبي (صلّى الله عليه وآله وسلّم) بكى على إبراهيم وقال: «تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسخط الرب»، وبكى (صلّى الله عليه وآله وسلّم) أيضاً على جعفر بن أبي طالب وزيد بن حارثة، وكذلك بكت الصدّيقة (عليها السلام) على رقية بنت رسول الله (صلّى الله عليه وآله وسلّم) وعلى أبيها (صلوات الله عليه وآله) وبكى علي بن الحسين (عليه السلام) على شهداء الطف مدّة مديدة، بل عدّت الصدِّيقة الطاهرة وزين العابدين (عليه السلام) من البكّائين الخمسة

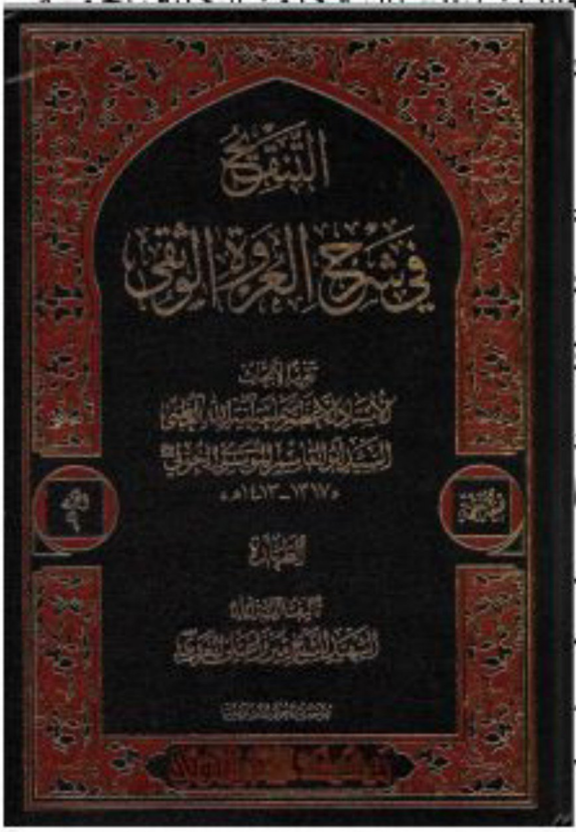

لكثرة بكائها(1)، بل ورد الأمر بالبكاء عند

فراجع(2).

نعم ورد في حسنة معاوية بن وهب

والبكاء مكروه ما سوى الجزع والبكاء لق

إلّا أنه في مقابل السيرة والأخبار لا بدّ

البكاء مكروهاً عرفياً لعدم مناسبته مع الو

الأعاظم (قدس سرهم) باكياً على ولده

عليه في الخلوات في داره ـ لا أنه مكروه شر

مكروه، فان الجزع غير مرغوب فيه شرع

---

(1) الوسائل ٣ : ٢٧٩ / أبواب الدّفن ب ٨٧

(2) الحديث ٢ من الباب المتقدم ذكره.

(3) الوسائل ٣ : ٢٨٢ / أبواب الدّفن ب ٨٧ ح ٩.

عبد العزّى بن عبد شمس بن عبد مناف في الجاهليّة فولدت لأبي العاص جارية اسمها أمامة تزوّجها عليٌّ بن أبي طالب عليه السلام بعد وفاة فاطمة عليها السلام وقتل عليّ وعنده أمامة فخلف عليها بعده المغيرة بن نوفل بن الحارث بن عبد المطّلب وتوفّيت عنده، وأمُّ أبي العاص هالة بنت خويلد فخديجة خالته، وماتت زينب بالمدينة لسبع سنين من الهجرة وأمّا رقيّة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فتزوّجها عتبة بن أبي لهب فطلّقها قبل أن يدخل بها ولحقها منه أذى فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : اللّهمّ سلّط على عتبة كلباً من كلابك فتناوله الأسد من بين أصحابه، وتزوّجها بعده بالمدينة عثمان بن عفّان فولدت له عبد الله ومات صغيراً نقره ديك على عينيه فمرض ومات بالمدينة زمن بدر وتخلّف عثمان على دفنها ومنعه ذلك أن يشهد بدراً وقد كان عثمان هاجر إلى الحبشة ومعه رقيّة وأمّا أمّ كلثوم فتزوّجها أيضاً عثمان بعد أختها رقيّة توفّيت عنده وأمّا فاطمة عليها السلام فنفرد لها بابا إن شاء الله ولم يكن لرسول الله صلى الله عليه وآله ولد من غير خديجة إلاّ إبراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وآله من مارية القبطيّة ولد بالمدينة سنة ثمان من الهجرة ومات بها وله سنة وستّة أشهر وبعض أيّام وقبره بالبقيع.

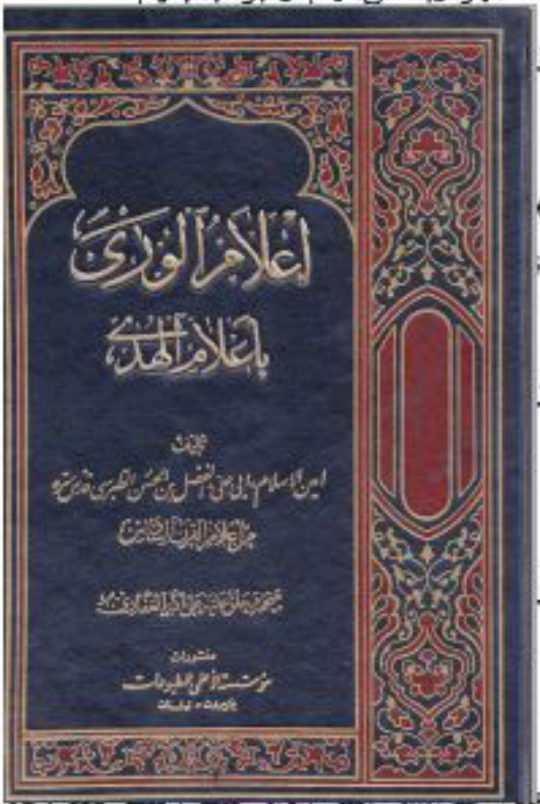

والثانية: سودة بنت زمعة وكانت قـ
بالحبشة مسلماً.

والثالثة: عائشة بنت أبي بكر تزوّجهـ
غيرها ودخل بها وهي بنت تسع لسبعة أشـ
معاوية.

والرّابعة: أمُّ شريك الّتي وهبت نـ
دودان بن عوف بن عامر وكانت قبله عند
شريكاً.

والخامسة: حفصة بنت عمر بن الخطّـ
عبد الله بن حذافة السهمي وكان رسول الله

= توفي أبو العاص سنة اثني عشر وتزوج علي ...
فاطمة عليها السلام بوصية منها.

المسألة الخمسون

وسأل فقال: النّاس مختلفون في رقيّة وزينب، هل كانتا ابنتي رسول صلّى اللّه عليه وآله وسلّم أم ربيبتيه؟ فإن كانتا ابنتيه فكيف زوّجهما من أبي العاص بن الربيع وعتبة بن أبي لهب، وقد كان عندنا منذ أكمل اللّه عقله على الإيمان، وولد مبعوثًا، ولم يزل نبيًّا صلّى اللّه عليه؟ وما باله ردّ الناس عن فاطمة عليها السلام ولم يزوّجها إلاّ بأمر اللّه عزّوجلّ، وزوّج ابنتيه بكافرين على غير الإيمان؟

والجواب[1]، أنّ زينب ورقيّة كانتا ابنتي رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله والمخالف لذلك شاذ بخلافه، فأمّا تزويجه[2] لهما بكافرين فإنّ ذلك كان قبل تحريم مناكحة الكفّار، وكان له[3] أن يزوّجهما لمن يراه، وقد كان لأبي العاص[4] وعتبة نسب برسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله وكان لهما محلّ عظيم إذ ذاك، ولم يمنع شرع من العقد لهما فيمتنع رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله من أجله.

فصل. وأمّا فاطمة[5] فإنّ السبب ا
صلّى اللّه عليه وآله خاطبها[6] حتّى جاء الوحي بتز
فلأنّها كانت سيّدة نساء العالمين، وواحدة الأ
بفضلها في الدّين تفوق على كافّة نساء العالمي
أمير المؤمنين عليه السلام وكان رسول اللّه صلّ
أمرها، ليكون العقد لها بحجّة يخصم بها المخا

١ـ رض: فصلٌ والجواب.
٢ـ حش، رض: + عليه السلام.
٣ـ حش، رض: + عليه السلام.
٤ـ في الأصل ورض: لأبيّ بن العاص، صحّحناها على حش
٥ـ حش، رض: + عليها السلام.
٦ـ رض: خاطبها.
٧ـ حش، رض: المسلمين.
٨ـ رض: سوى.

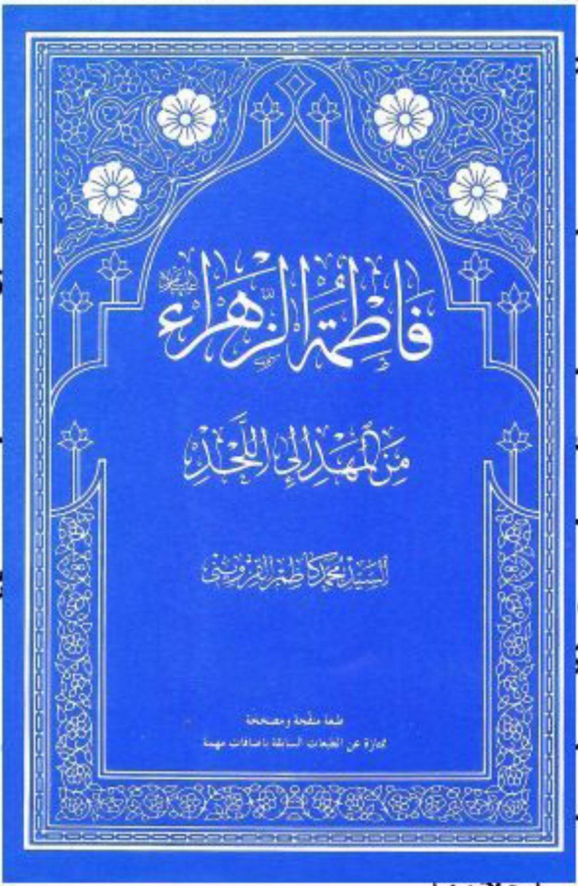

وهذا الاختلاف في الت ... بين
الأخ وأخيه، والرجل وزوجته ...
كانت هذه البادرة نادر ... أن
المرأة تقدّم الصداق لزوجها، ... قال:
«ياقوم رأينا الرجال يمهرون الن ...
فيجيبه أبو طالب ـ مغ ... حمد
يُحمل إليه ويُعطى، ومثلك يُه ...
أو قال: «إذا كانوا مثل ... ثمان
وأعظم المهر، وإذا كانوا أمثالك ...
وتمَّ الزواج المبارك الميم ... إلى
دار السيدة خديجة، فكانت ... أنها
وصلت إلى أغلى أمانيها وأحلى أحلامها.

وأنجبت السيدة خديجة أولاداً ماتوا كلهم في أيام الصغر، وأنجبت بنات أربع: زينب وأم كلثوم ورقية وفاطمة الزهراء، وكانت فاطمة أصغرهنّ سنّاً وأجلّهنّ شأناً وأعظمهنّ قدراً.

وهناك اختلاف بين المؤرخين والمحدّثين حول البنتين الأوليين، فقيل: إنهما ليستا من بنات النبي، والصحيح أنهما من بناته وصلبه، وسيأتي الكلام حول ذلك في المستقبل بالمناسبة بإذن الله[1].

١ـ اقتطفنا تفاصيل زواج السيدة خديجة من بحار الأنوار ج١٦.

چند نکته در اثبات شجاعت سیدنا عثمان رضی اللّٰه عنه

نهم: شجاعت

عثمان بن عفّان از شجاع‌ترین صحابه رسول خداﷺ بود که موارد زیر، خود، دلیلی برای اثبات این ادعاست:

۱- شرکت در غزوات

عثمان بن عفّان در همه غزوات رسول خداﷺ شرکت داشت و در راه خدا با دشمنان دین به نبرد پرداخت. در مورد قضیه غزوه بدر نیز در مباحث قبل توضیح داده شد که ایشان به دستور خود حضرت رسولﷺ در مدینه ماند و چون مسلمانان از بدر بازگشتند، رسول خداﷺ عثمان را جزو اهل بدر نام بردند، به او نیز از غنایم آن سهم داد و او را به اجر و پاداش آن بشارت داد، و دیگر سخنی بعد از سخن پیامبر نمی تواند قد علم نماید.

۲- نماینده‌ی مسلمانان به سوی قریش:

ایشان در جریان صلح حدیبیه، از جانب رسول خداﷺ مأموریت یافتند که نزد قریش روند و پیغام رسول اللهﷺ را به آنان برساند. هرچند این کار را به دستور رسول خداﷺ انجام داد اما در آن شرایط خطرناک هر کسی قادر به انجام چنین کار پرخطری نبود و تنها یک فرد شجاع و قهرمان می‌تواند به آن مبادرت ورزد.[۲]

۳- جان نثاری:

۱- البدایة و النهایة (۷/۲۲۷).

۲- الأمین ذی‌النورین، ص۱۹٤، ۱۹۵، ۱۹۶.

هنگامی که مارقین و شورشیان، خانه عثمان بن عفّان رضی الله عنه را محاصره کردند از او خواستند که یا از مقام خود استعفا دهد و یا والیان و امرای خود را عزل کند و آنان را به شورشیان تسلیم نماید و در غیر این‌صورت او را خواهند کُشت، اما عثمان، در کمال شجاعت، جان خود را در جام اخلاص گذاشت و تسلیم خواسته‌های آنان نشد تا مبادا مقام خلافت به دست نالایق آنان بیافتد و هر که را خواستند خلیفه کنند و هر که را بخواهند برکنار سازند، واین بعنوان یک روش در انتخاب حکومت به وجود آید؛ او با وجود شمشیر طغیان‌گران مانع آن شد که اصل اجماع امّت زیر پا نهاده شود و گروهی کوچک، جای آن را بگیرد، در آن شرایط وخیم گرفتن این موضع محکم و قاطع، تنها از یک فرد شجاعی برمی‌آید که یقین دارد حق به جانب اوست، نه آنان‌که از مرگ می‌هراسند و چون احساس خطر کنند، جان خود را به دست گیرند و از میدان به در شوند، این مقاومت شگفت‌انگیز، عزم راسخ و شجاعت بی‌نظیر عثمان، ثمره گران‌بهای ایمان به خداوند بزرگ و متعال و اعتقاد به روز قیامت است که ریشه در وجود عثمان دارد تا آن‌جا که او دیگر دنیا و حیات و ممات آن را کوچک می‌پندارد و از فدای جان خود نیز ابایی ندارد[1].

۴- بذل مال:

در قرآن، جهاد با نفس بارها در کنار جهاد با مال و ثروت آمده است و در مواقعی هم جهاد با مال مقدم بر جهاد با نفس آمده است:

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٩٥﴾ [النساء: ٩٥].

((جهاد با رعایت این همه احتیاطی که گذشت، بس بزرگ و ارزشمند است). مسلمانانی که (به جهاد نمی‌روند و در منازل خود) می‌نشینند، با مسلمانانی برابر نیستند که با مال و جان، در راه یزدان جهاد می‌کنند. خداوند مرتبه والائی را نصیب مجاهدان کرده است که بالاتر از درجه خانه‌نشینان است، مگر چنین خانه‌نشینانی دارای عذری باشند (که

۱- جولة تاريخيه فی عصر الخلفاء الراشدين، محمد الوكيل، ص٣٠٤.

ایشان را از بیرون شدن برای جهاد بازداشته باشد. در این صورت درخور سرزنش نیستند، و پاداش بزرگ خود را از خدا دریافت می‌دارند و مرتبه بالائی دارند). خداوند به هر یک (از دو گروه مجاهد و وانشستگان معذور) منزلت زیبا (و عاقبت والائی) وعده داده است. و خداوند مجاهدان را بر وانشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ، برتری بخشیده است).

در واقع آنان که مال و ثروت خود را سخاوتمندانه، در راه خدا انفاق می‌کنند، شجاع و مجاهد در راه خدایند. عثمان بارها اموال هنگفتی را در راه رضای خدا و اطاعت رسول او انفاق نمود و بهمین دلیل رسول خدا ﷺ در مورد او فرمود:

«**ما ضرّ عثمان ما عمل بعد اليوم**».

«عثمان با این انفاق خود، از امروز هرگز زیان نخواهد دید».[1]

عثمان مردی بود شجاع که بیمی از مرگ نداشت، با باطل به مقابله برخاست و در برابر آن تسلیم نشد و در عین حال مردی بود آرام و متین که هرگز در برابر حماقتِ نادان، آرامش و متانت خود را از کف نمی‌داد.[2]

دهم: قاطعیت

قاطعیت، خصلتی بود که از ابتدا در شخصیت عثمان وجود داشته است. آن روزی که صدیق او را به اسلام دعوت کرد به او گفت: عثمان! تو مرد قاطع و خردمندی هستی و حق را از باطل تشخیص می‌دهی، به من بگو این بتهایی که قوم تو آن‌ها را پرستش می‌کنند، چیست؟[3]

در سال **۲۶** بعد از هجرت، عثمان اقدام به توسعه مسجدالحرام نمود و به همین دلیل خانه و زمین اطراف را خرید، اما تعدادی از مردم قصد فروش خانه و زمین خود را نداشتند و از این کار امتناع می‌کردند، عثمان خانه‌های آنان را ویران کرد و پول خرید آن خانه‌ها را به بیت‌المال بازگردانید، چون آن مردمان به عثمان اعتراض کردند، عثمان

۱- سنن التِرمذی (حدیث۳۷۸۵).

۲- جولة تاريخية، ص۳۰٤.

۳- صادق عرجون، عثمان بن عفّان، ص٤٧.

دستور داد آنان را به زندان بیاندازند، سپس آنان را احضار نمود و به آنان گفت آرامش و گذشت، باعث شده که شما نسبت به من این‌گونه رفتار کنید و دیگر به سخنان من وقعی نمی‌گذارید، اگر عمر این کار را با شما می‌کرد، جرأت اعتراض بر او را نداشتید، سپس عبدالله بن خالد بن أسید به شفاعت آنان نزد عثمان رفت و توانست رضایت او را نسبت به آنان جلب نماید.[1]

وقوع فتنه، خود، تجلی‌گاه قاطعیت عثمان بود؛ او برای حمایت و حفاظت از نظام خلافت، به خواسته شورشیان مبنی بر قبول استعفا تن در نداد و در برابر آنان مقاومت نمود و اگر او در آن روز به خواسته نابخردانه شورشیان پاسخ مثبت می‌داد، خلافت به آلت دست آنان و دیگر دنیا طلبان آزمند تبدیل می‌شد و هرج و مرج سرتاسر سرزمین را فرا می‌گرفت، عثمان بسیار دوراندیش و خردمند بود که خواسته‌ی آنان را رد نمود، زیرا در غیر این‌صورت، بنیان‌گذار سنتی می‌شد که براساس آن، دسته‌ای از مردم هر وقت که بخواهند می‌توانند حاکم منتخب امّت را عزل کنند و خود حاکمی دیگر به جای او منصوب نمایند که در این‌صورت در کشور آشوب و بلوی به راه می‌افتاد، افراد امّت اسلام به نزاع با هم گرفتار می‌آمدند و تمام توان امت را در این نزاع به هدر می‌دادند و آن وقت از دشمن او غافل می‌شدند. عثمان با فدای جان خود، کیان امّت اسلام را از خطر رهانید، جامعه را از آشوب و اختلافات شدید حفظ نمود و سکان حکومت را از دست شورشیان و غوغاسالاران دور نمود. او در آن شرایط سخت، راهی را برگزید که کمترین ضرر را به امت اسلام می‌رسانید، او جان عزیز و مبارک خویش را فدا کرد و با این کار پایه‌های نظام خلافت را پاس داشت و آن را از اضمحلال نجات داد[2] ما در مباحث بعد به تفصیل به این رویداد خواهیم پرداخت.

یازدهم: صبر و تحمّل

عثمان مردی بود صبور و پرطاقت که در ماجرای فتنه، این صفت تبلور یافت، موضع او در آن واقعه، نمونه والای فداکاری یک فرد بود که در راه حفظ کیان امّت و جلوگیری

١- تاریخ الطبری (٥/٢٥٠).

٢- تحقیق مواقف الصحابة من الفتنة (١/٤٧٤).

مطالبی در باره‌ی مسئولیت های حضرت عثمان رضی اللّه عنه در برخی غزوه ها

اول: همراهی عثمان رضی الله عنه در میدان‌های جهاد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

با استقرار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه، ایشان به تحکیم پایه دولت اسلامی اقدام نمود و در اولین مرحله بین مهاجرین و انصار پیمان اخوّت ایجاد نمود که در این میان نصیب حضرت عثمان، أوس بن ثابت بود[1]. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بنای مسجد، بستن معاهده با یهودیان ساکن مدینه، ساخت زیربناهای اقتصادی و آموزشی و پرورشی جامعه‌ی جدید پرداخت. به تدریج سریّه‌ها شدند و در این اثنا حضرت عثمان رضی الله عنه از ارکان این دولت بود و از هیچ نوع مشورت و بذل مالی دریغ نمی‌نمود و در تمامی غزوات، جز غزوه بدر، شرکت جست.[2]

۱- عثمان و غزوه‌ی بدر

هنگامی که مسلمانان عازم غزوه‌ی بدر شدند، بانو رقیه، دخت گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و همسر با وفای حضرت عثمان، به حصبه مبتلا شده و به این بیماری گرفتار آمده و به همین خاطر بستری بود، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان امر فرمود که در کنار رقیه بماند و از او مراقبت نماید و عثمان نیز با رضایت کامل، امتثال امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود و نزد همسر بیمار خویش ماند که هر روز وضعیتش وخیم‌تر می‌شد. بانو رقیه در آن لحظات سخت تنها آرزویش این بود که قبل از ترک این دنیا چشمش به نور جمال پدر بزرگوارش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، روشن شود و برای آخرین بار خواهر محبوبش زینب کبری صلی الله علیه و آله و سلم را که در مکه و میان کفار بود ببیند و عثمان این لحظات پر از حزن و اندوه را از ورای اشک‌های ریزان خویش نظاره می‌نمود[3]. رقیه، فوت کرد بدون آن‌که به دیدار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نائل آید، او را بدون حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که هنوز در بدر و مشغول نبرد با کفار بود، در بقیع دفن کردند و چون بازگشتند زید بن حارثه، سوار بر ناقه‌ی

۱- الأمین ذوالنورین، ص۴۰.

۲- الخلفاء الراشدون، عبدالوّهاب النجار، ص۲۶۹.

۳- نساء أهل بیت، أحمد خلیل جمعه، ص۴۹۱ –۵۰۴.

رسول خداﷺ، مژده نصرت و پیروزی مسلمانان و سلامت رسول اللهﷺ را برای اهل مدینه آورد، و این خبری بود شادی‌آور و مسرّت‌بخش که سرتاسر مدینه را فراگرفت. عثمان نیز از این فتح و پیروزی عظیم خشنود بود، اما آیا می‌توانست حزن و اندوه فراق از همسر با وفایش را بدان سرعت از یاد برد؟

رسول خداﷺ چون بازگشت و از فوت دخترشان آگاه شدند، با غم و اندوه بر سر مزارش ایستاده و از خداوند متعال برایش طلب مغفرت نمودند.[1]

برخلاف ادعای دروغین هوس‌پرستان، حضرت عثمانؓ از حضور در میان سپاهیان بدر فرار نکرد و با دستور رسول اکرمﷺ مخالفت نورزید، بلکه به خاطر اطاعت امر خدا و رسولش به همان فضل و پاداشی که اهل بدر بدان دست یافته بودند نائل آمد. زیرا ایشان همانند سایر مسلمانان مهیای عزیمت به سوی بدر شد اما به فرمان رسول خداﷺ مؤظّف به مراقبت از دختر بیمار آن حضرت و همسر خویش شدند و رسول خداﷺ از اردوگاه بدر به مدینه بازگشتند، حضرت عثمان را در غنایم سپاه اسلام و پاداش آنان سهیم نمودند[2].

عثمان بن عبدالله بن موهب روایت می‌کند: مردی مصری در ایام حج نزد ابن عمر آمد و از او سؤال کرد: تو را قسم می‌دهم به حرمت این بیت، بگو آیا عثمان در بدر حاضر شد؟ ابن عمر در جواب او گفت: درست است که عثمان در بدر حاضر نبود اما باید دانست که در آن زمان چون رقیه، همسر عثمان و دختر پیامبر اسلامﷺ بیمار بود، رسول اکرمﷺ ایشان را مأمور مراقبت از رقیه نمودند و به ایشان فرمودند: «که او در اجر و پاداش اهل بدر سهیم است»[3].

از أبو وائل نقل است که حضرتؓ فرمودند: من در روز بدر، به امر رسول اللهﷺ نزد همسر بیمار خویش ماندم اما حضرت رسولﷺ مرا در غنایم آن سهیم نمود. نیز از زائده روایت است که گفت: هر کس را که رسول الله ﷺ در غنایم بدر سهیم نمود، بدر

۱- دماء علی قمیص عثمان بن عفان، ص۲۰.

۲- الإمامة و الرّد علی الرافضة، الإصبهانی، ص۳۰۲.

۳- صحیح بخاری (۳۶۹۸).

را درک کرده است[1]. به این ترتیب به باور تمام مورّخان و محدّثان حضرت عثمان جزو اهل بدر می‌باشد[2].

۲- عثمان و غزوه‌ی اُحد

در نبرد اُحد، نصرت در ابتدا از آن مسلمانان بود و آنان توانستند مشرکان را تار و مار کنند، شکست کفار، حتمی بود و بسیاری از آنان به قتل رسیدند و هیچ کس را جرأت بر افراشتن علَم آنان نبود، زنانشان که در آغاز جنگ آواز می‌خواندند و دف می‌زدند، شیون‌کنان به کوه‌ها و اطراف گریختند. اما ورق برگشت و دلیل آن، این بود که پیامبر اکرمﷺ افرادی را بر دامنه‌ی کوه اُحد گماشت و آنان را مأمور نمود که نتیجه‌ی جنگ هر چه باشد، آنان محلّ خود را ترک ننمایند، اما پس از پیشروی‌های اولیه مسلمانان و کسب غنایم، بیشتر آن افراد از دامنه کوه پایین آمدند و به جمع کردن غنایم پرداختند. در این اثنا، خالد بن ولید، سردسته سوارکاران قریش، که کوه را بدون نگهبان و کماندار دید با عکرمه بن ابی‌جهل و دیگر سوارکاران بر آن‌جا تاخت و آن تعداد از کماندارانی را که در محل خود مانده بودند همراه فرمانده شان، عبدالله بن جُبَیر به شهادت رساندند و سپس با غنیمت شمردن غفلت مسلمانان، از پشت بر آنان یورش بردند و بسیاری از آنان را به شهادت رساندند. در این شرایط، وضعیت سپاه اسلام متشنج شد و دسته‌ای از مسلمانان که عثمان رضی الله عنه نیز جزو آنان بود به نزدیکی‌های مدینه عقب‌نشینی کردند و دیگر به اردوگاه باز نگشتند، دسته‌ای دیگر با شنیدن خبر مرگ رسول خداﷺ حیران و سرگردان شدند و دسته‌ای هم مقاومت نمود و در کنار نبی‌اکرمﷺ به جنگ با کفار ادامه داد.

خداوند بزرگ راجع به وضعیت آنان‌که از معرکه گریختند و پیامبر خداﷺ را تنها گذاشتند با بیان اشتباه این گروه، آنان را مورد عفو قرار داده و چنین فرموده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾ [آل عمران: ١٥٥].

۱- الإمامة والرّد على الرافضة، ص٣٠٤.

۲- عثمان بن عفّان، صادق عرجون، ص٤٧.

(آنان که در روز رویاروئی دو گروه (مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، بیگمان اهریمن به سبب پاره‌ای از آنچه کرده بودند (که سرکشی از فرمان خدا بود) آنان را به لغزش انداخت و خداوند ایشان را بخشید، چرا که خداوند آمرزنده و شکیبا است).

اما هوس‌پرستان و دنیاطلبان که تنها میل و خواهش نفس خویش را مدنظر قرار دارند، از میان همه آنان که از معرکه عقب نشینی کردند، تنها حضرت عثمان را می‌بینند و پیکان اتهامات را تنها به سوی او نشانه می‌روند. باید دانست که عثمان بن عفّان رضي الله عنه به هر دلیلی که از صحنه نبرد اُحد گریخت، خداوند متعال به صورتی واضح و روشن از او و همراهان او در گذشته و آنان را مورد بخشایش خود قرار داد. بنابراین جای هیچ شک و شبهه باقی نمی‌ماند و دیگر هیچ اتهامی متوجه حضرت عثمان نمی‌باشد. زیرا اولاً خداوند صراحتاً او را مورد عفو خویش قرار داده و در ثانی حضور ایشان در دیگر میادین جهاد و مبارزه، گواهی بر لیاقت و ایمان ایشان است.

حضرت عثمان رضی الله عنه در مرحله نخست جنگ اُحد همراه دیگر صحابه به پیروزی رسیدند (و همین نکته اثبات کننده شجاعت ایشان و صحابه حاضر در جنگ احد است)، با وجود این که مسلمانان در مرحله اول جنگ به پیروزی رسیدند اما بخاطر اشتباه و سهله انگاری تیراندازن در مرحله بعدی شکست خوردند، شایعه ترور رسول الله علیه الصلاة والسلام تأثیر نامطلوبی بر روحیه صحابه گذاشت تا جایی که حضرت عثمان رضی الله عنه و چندین نفر دیگر با دیدن هرج و مرج و کشته شدن مسلمین در میان معرکه (بخاطر حمله غافلگیرانه خالد) و همچنین شایعه شهادت رسول الله (ص) خجالت زده و مأیوس و غمگین شدند و میدان جنگ را ترک کردند و به مدینه برگشتند. اما الله متعال طبق آیات نورانی قرآن کریم پشت کنندگان به ادامه جنگ که از جمله آنان حضرت عثمان بوده را بخشیده اما رافضی نمیبخشد و کناره گیری حضرت عثمان که بخاطر شرم و حیای او بوده را با بی انصافی بر حسب ترس و بزدلی میگذارند. (در ادامه این داستان را به تفصیل مرور میکنیم) 👇👇

مخالفت تیراندازان با دستور رسول خداﷺ

مسلمانان در برابر مشرکان با شعار «امت، امت» شجاعانه ایستادگی کردند. آنها در جنگی حماسی و قهرمانانه که شیرمردان اسلام صحنه‌های شگفت‌انگیزی از شجاعت و قهرمانی به ثبت رسانیدند، از خودگذشتگی نشان دادند[۳].

تاریخ، شگفتی‌های قهرمانانی همچون حمزه بن عبدالمطلب، مصعب بن عمیر، ابودجانه، ابوطلحه انصاری، سعدبن ابی‌وقاص و تعداد زیادی امثال آنان را ثبت نموده است[۴]. در مرحله اول جنگ، مسلمانان به پیروزی رسیدند[۵]؛ چنانکه آیه ذیل موید این موضوع است:

﴿وَلَقَدۡ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥٓ إِذۡ تَحُسُّونَهُم بِإِذۡنِهِۦۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلۡتُمۡ وَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَعَصَيۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَۚ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنۡيَا وَمِنكُم

۳- نظرة النعیم فی مکارم اخلاق الرسول الکریم، ج ۱، ص ۳۰۳.

۴- همان.

۵- همان.

مَّن يُرِيدُ ٱلۡأٓخِرَةَۚ ثُمَّ صَرَفَكُمۡ عَنۡهُمۡ لِيَبۡتَلِيَكُمۡۖ وَلَقَدۡ عَفَا عَنكُمۡۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٥٢﴾ [آل عمران: ۱۵۲].

«آن‌گاه که آنان را به اجازۀ خدا از پای در می‌آورید، خداوند وعده‌اش را برشما تحقق بخشید تا اینکه سست شدید و اختلاف ورزیدید و نافرمانی کردید. بعد از اینکه به شما نشان داد آنچه را دوست داشتید، برخی از شما ارادۀ دنیا داشت و برخی ارادۀ آخرت؛ سپس خداوند شما را از آنان منصرف گردانید تا شما را بیازماید و خداوند دارای فضل و احسان بر مؤمنان است».

تیراندازان با مشاهده شکست مشرکان و همراهانشان و مشاهده غنایمی که در میدان جنگ رها شده بود، به فکر جمع‌آوری غنایم افتادند و تصور نمودند که جنگ پایان رسیده است، بنابراین به امیرشان، عبدالله بن جبیر، گفتند: «منتظر چه هستید، یاران پیروز شدند؛ پس برای جمع‌آوری غنایم اقدام نمایید».

عبدالله بن جبیر گفت: مگر سخن رسول الله را فراموش کردید؟.

گفتند: به خدا سوگند باید سهم خویش را از غنیمت برگیریم[1].

بدین صورت شروع به جمع‌آوری غنایم نمودند و به سخنان امیرشان توجه ننمودند.

عبدالله بن عباس رضي الله عنه وضعیت تیراندازان را این گونه توصیف می‌نماید:

«تیراندازان با مشاهدۀ شکست مشرکان و دستیابی مسلمانان به غنایم، صحنۀ نبرد را ترک نمودند؛ به گونه‌ای که به صحنه آمدند و صفوف یاران رسول خدا انبوه گردید. هنگامی که تیراندازان آن نکته حساس را خالی گذاشتند، سپاه مشرکان از آنجا بر مسلمانان یورش بردند و سرانجام تعداد زیادی از مسلمانان را به شهادت رساندند»[2].

خالد بن ولید که یکی از شهسواران مشرکان بود، از فرصت استفاده نمود و توانست مسلمانان را از دو جهت محاصره کند. مشرکان با دیدن این وضعیت، دوباره به میدان آمدند و مسلمانان مواضع اولی خود را از دست دادند و بدون برنامه و با پراکندگی می‌جنگیدند؛ به گونه‌ای که تشخیص افراد سپاه اسلام، از سپاه کفر امری دشوار بود و پدر حذیفه را به اشتباه کشتند.

۱- بخاری، کتاب الجهاد، شماره ۳۰۳۹.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۵۷، شماره ۲۶۰۸.

مسلمانان یکی بعد از دیگری در میدان به شهادت رسیدند و ارتباطشان با پیامبر قطع شد و شایع گردید که آن حضرت کشته شده است[1]. همه چیز با هم مخلوط شد و شدت جنگ به اوج خود رسید. مشرکان به هر مسلمانی که می‌رسیدند، او را می‌کشتند تا جایی که توانستند خود را به پیامبر برسانند و سنگی به‌سوی پیامبر اکرم ﷺ پرتاب نمودند که بر اثر آن بینی و دندان مبارکش شکست و سرش را زخمی کردند به گونه‌ای که خون از آن فوران می‌زد[2].

انس می‌گوید: در روز احد یکی از دندان‌های پیامبر شکست و سرش زخمی گردید. خون از سرش جاری بود و می‌گفت: قومی که پیامبر خود را زخمی نمودند و دندانش را شکستند، چگونه رستگار می‌شوند؟.

چنانکه این آیه بیانگر این موضوع است:

﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ۝١٢٨﴾ [آل عمران: ١٢٨].

«چیزی از کار در دست تو نیست، یا توبۀ آنها را خداوند می‌پذیرد یا آنها را شکنجه می‌دهد؛ زیرا آنها ظالم هستند».

همچنین فردی از آنها به نام ابن قمئه بر مصعب بن عمیر حمله کرد و او را به شهادت رسانید و از آنجا که مصعب شباهت زیادی به رسول خدا داشت، ابن قمئه شایع کرد که محمد ﷺ را کشته است[3].

این شایعه، تأثیر نامطلوبی بر روحیه مسلمانان گذاشت؛ چنانکه موجب پراکندگی آنان را فراهم آورد و حتی بعضی به مدینه بازگشتند و به کلی وضعیت تغییر یافت و مسلمانان از شدت فاجعه نابسامان و دچار هرج و مرج گردیده بودند[4].

تعدادی از مسلمانان از میدان جنگ گریختند، برخی هم از جنگیدن بازایستادند، برخی بعد از اینکه تصور کردند پیامبر کشته شده است، شهادت را ترجیح دادند که یکی از آنان انس بن نضر بود. او از اینکه نتوانسته بود، در جنگ بدر حضور داشته

١- غزوة احد دراسه دعویه، ص ٩٨.

٢- فقه السیرة، غزالی، ص ٢٩۴.

٣- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ٣، ص ٨١.

۴- غزوة احد دراسه دعویه، ص ١٠٠.

باشد، تأسف می‌خورد و همواره می‌گفت: به خدا سوگند! اگر دوباره خداوند مرا در رکاب رسول الله در جنگ توفیق دهد، خواهد دید که چه می‌کنم.

انس بن نضر بر وعده‌اش وفا نمود؛ چنانکه روز احد برجمعی که از شایعه مزبور خود را باخته بودند گذشت و گفت: چرا دست از جنگ کشیده‌اید؟ گفتند: پیامبر کشته شده است. گفت: اگر محمد کشته شده است، خدای محمد که کشته نشده است. پس بهتر است به خاطر آنچه او کشته شده است شما نیز کشته شوید.

آن گاه چنین گفت: «بارالها! من در پیشگاه تو از آنچه این‌ها می‌گویند، معذرت‌خواهی می‌کنم و از آنچه مشرکان با آن اعتقاد دارند، اظهار برائت می‌نمایم.» سپس با سعد بن معاذ برخورد کرد و گفت: ای سعد! من بوی بهشت را از جانب احد استشمام می‌کنم. آن گاه وارد میدان معرکه شد و جنگید تا به شهادت رسید.

پس از اتمام معرکه در بدن وی اثر هشتاد و اندی ضربه شمشیر و سرنیزه یافتند به گونه‌ای که شناخته نمی‌شد. فقط خواهرش او را از سر انگشتانش شناخت[1].

خداوند در شأن انس بن نضر و امثالش، این آیه را نازل کرد:

﴿مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِۖ فَمِنۡهُم مَّن قَضَىٰ نَحۡبَهُۥ وَمِنۡهُم مَّن يَنتَظِرُۖ وَمَا بَدَّلُواْ تَبۡدِيلٗا ٢٣﴾ [الأحزاب: ۲۳].

«برخی از مؤمنان صادقانه برعهدی که با خدا بستند عمل نمودند، برخی به آرزویشان رسیدند و (شهید شدند) برخی منتظرند و عهد خویش را تبدیل ننمودند».

خداوند در مورد کسانی که صحنه جنگ را ترک نمودند و به ندای پیامبر گوش ندادند، فرمود:

﴿إِذۡ تُصۡعِدُونَ وَلَا تَلۡوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٖ وَٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ فِيٓ أُخۡرَىٰكُمۡ فَأَثَٰبَكُمۡ غَمَّۢا بِغَمّٖ لِّكَيۡلَا تَحۡزَنُواْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمۡ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمۡۗ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٥٣﴾ [آل عمران: ۱۵۳].

«آن گاه که پراکنده شدید و برکسی توجه نمی‌کردید و پیغمبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد، سپس در برابر غم (که به پیامبر رساندید) خداوند به شما غم رساند، این بدان جهت بود تا غمگین نشوید بر آنچه از دست دادید و نه هم برآنچه به شما رسیده است و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، باخبر است».

۱- غزوة احد دراسة دعوية، ص ۱۰۱.

شایعه ترور رسول اللّه علیه الصلاة والسلام در جنگ اُحد

🔺ابن قمیئه در میانه جنگ اُحد شایعه میکند من محمد را کشته ام. ⬇

⭕ قال ابن اسحاق: فحدثني عاصم بن عمر بن قتادة:

أن رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم)] ردها بيده فكانت أحسن عينيه و أحدّهما.

و قاتل مصعب بن عمير دون رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم) و معه لواؤه حتى فتل، فكان الذي أصابه ابن قميئة الليثي، و هو يظن أنه رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم)، فرجع إلى قريش فقال: قد قتلت محمدا، فلما قتل مصعب أعطى رسول اللّه (صلى اللّه عليه و سلّم) علي بن أبي طالب اللواء، و قاتل حمزة بن عبد المطلب حتى قتل أرطاة بن شرحبيل (13- و) بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصي.

📚 نام کتاب : سيرة ابن إسحاق نویسنده : محمد بن إسحاق بن يسار جلد : 1 صفحه : 328 - 329

طبق این روایتی که در صحیح بخاری راجع به جنگ اُحد نقل شده، کاملا مشخص است که به ابوسفیان اخباری مبنی بر ترور رسول الله علیه الصلاة والسلام رسیده بود و او فکر میکرد رسول الله علیه الصلاة والسلام کشته شده اند زیرا از وضعیت حیات و سلامتی او جویا میشود. 👇

🔵گفتگوی ابوسفیان با پیامبر و یارانش

براء رضی الله عنه می‌گوید: ابوسفیان از بالای تپه‌ای به سوی مسلمانان نگاه کرد و گفت: آیا محمد زنده است؟

پیامبر فرمود: جواب او را ندهید. دوباره پرسید: آیا ابن ابی قحافه زنده است؟

پیامبر فرمود: جوابش را ندهید. دوباره سئوال نمود: آیا ابن خطاب زنده است؟

بعد از آن خودش گفت: معلوم می‌شود همه کشته شده‌اند؛ چراکه اگر زنده می‌بودند، پاسخ می‌دادند.

عمر رضی الله عنه که تاب و تحمل او تمام شده بود، فرمود: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا! خداوند اینها را جهت رسوایی تو زنده نگه داشته است.

ابوسفیان گفت: زنده باد « هبُلْ»

پیامبر از یاران و اصحابش خواست تا در جوابش بگویند: الله أعلی و أجل «خدا از همه بالاتر و بزرگ‌تر است.»

ابوسفیان گفت: لنا العزّی و لاعزّی لکم «بت عزا از آن ماست و شما از آن محروم هستید.»

پیامبر فرمود جوابش را بدهید! اصحاب گفتند: چه بگوئیم؟

فرمود بگویید: الله مولانا ولا مولی لکم «خدا مولای ما است و شما مولا ندارید.»

ابوسفیان گفت: امروز انتقام کشته‌شدگان بدر را از شما خواهیم گرفت؛ چراکه نتیجه جنگ یا پیروزی و یا شکست است. و افزود که کشته‌شدگان شما به دستور من مثله نگردیده‌اند، اما ناراحت هم نیستم.[112]

در روایتی دیگر نیز آمده است که عمر گفت: «کشته‌شدگان ما و شما هرگز برابر نیستند، جایگاه کشته‌شدگان ما بهشت و جایگاه کشته‌شدگان شما دوزخ می‌باشد.»[113]

📚[112]- بخاری، مغازی، شماره 4043 – السیرة النبویة الصحیحه، ج 2، ص 392.

📚[113]- السیره النبویه الصحیحه، ج 2، ص 392.

انس بن نضر رضی اللّه عنه در لحظاتی که شایعه ترور رسول اللّه علیه الصلاة والسلام پخش شده بود و أصحاب، ایشان را در وسط میدان و میان آن شلوغی گم کرده بودند، گذرش به عمر بن خطاب و طلحه و چند تن دیگر از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم افتاد و به آنان گفت چه شده است چرا نشسته اید و دست از جنگ کشیده اید؟ آنان که تحت تاثیر شایعه قرار گرفته بودند گفتند: رسول الله علیه الصلاة والسلام کشته شده است. گفت: اگر محمد کشته شده است خدای محمد که زنده است پس بهتر است بخاطر آنچه که او کشته شده است شما هم کشته شوید. آن گاه وارد معرکه شد جنگید و بشهادت رسید مشرکین او را به طرز فجیعی بشهادت رساندند به طوری که بر بدنش آثار هشتاد و اندی ضربه شمشیر و سرنیزه یافت میشد، بگونه ای که شناخته نمیشد و خواهرش او را از سر انگشتانش شناخت. 👇 روایت:

◄ أخبرنا عبد الله بن الحسن الحراني قال: نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن اسحاق قال: حدثني القاسم بن عبد الرحمن بن رافع أخو بني عدي بن النجار قال:

انتهى أنس بن النضر- وهو عم أنس بن مالك، وبه سمي أنس أنساً- إلى عمر بن (13-ظ) الخطاب، وطلحة بن عبيد الله رضي الله عنهم في رجال من المهاجرين والأنصار وقد ألقوا بأيديهم فقال: ما يجلسكم؟ قالوا:

قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: فما تضنون [2] بالحياة بعده؟ قوموا فموتوا على ما مات عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم استقبل القوم فقاتل حتى قتل.

أخبرنا عبد الله بن الحسن الحراني قال: نا النفيلي قال: نا محمد بن سلمة عن محمد بن اسحاق قال: حدثني حميد الطويل عن أنس بن مالك قال: لقد وجدنا بأنس بن النضر يومئذ سبعين ضربة ما عرفته إلا أخته، عرفت بنانه [3] .

----

[2] في المصادر الاخرى «تصنعون» .

[3] البنان: الأصابع وقيل أطرافها- النهاية لابن الأثير: 1- 157. وفي ابن هشام «ببناته» وهو تصحيف.

📚 نام کتاب : سيرة ابن اسحاق = السير والمغازي نويسنده : ابن إسحاق، محمد جلد : 1 صفحه : 330

همچنین قرآن وضعیت آن دسته از یاران را که با شنیدن شایعه قتل پیامبر، از میدان گریختند، بیان نموده است. گفتنی است اولین کسی که از نجات پیامبر و اینکه وی زنده است با خبر شد، کعب بن مالک بود که صدایش را با بشارت بلند نمود و پیامبر او را به سکوت واداشت تا مشرکین متوجه او نشوند[1].

خداوند، جماعتی را که فرار کردند، مورد عفو و بخشش، قرار داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ ١٥٥﴾ [آل عمران: ۱۵۵].

«آنانکه در روز جنگ فرار کردند، همانا شیطان آنها را لغزاند؛ به سبب برخی اعمالی که انجام دادند. بی‌گمان خداوند از آنها گذشت نمود و خداوند بخشاینده و شکیباست».

نقشه پیامبر در برگرداندن پراکندگی سپاه به وضعیت نخست

هدف اصلی مشرکان از تهاجم علیه مشرکان، به قتل رساندن پیامبر اکرم ﷺ بود، امّا رسول خدا ﷺ از جایش تکان نخورد و یاران یکی بعد از دیگری در دفاع از ایشان، جان خود را از دست می‌دادند. پیامبر اکرم ﷺ در محاصره مشرکان بود و به جز هفت الی نه نفر از انصار کسی دیگر در کنارش نبود. هدف پیامبر خدا، شکستن محاصره کفار و رسیدن به کوه و ملحق‌شدن به یارانش بود. انصار در دفاع از پیامبر شدیداً فداکاری کردند و یکی بعد از دیگری به شهادت رسیدند[2].

طلحه بن عبیدالله نیز به دفاع از پیامبر برخاست و آن قدر مورد تهاجم تیرهای دشمن قرارگرفت که دستش فلج گردید[3].

پیامبر خواست روی صخره‌ای بالا رود، اما نتوانست. طلحه به زمین نشست و پیامبر با گذاشتن پای مبارک بر دوش او، توانست روی صخره قرارگیرد. زبیر می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: طلحه (با این کار) بهشت را برای خود واجب نمود»[4].

۱- مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۶، ص ۱۱۲.

۲- نظرة النعیم، ج ۱، ص ۳۰۴.

۳- البخاری، شماره ۳۷۲۴.

۴- صحیح السیرة النبویة، ص ۲۹۶.

واگذاری تا در این مورد چاره‌ای بیندیشیم[1].

این امر بیانگر میزان بصیرت و آگاهی و شناخت پیامبر اکرم ﷺ است که به خصوصیات شخصیتهای مهم مکه آگاهی داشت و با هر کدام از آنان براساس خصوصیات اخلاقی آنان، برخورد می‌نمود؛ چنانکه با دیدن حُلیس، فرمود: او کسی است که مقدسات را تعظیم می‌نماید. بنابراین، پیامبر اکرم ﷺ از این ویژگی حُلیس، هدف اصلی خود را از آمدن به مکه بیان نمود.

حُلیس، از سردارانِ معروف اعراب و شخصیتی ممتاز بود و پیامبر اکرم ﷺ با این عملکرد توانست نظریه این سردار بزرگ را به نفع خود تغییر دهد؛ به گونه‌ای که او در مقابل قریش ایستاد و آنها را به خاطر برخوردشان با ایشان سرزنش نمود.

۱- مغازی واقدی، ۲ ص۶۰۰.

اللّه متعال از عثمان رضی اللّه عنه بخاطر لغزش و اشتباهش در جنگ اُحد، درگذشت. روایت صحیح بخاری گویاست 👇

«حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ - هُوَ ابْنُ مَوْهَبٍ - قَالَ جَاءَ رَجُلٌ مَنْ أَهْلِ مِصْرَ حَجَّ الْبَيْتَ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا، فَقَالَ مَنْ هَؤُلاَءِ الْقَوْمُ قَالَ هَؤُلاَءِ قُرَيْشٌ. قَالَ فَمَنِ الشَّيْخُ فِيهِمْ قَالُوا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ. قَالَ يَا ابْنَ عُمَرَ إِنِّى سَائِلُكَ عَنْ شَىْءٍ فَحَدِّثْنِى هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ قَالَ نَعَمْ. قَالَ تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ، فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ج وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ج: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ج عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِيَدِهِ الْيُمْنَى: «هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ اذْهَبْ بِهَا الآنَ مَعَكَ».

📚[صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشيس].

◄ ترجمه در صفحه بعد 👈

ترجمه فارسی:

«از عثمان بن موهب روایت شده که گفت: مردی از اهل مصر (یزید بن بشر السکسکی یا العلاء بن عرار) برای حج آمده بود که دید عده ای (در جایی) نشسته اند. گفت: اینها چه کسانی هستند؟ گفتند: آنها از قریش هستند. او گفت: بزرگ و شیخ آنها کیست؟ گفتند: عبدالله بن عمر. او گفت: یا ابن عمر! من درباره امری از تو سؤال می کنم پس پاسخم گو. آیا می دانی که عثمان در روز احد فرار کرد؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی او در جنگ بدر غایب بود؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: آیا می دانی در بیعت رضوان نیز غایب بود و در آن حضور نداشت؟ ابن عمر گفت: بله. او گفت: الله اکبر. ابن عمر گفت: پیش بیا تا برایت مشخص سازم (علت این وقایع را). درباره فرار او از احد پس من شهادت می دهم که الله او را بخشید و مغفرت کرد طبق آیه: به راستی کسانی از شما که در روز بر خورد دو گروه(مسلمانان و کافران در جنگ احد) فرار کردند، در حقیقت شیطان آنان را به سبب بعضی از کردار(و گناهانی) که مرتکب شده بودند، بلغزانید، و قطعاً خداوند از آنان در گذشت، بی گمان خداوند آمرزنده ی بردبار است.(آل عمران: 155)اما غیبت عثمان از جنگ بدر به این دلیل بود که دختر رسول الله ﷺ که همسر او بود (در آن زمان) مریض بود پس رسول الله ﷺ به عثمان گفتند: برای تو پاداش و اجر و سهم کسی است که در جنگ بدر شرکت کرده باشد. اما درباره غیبت او از بیعت رضوان: اگر کسی با عزت تر از عثمان در مکه وجود می داشت رسول الله ﷺ آن شخص را برای فرستادن او به مکه انتخاب می کردند ولی ایشان عثمان را فرستادند و بیعت رضوان بعد از رفتن عثمان به مکه واقع شد. پس رسول الله ﷺ با اشاره به دست راست خودشان گفتند: این دست عثمان است و با دست چپ خود به دست راستشان زدند و گفتند: این بیعت برای عثمان است. پس ابن عمر به آن مرد مصری گفت: الآن برو با آنچه نزد توست. (از این معلومات)».

(صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي).

۳- غزوه‌ی غطفان یا ذی‌أمر

هنگامی‌که رسول خداﷺ همراه با چهار صد تن از صحابه برای نبرد با قبایل غَطْفان حرکت نمود، حضرت عثمان را به عنوان جانشین خویش بر مدینه منصوب نمودند. در طول راه، سپاه اسلام در منطقۀ (ذوالقصّه) به مردی از بنی ثَعْلَبَه که از طوایف غطفان بود، برخورد کردند، این مرد که جبار نام داشت و با دعوت پیامبر خداﷺ به اسلام گروید، عرض کرد که قبایل غطفان به کوه‌های اطراف گریخته و دیگر نیازی به ادامه حرکت سپاه صحابه به آن‌جا نیست. رسول خداﷺ نیز آن مرد را به حضرت بلال رضی الله عنه سپرد و همراه سپاه خویش بدون هیچ‌گونه کارزاری پس از گذشت یازده شب به مدینه بازگشتند.[1]

۱- الأمین ذوالنورین، ص۵۲ و۵۳.

۴- غزوۀ «ذات الرقاع»

با رسیدن خبر حرکت مردان طوایف ثعلبه و أنمار از قبیله غطفان برای یورش به مدینه، حضرت رسولﷺ، حضرت عثمانس را بر مدینه گماشت و خود با چهار صد تن از یارانش رهسپار کارزار شدند. در منطقه «صرار» سپاهیان اسلام با جمع کثیری از غطفانیان روبه‌رو شدند اما هیچ جنگی بین طرفین صورت نگرفت. هر دو سپاه از یکدیگر بیم حمله داشتند و به همین دلیل پیامبر اکرمﷺ و یارانش نماز خوف را به جا آوردند. پس از گذشت زمان، دو سپاه متفرق شدند و به سرزمینهای خویش بازگشتند، این غزوه پانزده شبانه‌روز طول کشید.

شجاعت عثمان بن عفان رضی الله عنه با سفر به سوی قریش:
با این وجود که سفیر اول پیامبر علیه الصلاة و السلام به سوی قریش در معرض ترور و خشونت قرار گرفت و نزدیک بود بشهادت برسد اما حضرت عثمان رضی الله عنه بعنوان سفیر دوم پیامبر علیه الصلاة و السلام این امر خطرناک را قبول کردند و بعنوان سفیر دوم بدون هیچ ترسی به سوی قریش رفتند، و این شجاعت ایشان را میرساند که در راه اطاعت از پیامبر علیه الصلاة و السلام و در راه اسلام جان خود را به خطر انداخت فلذا در بیعت الرضوان حضرت رسول (ص) و صحابه گمان کردند که حضرت عثمان در گروگان قریش بشهادت رسیده است.
که به تفصیل این داستان ها را بیان خواهیم کرد 👇

۴- مکرز بن حفص سفیر قریش

یکی از سفیران اعزامی قریش برای مذاکره با پیامبر اکرم ﷺ مکرز بود؛ چنانکه امام بخاری نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ با مشاهدۀ مکرز، فرمود: او مکرز و مردی فاجر است. مکرز در حال مذاکره با پیامبر اکرم ﷺ بود که سهیل بن عمرو وارد آن مجلس گردید. آن حضرت ﷺ فرمود: «قد سهل لكم من أمركم» «کار شما با آمدن سهیل، آسان شد»[۲]. داستان سهیل را در صفحات بعدی به تفصیل بیان خواهیم کرد.

سفیران اعزامی پیامبر اکرم ﷺ به سوی قریش و به اسارت در آمدن برخی از مشرکان

پیامبر اکرم ﷺ نیز تصمیم گرفت سفیری نزد قریش بفرستد تا این امر را به اثبات برساند که آنان برای جنگ نیامده‌اند و فقط قصد تعظیم و طواف خانۀ کعبه را دارد و بعد از ذبح نمودن قربانی‌های خودشان، به مدینه بر می‌گردند و برای این منظور، خراش بن امیه خزاعی را سوار بر شتری نزد قریش فرستاد. هنگامی که خراش وارد شهر مکه شد، آنها به او حمله کردند و شترش را پی کردند و خواستند او را به قتل برسانند ولی طایفۀ احابیش مانع شدند و او را نجات دادند. آن گاه خراش نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت و ماجرا را برای ایشان بیان نمود.

۲- بخاری، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد، ج ۳، ص ۲۳۹، شماره ۲۷۳۲.

آن‌گاه پیامبر اکرم ﷺ تصمیم به اعزام سفیر دیگری جهت مذاکره با قریش و متقاعد ساختن آنان گرفت و برای این منظور، عمر بن خطاب رضی الله عنه را انتخاب نمود. عمر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر اکرم ﷺ» دستور شما را اطاعت می‌نمایم[1]، اما به نظر من بهتر است، عثمان رضی الله عنه را بفرستید؛ زیرا از طایفۀ او افراد زیادی در مکه وجود دارد و او نزد آنان محترم و محبوب است و کسی نمی‌تواند به او آسیبی برساند، اما از طایفۀ من کسی در آنجا نیست و می‌ترسم که مرا به قتل برسانند.

پیامبر اکرم ﷺ پیشنهاد عمر رضی الله عنه را پذیرفت و عثمان رضی الله عنه را فرستاد و گفت: نزد قریش برو و به آنها بگو که ما برای جنگ نیامده‌ایم؛ بلکه به قصد تعظیم و رعایت حرمت خانۀ خدا و برای طواف آن آمده‌ایم و با خود قربانی آورده‌ایم و بعد از انجام مناسک قربانی به مدینه بر خواهیم گشت.

عثمان رضی الله عنه براساس ماموریتی که به او محول گردیده بود، به سمت مکه حرکت نمود. وقتی به مکانی به نام «بلدح» رسید، گروهی از قریش را در آنجا دید. گفتند: کجا می‌روی؟ گفت: مرا پیامبر اکرم ﷺ به سوی شما فرستاده است. او شما را به سوی خدا و اسلام فرا می‌خواند، تا همه تابع اسلام گردید؛ زیرا به زودی خدا دینش را پیروز و پیامبرش ﷺ را غالب می‌گرداند و یا اینکه دست از دشمنی با او بر دارید و بگذارید که دیگران با او چه می‌کنند؛ پس اگر بر او پیروز شدند، شما هم به آرزویتان می‌رسید و اگر پیامبر اکرم ﷺ بر آنها پیروز شد، آنگاه شما دو راه پیش‌رو دارید یا اینکه اسلام را می‌پذیرید و یا اینکه همه یکپارچه با او به جنگ و مبارزه بر می‌خیزید؛ البته جنگ شما را نابود کرده و بهترین‌های شما را از نابود ساخته است ... عثمان رضی الله عنه به گفتگوی خود با آنها ادامه داد و سخنانی بر زبان آورد که برای آنها خوشایند نبود. سرانجام پاسخ آنها این بود: ای عثمان رضی الله عنه آن چه را گفتی، شنیدیم. به خدا چنین نیست که تو پنداشته‌ای، ما به هیچ وجه نخواهیم گذاشت او با توسل به زور وارد مکه بشود. برگرد و به او بگو که هرگز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد.

آن گاه از میان آنان، ابان بن سعید بن عاص برخاست و به عثمان رضی الله عنه خوش آمد گفت و او را پناه داد؛ چنانکه عثمان رضی الله عنه با حمایت او وارد شهر مکه شد و نزد تمامی

۱- مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۰.

سران قریش رفت و با آنها مذاکره کرد اما پاسخ تمام آنها این بود که به خدا! هرگز به او اجازه نمی‌دهیم وارد مکه بشود[1].

مشرکان به عثمان ﷺ پیشنهاد کردند تا کعبه را طواف نماید، اما عثمان ﷺ نپذیرفت[2]. همچنین او نزد مسلمانان مستضعف مکه رفت و به آنها مژدۀ فتح و پیروزی داد[3]. آنها نیز سلام و پیغام فرستادند.

در جریان مذاکرات، روابط مسلمانان و مشرکان عادی شده بود، آنها درمیان صفوف یکدیگر می‌رفتند و باهم ملاقات می‌کردند. تا اینکه درگیری مختصری توسط دو نفر آغاز شد و به سنگ‌اندازی و شلیک تیر به سوی همدیگر منجر گردید و باعث شد که هر کدام از دو گروه، افرادی را از گروه مقابل به اسارت بگیرند چنانکه قرآن نیز به این جریان اشاره کرده و فرموده است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ٢٤﴾ [الفتح: ۲۴].

«او بود که دست آنان را از شما و دست شما را از آنان در وادی مکه کوتاه نمود. بعد از اینکه شما را بر آنان چیره ساخته بود و خدا به آنچه عمل می‌کنید آگاه است».

امام مسلم در مورد سبب نزول این آیه روایتی نقل کرده است که حدود هشتاد نفر از مشرکان مکه از کوه تنعیم بر پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش ﷺ فرود آمدند و قصد حملۀ غافلگیرانه به آنها را داشتند، اما قبل از اینکه موفق به حمله بشوند، توسط مسلمانان دستگیر شدند و نزد پیامبر اکرم ﷺ آورده شدند. پیامبر خدا ﷺ آنها را بخشید و آزاد کرد. آن گاه این آیه نازل گردید[4].

سلمه بن اکوع ﷺ می‌گوید: روابط ما با مشرکان عادی شد و نزد همدیگر می‌رفتیم و با هم می‌نشستیم؛ چنانکه من برای استراحت زیر درختی دراز کشیده بودم که چهار نفر از مشرکان مکه به آنجا آمدند. و سخنانی در مورد پیامبر اکرم ﷺ گفتند که برای من خوشایند نبود. بنابراین با اعتراض، از آنجا برخاستم و آن طرف‌تر زیر درختی دراز

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۰ - السیرة النبویة، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲- همان.

۳- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۰.

۴- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، ج ۳، ص ۱۴۴۲.

کشیدم. آنها شمشیرهای خود را به درخت آویزان کردند و زیر آن خوابیدند. دیری نگذشت که یکی از مسلمانان بانگ برآورد و گفت: ای مهاجران! ابن زنیم ﵁ کشته شد. سلمه ﵁ می‌گوید: من فوراً شمشیر خود را برداشتم و نزد آن چهار نفر رفتم و در حالی که خواب بودند، شمشیرهایشان را نیز برداشتم و گفتم: به خدا اگر سر بلند کردید، چشمهایتان را با نوک شمشیرم بیرون خواهم آورد؛ سپس آنها را نزد پیامبر اکرم ﷺ آوردم. عمویم، عامر ﵁ نیز مکرز عبلاتی را دستگیر نموده بود نزد پیامبر اکرم ﷺ آورده بود. و جمعاً حدود هفتاد نفر از مشرکان دستگیر شده بود. پیامبر اکرم ﷺ همه را بخشید و آزاد کرد[1]. آن‌گاه این آیه نازل گردید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي كَفَّ أَيۡدِيَهُمۡ عَنكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ عَنۡهُم بِبَطۡنِ مَكَّةَ مِنۢ بَعۡدِ أَنۡ أَظۡفَرَكُمۡ عَلَيۡهِمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرًا ٢٤﴾.

ابن کثیر می‌گوید: تسلط پیدا نکردن مشرکان بر مسلمانان، منتی بود که خدا بر مسلمانان ارزانی داشت و آنها را از گزند مشرکان نجات داد و باز داشتن مؤمنان از نیز صلحی را موجب گردید که برای مؤمنان، عافیت و خیر دنیا و آخرت را در برداشت[2].

«کف» یعنی بازداشتن، جلوگیری کردن و گرفتن دست کسی.

«ببطن مکه» جمهور مفسران در مورد این قول خداوند: برآنندکه مراد از بطن مکه، همان حدیبیه می‌باشد که نزدیک‌ترین مکان به مکه است»[3].

بیعت الرضوان

هنگامی که به پیامبر اکرم ﷺ خبر رسید که عثمان ﵁ توسط مشرکان مکه کشته شده است، ایشان یاران خود را فرا خواند و از آنان بر جنگ و مبارزه و مرگ بیعت گرفت[4]. آنها بی‌درنگ با او بیعت کردند و آمادهٔ کارزار شدند، به جز فردی از منافقان به نام جد بن قیس که از بیعت خودداری نمود[5]. در روایت دیگری از بخاری آمده

۱- شرح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۱۷۶.

۲- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳- التنویر و التحریر، ج ۲۶، ص ۱۸۴.

۴- بخاری، شماره ۴۱۶۹.

۵- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۸۶.

است که از آنها بیعت بر صبر و استقامت گرفت[1] و در روایت مسلم آمده است که بیعت برفرار ننمودن از جنگ فرار گرفت[2] که این سه مورد با همدیگر تعارضی ندارند؛ زیرا بیعت گرفتن بر مرگ، مستلزم صبر و استقامت است[3].

نخستین کسی که با ایشان بیعت کرد، ابوسنان عبدالله بن وهب اسدی ﷺ بود؛ سپس تمامی مسلمانان حاضر بیعت کردند و سلمه بن اکوع ﷺ سه بار بیعت کرد[4].

در پایان پیامبر اکرم ﷺ دست راست خود را بلند کرد و گفت: این دست عثمان ﷺ است و آن را بر دست دیگر خود گذاشت[5].

تعداد اصحابی که زیر درخت با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند، هزار و چهارصد نفر بود[6].

قرآن نیز از این بیعت سخن به میان آورده و فضل کسانی را که در آن شرکت داشتند، بیان نموده است که برخی از این آیات را ذکر می‌نماییم.

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٠﴾ [الفتح: ١٠].

«بی‌گمان کسانی که در بیعه الرضوان باتو پیمان می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند و در اصل دست خدا بالای دست آنان است. هر کس پیمان‌شکنی کند، به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است، وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطا می‌کند».

در این آیه، کسانی که در بیعت رضوان شرکت داشته‌اند، مورد تحسین و تجلیل قرار گرفته‌اند و خداوند بیعت با پیامبر اکرم ﷺ را بیعت با خدا دانسته است که این بیانگر شأن و منزلت والای شرکت کنندگان در این بیعت است.

۱- صحیح بخاری، شماره ۴۱۹۶.

۲- صحیح مسلم، شماره ۱۸۵۶.

۳- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیه، ص ۴۸۶.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۲۹۱.

۵- صحیح السیرة النبویة، ص ۴۰۴.

۶- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الاصلیة، ص ۴۸۲.

ابن قیم می‌گوید: در این سخن خدا، بیندیشید که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾.

وقتی آنها دست خود را بر دست پیامبر اکرم ﷺ که سفیر و نمایندۀ مستقیم خدا است، گذاشتند، گویا با خدا بیعت کردند و دست خدا هم از فراز آسمانها و عرش، بالای دستهای آنان قرار گرفته بود[1].

۲- همچنین خداوند، به صراحت اعلام داشته که از آنان راضی است:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ۱۸ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَاۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ۱۹﴾ [الفتح: ۱۸-۱۹].

«به تحقیق، خداوند از مومنانی که با تو زیر درخت بیعت کردند، راضی شد و آنچه را در دلهای آنان بود، دانست؛ پس برای آنان آرامش نازل نمود و پیروزی نزدیکی پاداششان داد. همچنین غنیمت‌های فراوانی که بدست خواهند گرفت و خدا غالب و با حکمت است».

در این آیات، خداوند به پیامبرش ﷺ اعلام داشت که ای محمد ﷺ! خداوند از مؤمنانی که زیر درخت با تو بر مبارزه، استقامت و مرگ بیعت کردند، راضی شد؛ زیرا خدا از آنچه درون سینه‌ها نهفته است، آگاه است و دانست که این‌ها از صمیم قلب و با نیت صادق با تو بیعت کردند.

﴿فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ﴾ پس خدا به آنان آرامش و استقامت بخشید و پیروزی نزدیکی را که فتح خیبر است، به عنوان پاداش به آنها عطا نمود.

طبری در مورد آیۀ ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَا﴾ می‌گوید: خدا به عنوان پاداش کسانی که زیر درخت با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند، از آنان خشنود گردید و به آنها آرامش و استقامت بخشید و آنان را به پیروزی نزدیکی مژدۀ داد؛ چنانکه دیری نگذشت که خیبر فتح گردید و پس از آن همواره شاهد پیروزی و موفقیت و نعمت بودند تا اینکه مکه فتح شد و پس از آن شهرها و مناطق دیگری فتح گردید و مسلمانان پیشرفت‌های مسلمانان روز به روز افزایش یافت بنابراین وعدۀ خداوند تحقق یافت آنجا

۱- مختصر الصواعق المرسلة، ج ۲، ص ۱۷۲.

که فرمود: ﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأۡخُذُونَهَا﴾[1].

۳- خداوند، شرکت کنندگان بیعت الرضوان را ملزم به کلمهٔ تقوا که همان کلمهٔ توحید است ساخته و خاطرنشان کرده است که آنها اهل این کلمه بوده و شایستگی آن را داشته‌اند. چنانکه می‌فرماید:

﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٢٦﴾ [الفتح: ۲۶].

«آن‌گاه که کافران، تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند، خدا اطمینان خاطری بهرهٔ پیغمبرش و بهرهٔ مومنان کرد. همچنین خدا، ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و آنان از هر کسی دیگر سزاوارتر برای پروا از خدا و برازندهٔ آن بودند و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری تواناست».

برخی از فضائل شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان را از دیدگاه قرآن بیان نمودیم، اما احادیث زیادی نیز در این باره وجود دارد که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

الف ـ جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در روز حدیبیه خطاب به مسلمانان گفت: «شما بهترین افراد روی زمین هستید.» جابر رضی الله عنه می‌گوید: تعداد ما در آن روز هزار و چهارصد نفر بود و اگر چشمانم می‌دید، جای درخت را به شما نشان می‌دادم[2].

این حدیث، بیانگر فضل و برتری شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان است و در آن زمان این فضیلت شامل تعداد زیادی از مسلمانان در مدینه و مکه نگردید.

برخی از این روایت به برتری علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه استدلال می‌نمایند می‌گویند: علی رضی الله عنه در بیعت الرضوان شرکت داشت اما عثمان رضی الله عنه در این بیعت حضور نداشت بنابراین، علی رضی الله عنه بر عثمان رضی الله عنه برتری دارد، اما استناد چنین استدلالی باطل است؛ زیرا اولاً این بیعت به خاطر انتقام خون عثمان رضی الله عنه گرفته شد؛ ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم دست خود را به نمایندگی از عثمان رضی الله عنه بر دست دیگرش گذاشت و بیعت کرد بنابراین، عثمان رضی الله عنه نیز در این بیعت فضایلی را کسب نمود که دیگران از آن بهره‌مند گردیدند[3].

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۸۵-۸۶ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۲- مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۵.

۳- فتح الباری، ج ۷، ص ۴۴۳.

ب - جابر بن عبدالله ﷺ می‌گوید: ام‌مبشر به من خبر داد که پیامبر اکرم ﷺ نزد حفصه فرمود: «انشاء الله هیچ کدام از شرکت‌کنندگان بیعت الرضوان وارد دوزخ نمی‌شوند. حفصه گفت: خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلاَّ وَارِدُهَا﴾ یعنی همهٔ شما وارد آن می‌شوید. پیامبر اکرم ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمًا مَّقۡضِيًّا ٧١ ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ٧٢﴾ [مریم: ۷۱-۷۲].

«همه شما وارد آن خواهید شد و این قضیه‌ای حتمی نزد پروردگارت می‌باشد. سپس ما پرهیزگاران را نجات داده، ستمکاران را در آن ذلیلانه رها می‌سازیم».

نووی می‌گوید: علما در مورد این سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: انشاء الله هیچ کدام از آنها وارد دوزخ نمی‌شود، گفته‌اند: این بدان معنا است که قطعاً هیچ یکی از آنها وارد دوزخ نخواهد شد و کلمهٔ انشاء الله، به خاطر تبرک گفته شده است نه به خاطر شک و تردید. و در جواب استدلال حفصه ﷺ که گفت: خداوند فرموده است:

﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَا﴾ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند در ادامهٔ این آیه فرموده است: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ﴾. در اینجا ما به نوعی مناظره و سؤال و جواب علمی بر می‌خوریم؛ زیرا هدف حفصه تردید سخن پیامبر اکرم ﷺ نبود بلکه هدف وی فهم این آیه بود؛ چنانکه پیامبر اکرم ﷺ هدف این آیه را عبور بر پل صراط دانست که روی دوزخ نصب شده است. آن گاه دوزخیان به داخل آتش می‌افتند و بهشتیان با عبور از آن، وارد بهشت می‌شوند[1].

ج ـ امام مسلم از جابر بن عبدالله ﷺ روایتی نقل می‌کند که فرمود: پیامبر اکرم ﷺ در حدیبیه به ما گفت: هر کسی که از شما از این گردنه (حدیبیه مشرف به مکه) عبور بکند، گناهانش مانند گناهان بنی اسرائیل بخشوده خواهد شد.

جابر ﷺ می‌گوید: نخستین دسته‌ای که از آن عبور نمود، سوارکاران ما (خزرج) بودند، بعد از آن تمامی مردم از آنجا عبور کردند. آن گاه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: گناهان همهٔ شما بخشیده شد به جز صاحب شتر سرخ. جابر ﷺ می‌گوید: او مردی بود که

۱- شرح النووی، علی صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۸۵.

دنبال شترش می‌گشت. ما نزد او رفتیم و گفتیم: بیا تا پیامبر اکرم ﷺ برای تو طلب آمرزش نماید. گفت: به خدا برای من یافتن شترم بهتر از دعای سرور شما است[1].

این حدیث بیانگر فضیلت بزرگی است شرکت‌کنندگان بیعت حدیبیه به آن نائل آمدند و آن عبارت از مغفرت و آمرزش الهی است که آنان به خاطر اخلاص و اطاعت خدا و رسول ﷺ مستحق آن گردیدند[2].

شرکت‌کننده‌گان صلح در حدیبیه دارای ویژگیهای مهمی هستند. چرا که آنها بهترین افراد امت محمد ﷺ بودند که خدا از آنان راضی شده بود و هیچ کدام از آنها به دوزخ راه نخواهد یافت. و آنان از اهل بدر و کسانی بودند که در جهت هر دو قبله نماز خواندند.

با تأمل در تعداد افراد مهاجران شرکت‌کننده در این غزوه به این نتیجه خواهیم رسید که تعداد آنها در غزوۀ بدر، هشتاد و سه نفر بود، امّا در این غزوه تعداد آنان به هشتصد نفر رسیده بود و علت آن مسلمان شدن و گرویدن جوانان قبایل اطراف مدینه به جامعۀ اسلامی دانست؛ چرا که آنان با پذیرش اسلام، زیر پرچم پیامبر اکرم ﷺ در می‌آمدند و در سفر و حضر، در رکاب ایشان علم و عمل و اخلاص و آموزشهای نظامی را می‌آموختند. از جملۀ این قبایل می‌توان به قبیلۀ اسلم و غفار اشاره نمود؛ زیرا ابوذر غفاری ﷺ که از پیشگامان دعوت اسلامی است، بعد از اینکه مسلمان شد و به عنوان دعوتگر دین اسلام نزد قوم خود برگشت، بعد از غزوۀ احد با هفتاد خانواده از آنها به مدینه آمد. همچنین بریده بن حصیب اسلمی ﷺ که با پیامبر اکرم ﷺ (در مسیر هجرت و) قبل از رسیدن ایشان به مدینه ملاقات نمود، با هفتاد نفر از افراد قومش مسلمان شد[3].

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۴-۲۱۴۵.

۲- عقیدة اهل السنة و الجماعة، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳- التربیة القیادیة، ج ۴، ص ۲۱۴.

حضرت عثمان رضی الله عنه سفیر پیامبر علیه الصلاة و السلام در گروگان قریش

شایعه کشته شدن عثمان ﷺ و انگیزه بیعت رضوان

قریشیان، عثمان را نزد خودشان نگه داشتند؛ شاید بدین خاطر که با همدیگر به خوبی مشورت کنند و تصمیم قاطعی بگیرند و عثمان را با جواب قطعی برگردانند. اما این حبس طولانی شد و خبر قتل عثمان در بین مسلمانان شایع گردید. هنگامی که این شایعه به پیامبر ﷺ رسید، گفت: از اینجا تکان نمی‌خوریم تا اینکه کارمان را با قریش یکسره کنیم. سپس از یارانش خواست که بر این امر با او پیمان ببندند. اصحاب با عشق و علاقه پیمان می‌بستند که فرار نکنند و حتی گروهی با پیامبر ﷺ پیمان بستند تا سرحد مرگ بجنگند. در رأس این‌ها، ابوسفیان اسدی بود و مسلمه ابن اکوع

نیز سه بار با رسول خدا ﷺ بر مرگ، پیمان بست؛ یک بار در جمع بیعت کنندگان اول، بار دیگر با گروه دوم و نیز با آخرین بیعت کنندگان. رسول خدا ﷺ دست خود را بر دست دیگر نهاد و فرمود: این هم بیعت از طرف عثمان. هنگامی که بیعت به پایان رسید، عثمان نیز از راه رسید و با او بیعت نمود. هیچ کس، از این بیعت تخلف نکرد. مگر یکی از منافقین به نام جدبن قیس.

این بیعت را رسول خدا ﷺ زیر درخت گرفت، در حالی که عمر ﷺ دست پیامبر ﷺ را گرفته و معقل بن یسار نیز شاخه درخت را بالا گرفته بود تا آن را از سر آن حضرت ﷺ دور کند. این، همان بیعت رضوانی است که خداوند این آیه را در مورد آن نازل نمود: ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ١٨]. یعنی: «قطعا خداوند از مؤمنینی که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شد».

حضرت عثمان رضی اللّه عنه در غزوه فتح مکه همراه باقی صحابه رضی اللّه عنهم شرکت داشتند و همراه مسلمین به پیروزی و فتح رسیدند، و همین مشارکت گواه شجاعت ایشان است.
ضمن این که حضرت عثمان رضی اللّه عنه در روز فتح مکه با جوانمردی و عطوفت شفیع عبدالله بن أبی سرح نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شدند.

۶- شفاعت حضرت عثمانﷺ در مورد عبدالله بن أبی سرح در روز فتح مکه

هنگامی که مسلمانان، مکه را فتح نمودند، عبدالله بن سعد بن أبی سرح به حضرت عثمان پناه آورد و خود را نزد ایشان پنهان کرد، حضرت عثمان نیز او را نزد نبی‌اکرمﷺ آورد و به ایشان گفت: یا رسول الله! بیعت عبدالله را بپذیر، اما حضرت رسولﷺ از این کار امتناع می‌ورزید تا این‌که حضرت عثمان برای بار سوم این درخواست را مطرح و رسول خدا آن‌را پذیرفت. سپس رسول خداﷺ رو به یارانشان کردند و فرمودند:

«أما كان فيكم رجل رشيد يقوم إلى هذا حيث رآني كففت يدي عن بيعته فيقتله».

۱- الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ص۴۹۰ و۴۹۱.

۲- همان؛ هرچند که در سند این حدیث ضعف وجود دارد.

۳- ذوالنورین مع النبی، ص۳۲.

۴- سیرة السلف الصاحلین (۱/۱۸۱). اسناد این روایت ضعیف است. و حدیث صحیح در سنن الترمذی (۳۷۰۲) می باشد.

«آیا در میان شما مردی نبود، که چون من از پذیرش بیعت آن مرد خوداری ورزیدم، گردن او را بزند».

یاران گفتند یا رسول خدا! ما که به درون شما علم نداریم، چرا به ما اشاره نفرمودید که آن کار را بکنیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

«**إنه لا ينبغي لنبي أن يكون له خائنة الأعين**».

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که چشمان خائنانه داشته باشد»[1].

در روایتی دیگر چنین آمده است: در روز فتح مکه رسول خدا ﷺ همه مشرکان جز چهار تن را مورد عفو قرار دادند و دستور دادند که:

«**اقتلوهم وإن وجدتموهم متعلقين بأستار الكعبة: عكرمة بن أبي جهل، وعبد الله بن خطل، ومقيس بن حبابة وعبد الله بن سعد بن أبي السرح**».

«آن چهار نفر را به قتل برسانید و لو خود را به پرده‌های کعبه آویزان نمایند: عکرمه بن أبی جهل، عبدالله بن خطل، مقیس بن حبابه و عبدالله بن سعد بن أبی سرح[2].» عبدالله بن خطل خود را به پرده‌های کعبه آویزان کرد تا امان بگیرد اما سعید بن حارثه رضی الله عنه و عمار بن یاسر رضی الله عنه برای کشتن او دویدند، که سعید به خاطر گام‌های بلند از عمار پیش افتاد و ابن اخطل را به هلاکت رسانید. عکرمه بن أبی جهل خود را به دریا رساند و سوار بر کشتی شد اما در میانه راه، کشتی دچار طوفان شدیدی شد و سرنشینان آن از همه خواستند تا با ایمانی خالص و بدور از شرک، خداوند را به مدد بطلبند، عکرمه در آن‌جا بود که تصمیم گرفت اگر خداوند او را از آن مهلکه نجات دهد نزد رسول‌خدا ﷺ رود و به او ایمان آورد و از او طلب عفو و بخشایش نماید که محمد، فردی است رؤوف و بزرگوار، ایشان آمدند و مسلمان شدند. عبدالله بن سعد بن أبی سرح به عثمان بن عفّان پناه برد و هنگامی که رسول خدا ﷺ مردم را برای بیعت با ایشان فرا خواند، حضرت عثمان رضی الله عنه او را نزد رسول خدا ﷺ بردند و بقیه داستان که در سطرهای فوق بیان شد.

عبدالله بن عباس روایت می‌کند: عبدالله بن سعد بن أبی سرح کاتب وحی بود، اما شیطان او را گمراه کرد و به کفار پیوست و رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه دستور داد تا

۱- الصارم المسلول علی شاتم الرسول، ص۱۰۹.

۲- أضواء البیان فی تاریخ القرآن، صابر أبوسلیمان، ص ۷۹.

او را بکشند. عثمان او را پناه داد و از رسول خداﷺ خواست تا او را امان دهد.[1] ابن اسحاق در مورد فرمان قتل عبدالله بن أبی سرح و شفاعت حضرت عثمان چنین می‌گوید: رسول خداﷺ دستور داد تا مسلمانان ابن ابی سرح را به قتل برسانند. زیرا او قبلاً مسلمان بود و از کاتبان وحی که بعدها مرتد شده و به صف کافران پیوست. پس از فتح مکه او به عثمان بن عفّان که برادر شیری او بود، پناه برد و او نیز عبدالله را پنهان کرد تا این‌که او را نزد رسول خداﷺ برد و از ایشان برای عبدالله أمان خواست. ابن هشام در کتاب خود می‌گوید: عبدالله مسلمان شد و در زمان خلافت عمر بن الخطاب و عثمان بن عفّان، عبدالله بن أبی سرح به امارت چند منطقه از سرزمین‌های خلافت منصوب شد.[2]

۱- همان، ص ۸۰.

۲- السیرة النبویّة، ابن هشام (۵۷/٤ و۵۸).

این نکته مهم را یادآور شویم که به قضیه‌ی بیعت الرضوانِ حضرت عثمان رضی الله عنه در کتب شیعه اشاره شده است 👇

☑️ موضِع امام صادق در قبال حضرت عثمان شهید را دقت کنید :

علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير وغيره عن معاوية بن عمار عن أبي عبدالله قال : .. وَبَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ وَضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى 👈لِعُثْمَانَ👉 وَقَالَ الْمُسْلِمُونَ طُوبَى لِعُثْمَانَ قَدْ طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَأَحَلَّ..

✍🏻 امام جعفر صادق :
... در این هنگام، پیامبر اکرم ﷺ با مسلمانان بیعت کردند و به‌جای بیعت عثمان که حضور نداشت، پیامبر ﷺ یک دست خود را به دست دیگر زد. ومسلمانان گفتند : 👈خوشا به حال عثمان!👉 موفق شد به خانهٔ کعبه طواف کند و میان صفا و مروه سعی نماید و از احرام بیرون آید...
📚 الكافي 322/8 [بإسناد حسن بل صحيح]

به گفته امام صادق، پیغمبر خدا ﷺ حضرت عثمان را جزو مؤمنان می‌شمارد و دست خود را به‌جای دست عثمان، جهت بیعت‌الرضوان می‌گذارد. و عثمان را مشمول آیه‌ی بیعت، قرار می‌دهد.

[ضمناً در صدر این حدیثِ صحیح، اشاره به حضور حضرت عمر، ونیز در «بحارالأنوار ۳۳۱/۲۰» اشاره به حضور حضرت ابوبکر در این بیعت شده است] :

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا﴾
🌴 خداوند از مؤمنانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود است. خدا آنچه را در درون دلهایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌های‌شان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود. [فتح/۱۸]

👉 تصریح کرد که خلفای راشدین مؤمن اند و خدا از آنها خشنود است و بخاطر ایمانِ قلوب‌شان، آرامش را بر آنها نازل کرده.

💟 نتیجتا:

و طبق آیه ۱۸ ام سوره مبارکه فتح که با توجه به این روایت کتب شیعه شامل ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شد:

↔ ◄ اولا خدا مبایعین را مؤمن نامیده. لااقل هنگام بیعت، جمیعاً مؤمن بودند.

◄ ثانیاً تصریح کرده که از جمیع حضرات، خشنود است.

◄ ثالثاً تصریح کرده که این خشنودی الهی، بخاطر آن بود که خدا در دل‌های آنها باخبر است.
یعنی ایمان‌شان کاملاً قلبی بود.

◄ رابعاً آرامش ایمانی و پاداش الهی را نصیب آنها تعیین کرد.

شجاعت در انفاق (جهاد مالی) حضرت عثمان رضی اللّه عنه در امر حفر کردن چاه رومه و تجهیز جنگ تبوک.

«قال النبي عليه الصلاة و السلام: «مَنْ يَحْفِرْ بِئْرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَحَفَرَهَا عُثْمَانُ. وَقَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ». فَجَهَّزَهُ عُثْمَانُ».

📚[صحيح البخاري لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري، كتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، أبي عمرو، القرشي].

«نبی اکرم (ص) فرمودند: هرکس چاه رومه را حفر کند (بخرد) مستحق جنت است. پس عثمان آن را حفر کرد (خریداری کرده و وقف مسلمین نمود). و همچنین فرمودند: هرکس سپاه عسره (برای جنگ تبوک) را تجهیز کند جنت برای او است. پس عثمان آن لشکر را تجهیز کرد».

۷- غزوه‌ی تبوک

در سال نهم بعد از هجرت، هراکلیوس، امپراطور روم، تصمیم گرفت تا به جزیره‌ی عرب حمله کند و آن‌را تحت تصرف خود در آورد، به همین دلیل به سپاهیان خود فرمان داد تا مهیای لشکرکشی به شبه‌جزیره عربستان گردند. خبر این تحرّکات به رسول خداﷺ رسید و ایشان، مسلمانان را امر به تدارک حرکت به سوی روم نمود اما در آن تابستان گرم و خشک و بیابان‌های سوزان و بی‌آب چگونه می‌توان به راه افتاد؟ چگونه می‌توان وسائل و تجهیزات سپاه را فراهم نمود؟ هرچند مسلمانان و زنان آنان، داوطلبانه، هر آنچه در اختیار داشتند به پیامبر خداﷺ تقدیم می‌کردند، اما باز این مقدار کفاف هزینه‌های این سفر را نمی‌نمود. پیامبر چون صفوف دراز مسلمانانی را که آمادۀ عزیمت به سمت روم بودند می‌دید و از دیگر سو امکانات و تجهیزات محدود آنان را، ندا برآورد که:

«من یجهز هؤلاء ویغفر الله له؟»

«کیست که این سپاه را تجهیز کند تا خدایش او را بیامرزد؟»

این ندا کافی بود تا عثمان را دچار تحوّلی عظیم نماید، او به سوی آمرزش و رضوان پروردگارش شتافت و سپاه اسلام، در آن شرایط سخت، عثمان سخاوتمندی را

یافت[1]. عثمان سپاه اسلام را تجهیز کرد و هیچ چیز از نیازهای آن‌را باقی نگذاشت، چنان که این سپاه حتی به دهن بند و پابند شتری نیز نیازی نداشت.

ابن شهاب زهری در این رابطه چنین گفته است: عثمان بن عفّان، در غزوهٔ تبوک، سپاه اسلام را با نهصد و چهل شتر و شصت اسب تجهیز نمود و ده هزار دینار را به رسول خداﷺ تقدیم نمود. رسول خداﷺ نیز چون آن سکه‌ها را تحویل گرفتند دوبار تکرار فرمودند:

«ما ضرّ عثمان ما عمل بعد اليوم».

« عثمان با این کاری که انجام داد دیگر از امروز به بعد دچار ضرر و زیان نخواهد شد»[2].

عثمان بن عفّان صاحب بزرگترین انفاق این اردوگاه و پیروزی این میدان شد[3]. عبدالرحمان بن حباب راجع به این انفاق بزرگ چنین گفته است: در آن روز پیامبرﷺ را دیدم که یاران خویش را به تجهیز سپاه اسلام دعوت می‌نمودند و در آن هنگام عثمان برخاست و گفت: ای رسول خدا! من در راه خدا، دویست شتر را با زینشان می‌بخشم. باز رسول خداﷺ یارانشان را به تجهیز سپاه تشویق نمودند و این بار هم عثمان بن عفّان از جای خود برخاست و گفت: ای رسول خدا! من در راه خدا سیصد شتر را با زینشان انفاق می‌کنم. من به چشم خود دیدم که رسول خداﷺ از منبر پایین آمدند و در مورد عثمان دوبار چنین فرمودند:

«ما على عثمان ما عمل بعد هذه، ما على عثمان ما عمل بعد هذه».

«از این به بعد هیچ گناهی بر عثمان نیست»[4].

از عبدالرحمن بن سمره نیز نقل است که چون پیامبر خداﷺ سرگرم تجهیز سپاه اسلام بودند عثمان با هزار دیناری که در لباس خود قرار داده بود نزد رسول خداﷺ آمد

۱- فتح الباری (٦٧/٧)، خلفاء الرسول، ص٢٥٠ و العشرة المبشّرون بالجنّة، محمد صالح عوض، ص٥٣.

۲- سنن التّرمذی (٣٧٨٥). صحیح التوثیق، ص٢٦.

۳- السیرة النبویّة فی ضوء المصادر الأصلیّة، ص ٦١٥.

٤- سنن الترمذی (٣٧٠٠)

و آن‌را به ایشان داد، حضرت رسولﷺ نیز آن دینارها را دست به دست می‌نمودند و فرمودند:

«**ما ضر ابن عفان ما عمل بعد الیوم**».

«از امروز به بعد، عثمان هر کاری که بکند زیان نمی‌بیند».[1]

به این ترتیب مقدمات حرکات سپاه اسلام فراهم شد و آن حضرت همراه یاران خویش رهسپار میدان کارزار شدند تا این‌که به منطقه‌ای به نام «تبوک» که در میانه راه مدینه به دمشق واقع بود، رسیدند و همان‌جا خبر رسید که هراکلیوس با اطلاع از حرکت سپاه عظیم اسلام از تصمیم خود منصرف شده و مزبوحانه دمشق را ترک نموده است. سپاه اسلام نیز با تمام تجهیزات و وسائل خویش به مدینه بازگشت. آیا ممکن بود که عثمان آن وسائل و مرکب‌ها را بازپس گیرد؟ هرگز، بلکه پس از آن نیز هرگاه رسول خداﷺ مسلمانان را تشویق به بذل و بخششی جدید می‌نمود، به سرعت به این دعوت لبیک می‌گفتند.[2]

۱- همان (۳۷۰۲).

۲- خلفاء الرسول، ص۱۳۸ و العشرة المبشّرون بالجنّه، ص۳۱.

شیعه رافضی به چند نکته دقت کن:

۱) کل تاریخ برای ما نقل نشده.

۲) کثرت قتل دلالت بر شجاعت نیست الزاما بلکه مجرد شرکت در جنگ و قتال خودش حکم مجاهد دارد و لو آنکه کسی را نتواند به قتل برساند.

۳) جهاد فقط شرکت در جنگ نیست بلکه بخشش با مال خود هم جهاد بحساب می آید.

۴) اگر کثرت قتل دلالت بر أفضیلت است پس خود حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم بالاتر میرود. و این دلالت بر کفر شما میدهد.

۵) شما هم هیچ روایتی ندارید از اینکه حضرات سلمان و ابوذر و مقداد رضی الله عنهم در جنگی حتی یک کافر هم کشته باشند پس اگر نداشتن روایت از طرف ما برای هر کدام از خلفای راشدین یا دیگر صحابه دلالت بر عدم شجاعت باشد، پس شما هم در اثبات شجاعت و دلاوری سلمان و ابوذر و مقداد عاجز هستید و باید به آنها هم طعن بزنید . که ابدا این حرف شما درست نیست. زیرا اگر کسی شجاعت نداشته باشد اصلا در غزوات شرکت نمیکند کما اینکه خلفای راشدین همگی در اکثر غزوات شرکت داشته اند و از طرف رسول الله علیه الصلاة و السلام مسئولیتی را بر عهده گرفته اند.

حضرت علی رضی اللّه عنه نام فرزندانش را عثمان و عمر انتخاب میکند به افتخار عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی اللّه عنهما (اسناد روایت مرتبط هم صحیح می‌باشد.)

◄ حال باید از رافضی پرسید که آیا این تهمت ها و طعن هایی که به عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی اللّه عنهما چه در شجاعت چه در علم و غیره وارد می‌کنند به خود علی رضی اللّه عنه بر نمیگردد؟؟؟ چون حضرت علی آنان را پسندیده. آیا حضرت علی شیر خدا نام فرزندانش را نام انسان هایی ترسو انتخاب می‌کند! یا انسان هایی شجاع و با غیرت؟؟

۳- این عثمان بن علی است که او را به نام عثمان بن عفان نامیده‌ام

ابوسعید خدری می‌گوید: روزی جوانی را دیدم که موهای بلندش بر شانه‌هایش افتاده بود، خدا می‌داند که تا به حال مشکوک‌کم که او پسر بود یا دختر، بعد از آن نوجوان زیباتری را که کنار علی نشسته بود دیدم و پرسیدم: خداوند تو را عافیت دهد! این نوجوان کیست؟ گفت: این عثمان بن علی است که او را با نام عثمان بن عفان نامیده‌ام، پسر دیگری دارم که نامش را عمر بن خطاب گذاشته‌ام و پسر دیگری دارم که به نام عباس عموی پیامبر ﷺ نامگذاری کرده‌ام و یکی دیگر را به نام بهترین مخلوقات، محمّد ﷺ نامیده‌ام و حسن و حسین و

محسن را رسول‌الله ﷺ نامگذاری کرد،[1] و برای آنها عقیقه ذبح کرد، سرشان را تراشید[2] و به وزن موی آنها صدقه بخشید و دستور فرمود که برای ایشان نام انتخاب و آنها را ختنه کنیم[3].

٤- ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم از یاران خیلی نزدیک، صمیمی و خصوصی رسول خدا ﷺ بودند.

با تواتری که بر عام و خاص پوشیده نیست، ثابت است که ابوبکر، عمر و عثمان در نزد رسول‌الله ﷺ منزلت بسیار بزرگی داشتند و از همه‌ی مردم رابطه مصاحبت و همراهی ایشان با پیامبر ﷺ بیشتر بود و بیش از همه به او نزدیک بوده‌اند و با هر سه نفر پیوند قرابت و خویشاوندی سببی و نسبی داشت، آنها را ستوده و دوست داشته است. بنابراین دو قضیه قابل تصور است، یا این سه نفر در ظاهر و باطن بر ایمان و عمل صالح در دوران حیات پیامبر ﷺ و بعد از وفاتش ثابت قدم و استوار بوده‌اند، یا اینکه نه، بلکه بر خلاف این بودند، اگر فرضیه‌ی دوم را بپذیریم از دو حال خارج نیست: یا پیامبر ﷺ از انحراف ایشان بی‌خبر بوده ویا خبر داشته است و از ترس با آنها سازش و مدارا کرده است، رافضه هر کدام از این دو فرضیه را بپذیرید- پناه بر خدا- ناشایسته‌ترین طعنه و ایراد را به رسول‌الله ﷺ زده‌اند!؟

از همین رهگذر است که گفته‌اند:

فإن كنت لا تدري فتلك مصيبة وإن كنت تدري فالمصيبة أعظم

یعنی: اگر نمی‌دانستی، ندانستنت مصیبتی است.

و اگر می‌دانستی ولی بر خلاف حق و حقیقت رفتار کردی، مصیبت تو بزرگتر است!!.

اگر بپذیریم که در ابتدای امر بر ایمانشان استوار بودند ولی بعداً منحرف شده‌اند، این ناتوانی رسول‌الله ﷺ را می‌رساند (نعوذ بالله) که خواص و مشهورترین افراد امت و بزرگان و اکابر صحابه‌ی خود را پس از ایمان آوردن و استقامت منحرف و مرتد شده باشند.

حتّی ناتوانی را به خداوند نسبت داده‌اند که وعده داده دینش را بر تمام ادیان غالب و پیروز گرداند، چگونه ممکن است بزرگترین و مهمترین خواص این دین مرتد شوند؟! نعوذبالله این ادعاها و امثال اینها از بزرگترین طعنه‌ها و ایرادهایی است که روافض و مبتدعان

١- مسند احمد ١١٥/٢، ش/٧٦٩، احمد شاکر گوید: إسناد آن صحیح است.

٢- المختصر من كتاب الموافقة/١٤١.

٣- منبع سابق.

بر رسول‌الله ﷺ وارد می‌کنند؟! همانطور که امام مالك و دیگر دانشمندان مسلمان گفته‌اند: هدف این مبتدعان طعنه زدن به رسول‌الله ﷺ است، تا دشمنان اسلام بگویند: پیامبری که نادرست بوده اصحاب ویاران بد و نادرستی داشته!! اگر مرد صالح و درستی می‌بود، قطعاً اصحابش صالح و نیکوکار می‌بودند، به همین دلیل علما و دانشمندان و صاحب نظران می‌گویند: رافضه حاصل دسیسه‌های زندیقان (بی دینان) هستند.[1]

۵- نتیجه‌ی ادعا و اعتقاد رافضه (شیعیان صفوی) مبنی بر تکفیر صحابه

به اقتضای اصول و مبانی مذهب رافضه امیر مؤمنان علی رضي الله عنه کافر محسوب می‌شود، چون با سکوت خود، از اجرای فرمان خداوند شانه خالی کرده و نیز از دیدگاه آنان تواتر شریعت اسلامی بی‌اعتبار است و حتّی باطل بودن شریعت و دین اسلام ثابت می‌گردد، چون آن طور که می‌گویند: راویان و ناقلان این دین انسانهای مرتدّ و از دین برگشته بوده‌اند و طبق این باورها صحّت قرآن زیر سؤال رفته و بی اعتبار تلقّی می‌شود، چرا که قرآن را ابوبکر، عمر و عثمان جمع آوری و نقل کرده‌اند و آنها بهترین راویان قرآن هستند، اساسی‌ترین هدف یاوه سرایان و مدعیان این مقوله همین است، به همین علّت ابوزُرعه رازی می‌گوید: هرگاه کسی را دیدید که به یکی از اصحاب رسول‌الله ﷺ طعنه می‌زند و ایراد می‌گیرد، بدان که زندیق است، چرا که: قرآن حق است، رسول‌الله ﷺ حق است، قرآن و سنّت را فقط اصحاب پیامبر ﷺ روایت و نقل کرده‌اند، قطعاً هدف از ایراد بر صحابه لکه دار کردن و خدشه دار کردن آن مردان بزرگ و گواهان و تأیید کنندگان قرآن و سنت است تا بدین وسیله قرآن و سنّت را از درجه‌ی ارزش و اعتبار بیاندازند، ولی حقیقت این است که بی‌اعتباری و رسوایی به خود این منحرفان زندیق سزاوارتر است.[2]، از این‌رو روافض که در کتابهایشان اعتراف کرده‌اند که بنیانگذار این عقیده (طعنه زدن به اصحاب) ابن سبأ یهودی بوده است و نوشته‌اند: اوّلین کسی که عیب‌جویی و طعن بر ابوبکر، عمر و عثمان و دیگر صحابه را آشکارا آغاز نمود و از آنها اعلان بیزاری کرد و مدّعی شد که علی او را به این کار دستور داده، ابن سبأ یهودی بوده است.[3]

۱- منهاج السنة ۱۲۳/۴، اصول مذهب الشیعة ۹۳۱/۲.

۲- الکفایة /۶۹

۳- المقالات و الفرق، قسمي /۲۰ به نقل از اصول مذهب الشیعة ۹۳۳/۲.

شجاعت حضرت عثمان رضی اللّه عنه در جان نثاری

◄ و زمانی که شورشیان خانه او را محاصره کرده بودند تا او را بکشند عده ای از صحابه و فرزندانشان برای دفاع از عثمان رضی الله عنه بر گرد او جمع شدند، اما او آنها را از درگیری با شورشیان و خونریزی منع نمود تا بخاطر او جان کسی به خطر نیفتد و بنا بر پیمانی که با رسول خدا (ص) بسته بود 📘(طبق روایت صحیحی که خواهیم آورد.) صبر نمود و از جنگ با شورشیان پرهیز کرد و بنابر حدیثی که از رسول الله (ص) شنیده بود میدانست که شهید میشود فلذا با شجاعت جانش را فدای مصلحت مسلمین و اسلام کرد، مدافعان خودش را از خویش دور کرد و زمانی که رفتند با شجاعت در خانه اش را باز کرد، شورشیان به او حمله کردند تا حد توان مقاومت کرد ابتدا با تذکر لسانی شورشیان را از قتل خودش بازمیداشت سپس که با شمشیر به او حمله کردند با دستانش جلوی ضربه شمشیر را گرفت اما دستانش قطع شد و ضربه ای به سر او وارد کردند که بر اثر این جراحات وارده به شهادت رسید. و اینگونه تن به ذلت نداد و تسلیم خواسته شورشیان مبنی بر کناره گیری از خلافت نشد و جان نثار راه خلافت نبوی علیه الصلاة و السلام گردید.

که روایات صحیح و معتبر تاریخی مبنی بر مقتل سیدنا عثمان رضی الله عنه را در ادامه ارائه خواهیم کرد:

◄ پیامبر ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ عثمان ـ رضی الله عنه ـ را از این آگاه ساخته بود که وی دچار مصیبت می‌شود و با شهادت از دنیا می‌رود و به وی توصیه نمود که در برابر آن مصیبت صبر پیشه کند. عثمان ـ رضی الله عنه ـ نیز از پیامبرش اطاعت نمود و پیمان خود را زیر پا ننهاد.
از عایشه ـ رضی الله عنها ـ روایت است که رسول الله ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: یکی از اصحابم را برایم صدا کن گفتم: ابوبکر؟
فرمود: نه گفتم: عمر؟ فرمود: نه گفتم: پسرعمویت علی؟ فرمود: نه، گفتم: عثمان؟ فرمود: آری هنگامی که عثمان آمد [خطاب به من] فرمود: دور شو. سپس با عثمان به راز سخنی گفت و رنگ عثمان در این حال تغییر کرد. هنگامی که حادثه‌ی یوم الدار (روز شهادت عثمان) پیش آمد گفتیم: ای امیرمومنان آیا [با آنان] نبرد نمی‌کنی؟ گفت: نه؛ رسول خدا ـ صلی الله علیه وآله وسلم ـ از من پیمانی گرفته و من بر آن پیمان شکیبایی می‌کنم. به روایت امام احمد (۴۰: ۲۹۷).
محققانِ حدیث، این روایت را صحیح دانسته‌اند. ⬇

24253 - حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ، عَنْ أَبِي سَهْلَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ادْعُوا لِي بَعض أَصْحَابِي» ، قُلْتُ: أَبُو بَكْرٍ؟ قَالَ: «لَا» . قُلْتُ: عُمَرُ؟ قَالَ: «لَا» . قُلْتُ: ابْنُ عَمِّكَ عَلِيٌّ؟ قَالَ: «لَا» . قَالَتْ: قُلْتُ: عُثْمَانُ؟ قَالَ: «نَعَمْ» ، فَلَمَّا جَاءَ، قَالَ: «تَنَحَّيْ» . فَجَعَلَ يُسَارُّهُ، وَلَوْنُ عُثْمَانَ يَتَغَيَّرُ، فَلَمَّا
كَانَ يَوْمُ الدَّارِ وَحُصِرَ فِيهَا، قُلْنَا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَلَا تُقَاتِلُ؟ قَالَ: " لَا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهِدَ إِلَيَّ عَهْدًا، وَإِنِّي صَابِرٌ نَفْسِي عَلَيْهِ

📘نام کتاب : مسند أحمد مخرجا نویسنده : أحمد بن حنبل جلد : 40 صفحه : 297

◄ و از ابوموسی ـ رضی الله عنه ـ روایت است که گفت: همراه رسول خدا ـ صلی الله علیه وسلم ـ در یکی از باغ‌های مدینه بودیم... سپس مردی اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ به من گفت: در را برایش باز کن و او را به بهشت بشارت ده، همراه با مصیبتی که به وی می‌رسد. دیدم عثمان است پس او را از سخن پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ آگاه ساختم. او حمد خدای را به جای آورد، سپس گفت: اللهُ المُستَعان. (الله یاری‌ده است).

📘به روایت بخاری (۳۴۹۰) و مسلم (۲۴۰۳).

شورشیان، مدینه را مدت زمانی اشغال کرده بودند و اطراف خانه عثمان رضی الله عنه را محاصره کرده بودند و می گفتند: عثمان یا استعفا دهد یا کشته می شود!

◄ در روز آخر محاصره خانه، شورشیان تصمیم گرفتند به خانه عثمان هجوم برند و خلیفه را به شهادت رسانند اما جوانانی چون حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و تنی چند از فرزندان صحابه در مقابل آنان مقاومت کردند. عثمان چون این صحنه نبرد را دید آنان را فرا خواند و به آنان گفت: که هیچ کس نباید خود را موظف به دفاع از من بداند و جان خود را به خطر اندازد. او حتی از مقاومت غلامان خود در برابر شورشیان جلوگیری به عمل آورد و آنان را از درگیر شدن با معترضان منع نمود.

📘 البداية و النهاية (7/190).

شجاعت عثمان ذوالنورین در تسلیم نشدن به خواسته منافقان شورشی:
شورشیان به او گفته بودند یا از خلافت کنار بکشد یا او را میکشند، اما حضرت عثمان بن عفان رضی اللّه عنه با شجاعتی کم نظیر از فرمان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم اطاعت کرد و تسلیم خواسته‌ی شورشیان شرور نشد تا آن که جان خویش را فدای راه اسلام و خلافت نبوی کرد.

《النَّبيَّ صلَّى اللهُ عليه وسلَّمَ يقولُ يا عثمانُ إن اللهَ مُقَمِّصُكَ قميصًا، فإن أرادك المنافقونَ على خَلْعِهِ فلا تَخْلَعْهُ》

🍂 «رسول اللّه علیه الصلاة و السلام می‌فرمایند: ای عثمان ، اللّه پیراهن خلافت را بر تن تو می‌کند، پس اگر منافقین خواستند آن را از تن شما دربیاورند، آن را درنیاورید.»

📚 الراوي : عائشة أم المؤمنين | المحدث : الألباني | المصدر : تخريج 📘كتاب السنة | الصفحة أو الرقم : 1179 | خلاصة حكم المحدث : صحيح ✅ | التخريج : أخرجه الترمذي (3705) باختلاف يسير، وابن ماجه (112)، وأحمد (24566) مطولاً، وابن أبي عاصم في ((السنة)) (1179) واللفظ له.

🔺شورشیان، مدینه را مدت زمانی اشغال کرده بودند و اطراف خانه عثمان رضی الله عنه را محاصره کرده بودند و می گفتند: عثمان یا استعفا دهد یا کشته می شود!

◄ در روز آخر محاصره خانه، شورشیان تصمیم گرفتند به خانه عثمان هجوم برند و خلیفه را به شهادت رسانند اما جوانانی چون حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن طلحه، مروان بن حکم، سعید بن عاص و تنی چند از فرزندان صحابه در مقابل آنان مقاومت کردند. عثمان چون این صحنه نبرد را دید آنان را فرا خواند و به آنان گفت: که هیچ کس نباید خود را موظف به دفاع از من بداند و جان خود را به خطر اندازد. او حتی از مقاومت غلامان خود در برابر شورشیان جلوگیری به عمل آورد و آنان را از درگیر شدن با معترضان منع نمود.

📘 البداية و النهاية (7/190).

در واقع، عثمان رضی الله عنه می‌دانست که او در این ماجرا کشته خواهد شد و به همین دلیل نمی‌خواست که به خاطر دفاع از او کسی کشته شود و در این میان، فتنه‌ای دیگر بر پا شود. در روزهای آخر محاصره خانه نیز مغیره بن اخنس همراه عده‌ای دیگر، پس از انجام مناسک حج، خود را به سرعت به مدینه رساندند تا از خلیفه دفاع کنند. پس از رسیدن به مدینه، خود را به خانه عثمان رسید و با شورشیان درگیر شد و دیگر مسلمانان را به مقاومت در برابر یاغیان تشویق می‌نمود و به آنان می‌گفت: ما که امروز قدرت و توان دفاع از خلیفه مسلمین را داریم اگر در این حرکت، کوتاهی نماییم، فردا و در دادگاه عدل الهی، هیچ عذر و بهانه‌ای از جانب ما پذیرفته نمی‌شود. چون شورشیان دیدند با وجود مقاومت مدافعان، قدرت نفوذ به داخل خانه را ندارند قصد آتش زدن در را کردند که با هم با یورش مدافعان از این کار منصرف شدند. در آن روز همه‌ی مدافعان، با شجاعت کامل و با ایمانی خالصانه به دفاع از خلیفه پرداختند و توانستند حملات جسته و گریخته شماری از شورشیان را دفع کنند. اما عثمان رضی الله عنه با دیدن این وضعیت خطرناک، به آنان دستور می‌دهد تا دست از جنگ بردارند و آن‌جا را ترک نمایند. آن‌گاه به نماز می‌ایستد و سوره مبارکه طه را تا به آخر تلاوت می‌کند.

◄ هنگامی که ستمگرانِ اوباش او را در خانه‌اش محاصره کردند، صحابه به وی پیشنهاد دادند که از او دفاع کنند و بجنگند، اما ایشان نپذیرفت و دستور داد برگردند و این برای اطاعت از پیمانی بود که پیامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ از او گرفته بود و تا باعث کشته شدن دیگران نشود، زیرا می‌دانست هدف اوباش اوست نه کسی دیگر.

ابن العربی مالکی ـ رحمه الله ـ می‌گوید:
«زید بن ثابت آمد و گفت: انصار پشت در هستند و می‌گویند: اگر بخواهی ما برای بار دوم هم انصار خداوند خواهیم بود.
عثمان گفت: نیازی به این کار ندارم. دست بکشید.
ابوهریره گفت: امروز جنگیدن همراه تو خوش است. عثمان گفت: دستورت می‌دهم که بیرون روی.
حسن بن علی آخرین کسی بود که از نزد وی بیرون آمد، چرا که حسن و حسین و ابن عمر و ابن زبیر و مروان با هم به نزد وی رفته بودند، پس به آنان دستور داد سلاح بگذارند و بیرون روند و در خانه‌ی خود بنشینند.
اما ابن زبیر و مروان گفتند: ما بر خود لازم می‌داریم که بیرون نرویم، پس عثمان در را گشود و ـ بر اساس صحیح‌ترین قول ـ بر وی وارد شدند و شخصی ملقب به (مرد سیاه) او را کشت»

📘(العواصم من القواصم: ۱۳۹-۱۴۱). [مرد سیاه لقب یکی از شورشیان است].

◄ در آن روز سرنوشت‌ساز چهار نفر از جوانان قریش که عبارت بودند از حسن بن علی، عبدالله بن زبیر، محمد بن حاطب و مروان بن حکم، در طول نبرد مجروح می‌شوند
📘(تاریخ الطبری (5/404))

◄ و دلیر مردانی نیز به شهادت رسیدند. اینان عبارت بودند از مغیره بن اخنس، نیار بن عبدالله اسلمی و زیاد فهری .
📘(البدایة و النهایة (7/196)).

◄ پس از رفتن مدافعان، عثمان به داخل خانه خود بازگشت، مصحف خود را گشود و به تلاوت آن پرداخت، در این هنگام مردی بر او داخل شد و چون عثمان او را بدید به او گفت: میان من و تو قرآن قرار دارد، آن مرد با شنیدن این سخن اتاق را ترک گفت، پس از او مردی از بنی سدوس که به «الموت الاسود» مشهور بود بر عثمان وارد شد و به او حمله کرد، او نخست تلاش نمود تا عثمان را خفه کند آنگاه شمشیرش را از ینام کشید و بر پیکر عثمان فرود آورد، عثمان با دست راستش سعی نمود تا جلوی ضربه شمشیر را بگیرد و همین دلیل، دستش قطع شد، او بدان مرد خطاب نمود که: به خداوند سوگند، این دست، اولین دستی بود که آیات قرآن را نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم کتابت کرد.

📘(تاریخ ابن خیاط، ص174 سند این خبر، صحیح و بنا به قولی نیز حسن است)

◄ عثمان اولین کاتب رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که به نوشتن آیات قرآن پرداخت و حال نیز در برابر مصحف قرآن به شهادت می‌رسد. چون خون آن دست بر صفحه مصحف پاشید قطرات آن بر این آیه شریفه نقش بست:

«فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» البقرة: ۱۳۷

(و خدا تو را بسنده خواهد بود و او تو را از (اذیّت و آزار و نیرنگ و دسیسه‌های) ایشان نجات خواهد داد، و او شنوا و بینا است (و گفتار ایشان را می‌شنود و کردار آنان را می‌بیند)).

در روایت دیگری آمده است که نخست مردی بنام رومان یمانی او را با چوب زد و چون دسته قاتلان بر عثمان وارد شدند، این مرد این ابیات را می‌سرود:

ارى الموت لاینقی عزیز اولم یدع
لعاد ملاذا فی البلاد و مرتقی
یبیت اهل الحصن و الحصن مغلق
و یاتی الجبال فی شماریخها العلی

(بیقین هیچ فرد مقتدری نمی‌تواند از چنگال مرگ رهایی یابد همانطور که مردمان عاد [با آن قدرت و هیبت] هیچ مفر و گریزگاهی را نیافتند تا در پناه آن از شر مرگ نجات یابند. اگر مردم خود را در دژهای بلند و مستحکم پنهان نمایند باز مرگ از آن دیوارهایی که بسان کوه‌های مرتفع هستند عبور می‌کند و به جان آن مردمان دست می‌یازد).

📘البداية و النهاية (7/192).

◄چون قاتلان پیکر نیمه جان عثمان را احاطه کردند، همسرش، نائله دختر فرافصه بر آنان فریاد زد که شما مردی را می‌کشید که نیمه‌های شب، تمام قرآن را در یک رکعت نماز تلاوت می‌کرد .
📘(طبقات ابن سعد (3/76))

◄آن‌گاه خود را بر جسم شوهر انداخت تا از او دفاع کند اما سودان بن حمران سکونی، شمشیر را بر آن زن بی‌دفاع فرود آورد و انگشتان دستش را قطع کرد.
📘تاریخ الطبری (5/406).

◄نجیح، از غلامان عثمان، با دیدن این اوضاع، شتابان خود را به سودان رسانید و با ضربه‌ای محکم آن ابلیس را به هلاک رسانید؛ قتیره بن فلان سکونی از قاتلان حاضر در آن صحنه، به دفاع از سودان شتافت و نجیح را به شهادت رساند، آن‌گاه صبیح، غلام دیگر عثمان، شمشیری برداشت و قتیره، آن ناپاک نابکار را از پای در آورد، چون عثمان به شهادت رسید، قاتلان فریاد می‌زدند: حال که خون او بر ما حلال است پس اموال او را نیز بر خود حلال می‌دانیم، به این ترتیب، آن ناجوانمردان دست به غارت و چپاول اموال منزل عثمان زدند و همه چیز حتی لباس‌ها و زیورآلات زنان را نیز به یغما بردند. گویند مردی بنام کلثوم تجیبی به نائله، همسر عثمان رضی الله عنه حمله کرد و چون او را از تن در آورد سخنان زشت و رکیکی را به او گفت که از آن نفس هوس‌ران و لجام گسیخته او سرچشمه می‌گرفت، صبیح، غلام عثمان، با دیدن این صحنه، خود را به نائله رسانید و در دفاع از آن زن، کلثوم ناپاک را به قتل رساند.
📘(تاریخ الطبری (5/407)).

◄ از آن طرف، یکی دیگر از سبئیان، چون غارتگران اموال خانه عثمان را چپاول کردند، فریاد زدند: حال نوبت گرفتن سهم خود از بیت المال است، پس قبل از این‌که دیگران بدان دست یابند به آن‌جا روید و همه اموال آن را تصاحب کنید، نگهبانان بیت‌المال نیز که داد و فریاد آن یاغیان را شنیدند گفتند که این مردمان جز مال دنیا به چیز دیگری نمی‌اندیشند پس جان خود را بردارید و خویشتن را از دست این خونخواران نجات دهید. سبئیان دنیاپرست چون به بیت‌المال رسیدند دیدند که تنها دو جوال غذا در آن‌جا وجود دارد اما باز از آن نیز صرف نظر نکردند و هر آنچه را که در آن‌جا بود چپاول کردند.

📘(تاریخ الطبری (5/407))

📘 امام احمد در فضائل صحابة (۱/ ۵۰۱) با سند صحیح از عَمرة بنت أرطأة عدویه روایت کرده که گفت:

◄ «سالی که عثمان کشته شد با عائشه به مکه رفتیم؛ از مدینه گذشتیم و مصحفی را که عثمان در هنگام شهادت بر روی پاهایش داشت، دیدیم که نخستین قطره‌ی خونش بر این آیه افتاده بود: فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (پس الله به زودی تو را از آنان کفایت خواهد کرد، و او شنوا و داناست) پس هیچ یک از آنان به مرگ عادی نمردند».

📘امام احمد در کتاب فضائل الصحابة (۱/ ۴۵۵) با سند صحیح از طریح محمد بن الحنفیة روایت کرده که گفت:

«به علی خبر رسید که عائشه رضی الله عنها قاتلان عثمان رضی الله عنه را در مربد نفرین می‌کند. پس ایشان (یعنی علی رضی اللّه عنه) دستان خود را [به دعا] تا مقابل صورتشان بلند کرد و فرمود: من نیز قاتلان عثمان رضی الله عنه را نفرین می‌کنم؛ خداوند آنان را بر تپه‌ها و کوه‌ها نفرین کند. و این را دو یا سه بار تکرار کرد».

1540- حَدَّثَنَا عَبْد اللَّهِ بْن أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ الأَعْمَشِ عَنْ أَبِي صَالِح قَالَ: كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ إِذَا ذكر مَا صُنع بعثمان بكى فكأني أسمعه يَقُول هاه هاه، ينتحب.

ابو معاويه از اعمش از ابوصالح روایت میکند که گفت: هر گاه ابوهریره رضی الله عنه از آنچه که بر سر عثمان رضی الله عنه آمده بود، یاد میکرد گریه می کرد. (یعنی با به یاد آوردن مقتل ایشان میگریست.) ،گویی که صدای گریه همراه با هق هق او را میشنیدم.

1541- الْمَدَائِنِيُّ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ: دَخَلَ عَلِيٌّ يَوْمًا عَلَى بَنَاتِهِ وَهُنَّ يمسحن عيونهنّ فقال: [ما لكنّ تَبْكِينَ؟ قُلْنَ: نَبْكِي عَلَى عُثْمَانَ، فَبَكَى وَقَالَ: ابْكِينَ] .

المدائنی از سلمه بن عثمان از علی بن زید از حسن روایت میکند که: علی بن ابیطالب روزی بر دختران عثمان بن عفان وارد شد و دید که آنان اشک چشمان خویش را پاک می کنند و از آنان می پرسد چه شده است که گریه می کنید؟ و دختران جواب دادند: برای عثمان گریه می کنیم. پس علی نیز به گریه افتاد و گفت: گریه کنید»

📘 للبلاذري نویسنده : البلاذري جلد : 5 صفحه : 597

[کسانی که تا آخرین لحظات از عثمان ﷺ دفاع کردند]

و نیز به ثبت رسیده است که – علاوه بر آنچه گفته شد – عبدالله بن زبیر به عثمان گفت: «این عده از ما که در این خانه با تو می‌باشیم، همگی دارای بینشی صحیح بوده و خداوند کمتر از این عده را با این بینش و نیّت پیروزی خواهد بخشید. پس به ما اجازه بده تا از تو دفاع کنیم».

۱- این حدیث در البداية والنهاية، از روایت ابن ابی‌الدنیا از حدیث عبدالله بن سلام، و نیز در انساب الاشراف بلاذری از طریق دیگری نقل شده است. و در مسند امام احمد، از حدیث مسلم ابن سعید خدمتکار عثمان می‌گوید: عثمان بیست برده را آزاد کرد و دستور داد برایش شلوارهایی بیاورند که نه در جاهلیت و نه در اسلامش آن را نپوشیده بود و گفت: «من دیروز رسول خداﷺ و ابوبکر و عمر را در خواب دیدم، و آنان بمن گفتند: صبر پیشه کن، چون تو فردا نزد ما شام خواهی خورد. آنگاه دستور داد تا برایش مصحف (قرآن) بیاورند، و آن را در میان دست‌هایش گشود، و در حالی کشته شد که قرآن در دست داشت».

و نیز امام احمد، شبیه به این حدیث را از طریق«نائله» همسر عثمان نقل می‌کند... (خ)

۲- این کتاب‌ها همگی ساختگی بوده و کتاب‌های ادبی از آن آکنده است. پس باید دانست که در اینگونه اخبار، جهت تمییز حق از باطل فقط دو راه وجود دارد. راه اول این است که شخص شیوه اهل حدیث را پیش گرفته و بجز اخبار مستندی که مستقیماً به اشخاص استناد می‌کند را نپذیرند، و آنگاه این اشخاص را مورد مطالعه قرار داده، و از صادق آنان بپذیرد و افراد ناصادق را با خبرهای دروغین بدور اندازد.

و راه دوم شیوه علمای تاریخ است. بدینصورت که همه اخبار وارد شده در مورد فرد را با سجایا و سیرت آن شخص محک بزنند و ببینند که آیا این اخبار در سیرت این شخص سابقه‌ای دارد، و یا اینکه از این شخص می‌توان انتظار اینگونه رفتاری را داشت یا نه. پاکسازی تاریخ ما احتیاج به هر دوی این روشها دارد که باید علمای ما آن را دستاویز کارهای خود قرار دهند. (خ)

و عثمان به او جواب داد: خداوند را خوش نمی‌آید که کسی بخاطر من خون خویش را بریزد[1] و نیز سلیط‌بن ابی‌سلیط گفت: عثمان ما را از قتال با آنان منع نمود. و اگر او به ما اجازه قتال می‌داد آنان را از أقطار مدینه بیرون می‌راندیم.

عبدالله بن عامر بن ربیعه می‌گوید: با عثمان در خانه‌اش بودیم، و عثمان گفت: به همه کسانی که از اوامر من اطاعت می‌کنند می‌گویم که سلاحهای خود را زمین گذارده و به آن دست نبرند. چون بهترین شما کسی است که دست به سلاح نبرد[2]. و به ثبت رسیده است که حسن و حسین و ابن الزبیر و ابن عمر و مروان اسلحه بدست جهت دفاع از عثمان وارد خانه او شدند. و عثمان به آنان گفت: شما را بر این عهد ملزم می‌کنم که بازگشته، اسلحه خود را زمین گذاشته، و در خانه‌های خویش بنشینید[3].

۱- و هنگامی که حجاج بیت‌الله به مدینه منوره بازمی‌گشتند، از پیشتازان آنان مغیره بن الاخنس بن شریق الثقفی بود که ازدحام را در جلوی خانه عثمان مشاهده نمود. پس نزد در خانه نشسته و گفت: عذر ما نزد خداوند چیست اگر تو (عثمان) را ترک گوئیم، در حالی که می‌توانیم با آنان بجنگیم تا جایی که کشته گردیم؟

او اولین کسی بود که در مقابل شورشگران عرض اندام نموده و آنقدر جنگید تا به قتل رسید. و نیز جهت قتال آنان، حسن‌بن علی‌بن ابیطالب پیش قدم شد، در حالی که درذم عمل شورشگران این ابیات را بر زبان می‌راند:

لا دينهم ديني ولا أنا منهم حتى أسير إلى طمام شمام

(معنی): نه دین آنان دین من است و نه من از آنان هستم. حتی اگر مرا به بلندترین کوه‌ها ببرند (کنایه از افتادن از پرتگاه و مرگ است).

و نیز محمدبن طلحه بن عبیدالله با آندو همگام شد، که به علت کثرت عبادتش او را سجاد می‌نامیدند. و او نیز در مدح شجاعت پدرش در روز احد و پیروزی خودش از پدرش، این ابیات را بر زبان می‌راند:

أنا بن من حامى عليه بأحد ورد أحزابا على رغم معد

(معنی): من پسر کسی هستم که در روز احد از رسول خدا حمایت کرد، و احزاب را به عقب بازگرداند.

تاریخ طبری (۱۲۸: ۵، ۱۲۹) (خ)

۲- و در تاریخ طبری (۱۲۷: ۵) اینگونه آمده است که: عثمان عبدالله بن عباس را خوانده و به او گفت: «باید امارت حج را بر عهده گرفته و با حاجیان به حج بروی». و ابن عباس به او می‌گوید: «ای امیرالمؤمنین بخدا قسم که جهاد با این افراد را بیشتر از حج دوست دارم». و عثمان به او قسم می‌دهد که باید امارت را در دست گرفته و به حج برود. و او نیز در آن سال به حج می‌رود. (خ)

۳- حافظ‌ابن کثیر در کتاب البداية والنهاية (۱۸۱: ۷) می‌گوید: محاصره عثمان از اواخر ذی‌القعده تا روز جمعه هجدهم ذی‌الحجه استمرار داشت. و یک روز قبل از این روز عثمان به مهاجرین و انصاری که عددشان به

و هنگامی که قضا و قدر خداوندی بدینگونه انجام پذیرفت، قلم حق خداوندی بر این بود که مردم را بحال خود وانگذارد. چون آنان محتاج خلیفه‌ای بودند تا به امور آنان بنگرد.

حدود هفتصد می‌رسید و در خانه او بودند و عبدالله بن عمر، عبدالله بن الزبیر، حسن، حسین، مروان، و ابوهریره، ... جزو آنان بودند، و اگر آنان را رها می‌گذاشت از او ظفرمندانه دفاع می‌کردند روی کرده و گفت: «همه کسانی را که من به گردن آنان حق دارم قسم می‌دهم که سلاحشان را بر زمین گذارده و به خانه‌هایشان بروند». و نیز به غلامانش گفت: «کسی که شمیشرش را غلاف کند آزاد است». در نتیجه بر طبق این گفته او، آتش جنگ در درون خانه سرد شده، و در بیرون خانه گرم گردیده و لهیب گرفت. تا اینکه آن لحظه رسید که نقشه‌های شیطان عملی گشته و به کام خویش رسید. از آثاری که این فاجعه بزرگ در نفوس بر جای گذاشت همین را که بلاذری در کتاب انساب الاشراف از ... علی بن زید از حسن نقل می‌کند کافی است که می‌گوید:

«علی بن ابیطالب روزی بر دخترانش وارد شد و دید که آنان اشک چشمان خویش را پاک می‌کنند. و از آنان می‌پرسد: چه شده است گریه می‌کنید؟ و دختران جواب دادند: برای عثمان گریه می‌کنیم. پس علی نیز به گریه افتاد و گفت: گریه کنید». (خ)

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ
بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ
مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ
فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ
بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿فتح: ٢٩﴾

💞اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّد، كَمَا صَلَّيْتَ
عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيد
اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّد، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى
إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آل إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيد💕

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

✍ أبو جانه البلوشي